

پایان هالیوودی

وودی آلن

امید روحانی



پایانِ هالیوودی

[فیلمنامه]

وودی آلن

برگردانِ امید روحانی



آلن، وودی، ۱۹۳۵- م Allen, Woody

پایان هالیوودی / نوشته‌ی وودی آلن؛ برگردان امید روحانی.
تهران: نیلا، ۱۳۸۸.

۱۶۸ ص — — [قلمرو هنر ۱۲۱؛ زیر نظر حمید امجد]

ISBN: 978-964-8573-77-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: Hollywood Ending

فیلم‌نامه‌ی آمریکایی — — قرن ۲۰م.

الف. روحانی، امید، ۱۳۲۶- ، مترجم. ب. عنوان.

PN ۱۳۸۶ ۲۷ پ/ ۱۹۹۷

۲ پ ۷۹۱/۴۳۷۲

کتابخانه‌ی ملی ایران ۱۰۴۰۶۰۵



فلمرو هنر [۱۲۱]
زیر نظر حمید امجد

پایان هالیوودی

وودی آلن

برگردان امید روحانی

با سپاس از همکاری محمد چرم‌شیر، بهرنگ رجبی، حمیدرضا برگ‌بیدی، مهتاب ناصری
افسانه صفری، ترانه کوهستانی، هاجر رحمانی، عباس مسچی

طراح جلد: آفرین ساجدی

چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: شرکت چاپ مصور

صحافی: سیروس

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۷۳-۷۷-۰

ISBN: 978-964-8573-77-0

قیمت ۳۵۰۰۰ ریال

هرگونه نقل و استفاده از تمام یا بخشی از این فیلمنامه بسته به اجازه‌ی کتبی مترجم و ناشر است.

تهران — صندوق پستی ۱۹۵۸۵/۷۵۵ تلفن ۶۶۷۳۴۲۹۸

www.nilapub.com

info@nilapub.com

مرکز فروش: ولس عصر، بالاتر از زرتشت غربی، نبش نوریخش،

بازارچه‌ی بهرام، کتاب پرچین - تلفن ۸۸۹۱۰۷۹۷

پایان هالیوودی، سی و دومین فیلمِ رودی آلن، از حلقه‌ی فیلم‌های نیویورکیِ اوست و دومین فیلمِ او با موضوع سینما و خلقِ یک فیلم و پنجمین فیلمش در ارتباط با هنر و هنرمندان و یک کمدیِ دیگر از سلسله کمدی‌های محبوبش درباره‌ی روابطِ زناشویی و انسانی در وضعیتِ معاصر— یعنی در ادامه‌ی فیلم‌هایی چون آنی‌هال (۱۹۷۷)، منهتن (۱۹۷۹)، هانا و خواهرانش (۱۹۸۶)، شوهران و همسران (۱۹۹۲) — و پُر از شوخی با خودِ سینما، صنعت و هنرِ سینما، سینمای امریکا و ساخت و سازهای سینمای امریکا. نوعی واکنش به اسکار به‌عنوان جایزه‌ی صنعت سینما و به نخل طلای کن به‌عنوان جایزه‌ای برای هنر سینما؛ و تمایلِ آلن به بازسازیِ ملودرام یا کمدی — رُمانس‌های امریکاییِ دهه‌ی ۱۹۴۰ سینمای امریکا.

پایان هالیوودی

نویسنده و کارگردان: وودی آلن

محصول: دریم وُرکز، با همکاری گراویر پروداکشنز و پردیدو پروداکشن

تهیه کننده	لتی آرونسون
همکار تهیه کننده	هلن رابین
مدیر تولید	استفن تنن باوم
همکارانِ مدیر تولید	جک رالینز، چارلز جاف
مدیر فیلمبرداری	وِدیگو ون شولتزندورف
طراح صحنه	سانتو لوکاستو
تدوین	آلیسا لپسلتر
طراح لباس	ملیسا تات
دستیار کارگردان	ریچارد پاتریک
منشی صحنه	کی چاپین

بازیگران به ترتیب حضور در فیلم:

تتا لئونی	الی
باب دوریان	مدیر تولید گالاکسی
ایوان مارتین	مدیر تولید گالاکسی
گرگ ادلمن	مدیر تولید گالاکسی
جورج همیلتون	اد
تریت ویلیامز	هال
وودی آلن	وال
دبرا مسینگ	لوری
مارک رایدل	ال
لو یو	فیلمبردارِ چینی
بارنی چنگ	مترجمِ چینی
تیفانی تیه سن	شارون
جودی مارکل	آندره آ فورد
مارک وبر	تونی

شرکت فیلمسازی گالاکسی پیکچرز/ دفترِ هال ییگر — روز — داخلی

الی، یکی از مدیرانِ تولیدِ شرکت، زنی زیبا، سی و چندساله و پُرحرارت، مشغولِ صحبت است. دوربین عقب می‌کشد و تعدادی از مدیرانِ تولیدِ شرکت را در قاب می‌گیرد. تمامِ فصل در یک نما می‌گذرد.

الی می‌دونین کی برا کارگردانیِ این از همه بهتره...؟ خدا
بُکُشه منو که باید بگم... چون هیچم خوشم نمی‌آد
باهاش کار کنم... ولی...

الی روی لبه‌ی میز کار می‌نشیند و با کسی که پشتِ میز نشسته و دیده نمی‌شود حرف می‌زند.

الی [در ادامه]... شوهرِ سابقِ من.

مدیر تولید ۱ وال؟

هال [خارج از قابِ تصویر] آه، اینو دیگه نمی‌فهمم.

مدیر تولید ۲ [همزمان با هال] یا خدا!

هال [خارج از قابِ تصویر] نمی‌فهمم، نمی‌فهمم.

الی [همزمان] والِ عالیه.

ید [همزمان] هیچم فکرِ خوبی نیس.

مدیر تولید ۱ یا خدا!

الی [همزمان] برا همچین موضوعی عالیه.

مدیر تولید ۳ راست می‌گه.

- مدیر تولید ۲ [همزمان، رو به اد] آره.
- مدیر تولید ۳ این قصه جون می ده برا اون.
- مدیر تولید ۲ یا خدا!
- اد [همزمان] ببین، من وال رو دوس دارم. دویس دارم. ولی با همه‌ی این احترام اون یه روانی و راجِ نالایقه.
- مدیر تولید ۳ هوه، نه واقعاً.
- الی [همزمان] نالایق دیگه نیس.
- اد [همزمان] فقط باید زنجیرش کرد و کلید زنجیرو انداخت دور. تورو خدا از این حرف فکر بد نکنین.
- مدیر تولید ۱ فراموشش کن. نمی‌خوام بیست میلیون دلار اضافه بر بودجه گردن‌مون بذاره.
- اد [رو به الی] شنیدی چی گفت؟
- مدیر تولید ۱ [همزمان]... یا اصلاً فیلمی دست‌مونو نگیره.
- مدیر تولید ۲ می‌ایستد و به سمت چپ می‌رود. دوربین او را با حرکت افقی (پن) تعقیب می‌کند، سپس هال پیگر را در قاب تصویر می‌گیرد که رئیس کل استودیوست و پشت میز نشسته است.
- مدیر تولید ۲ درسته. موقعی که تو فایرستون بودم یه فیلم باهاش کار کردم. حتا فیلمو تموم نکرد.
- اد منم تو فایرستون بودم.
- مدیر تولید ۲ [همزمان] حمله‌ی عصبی اومد سراغش.
- اد [همزمان و خطاب به مدیر تولید ۱] یادت می‌آد؟
- الی صبر کنین. اون کلی زیر فشار بود — [به هال نگاه می‌کند] داشتیم ورشکست می‌شدیم.
- هال از پشت میز بلند می‌شود و می‌رود تا لیوانی آب برای خودش بریزد.
- هال [همزمان] عزیزم، موقعی که من استودیو رو تحویل می‌گرفتم یه فیلمو داشت نابود می‌کرد. می‌گفتن چیزای

- نامعقول می‌خواد.
- مدیر تولید ۳ آدم کمال‌گراییه.
- هال [همزمان] خُب، نورها باید درست و کامل باشن.
- مدیر تولید ۳ هاه!
- اد ما از این گرفتاری‌ها نمی‌خوایم.
- هال [همزمان] نور باید درست باشه. می‌خواست هنرپیشه‌ی اولِ زنو براش عوض کنن. یه روز درمیونم می‌خواست فیلمای روزِ قبلو دوباره بگیره...
- اد [خارج از تصویر] هوه، آره.
- هال [همزمان]... می‌خواست فیلمبردار اخراج بشه. آخرشم زونا گرفت. اونام فیلمو خوابوندن و یه کارگردان دیگه آوردن که فیلمو تموم کنه. همین بود دیگه؟
- الی فیلمنامه را از روی میز برمی‌دارد و نگاهی به آن می‌اندازد.
- مدیر تولید ۳ [همزمان] کارگردانی بد.
- الی [همزمان] ببین، تو، تو لازم نیس اینا رو به من بگی. من اون موقع زنش بودم...
- هال [همزمان] خُب، پس باید همه‌ی اینا یادت باشه؟
- الی [همزمان]... اما اینا مالی ده سال پیشه، هال.
- مدیر تولید ۲ [خارج از تصویر] همزمان با بقیه بهترین فیلمای اونم مالی ده سال پیشه. بعدش شد یه هنرمند واقعی، می‌دونین که منظورم چیه؟ بعد نحسی گرفتاش.
- مدیر تولید ۳ [همزمان] همه‌شون همین‌جور می‌شن.
- الی فیلمنامه را پرت می‌کند روی میز. بعد برمی‌گردد و رو به بقیه‌ی حاضران با حالتی نمایشی و جدی ادامه می‌دهد.
- الی [همزمان] ببینین... ببینین... من، من آخرین کسی‌ام که

باید از دیوونگیش دفاع کنم، چون منو خُل کرد. اما
وال واسه سینما اهمیت فائله و اصلاً برا سینما به دنیا
اومده.

- إد [همزمان] من... من فقط فکر نمی‌کنم آدم مناسبی باشه.
مدیر تولید ۱ [همزمان] تورو خدا الی، ما این جا راجع به چی داریم
بحث می‌کنیم؟ زونا، سردرد! چرا باید درِ یه قوطی پُر
از کِرم رو باز کرد؟
الی [همزمان] اما اون حالا آدم معقولیه. یعنی دارم می‌گم
کی بهتر از اون می‌تونه این فیلمو کارگردانی کنه؟
خیابونای نیویورک تو خوش جاری‌ان.
إد بذارین فقط اینو بگم، راث چه‌طوره؟ آره، راث.
الی [همزمان] وای، نه تورو خدا.
مدیر تولید ۳ [همزمان] حرفِشَم نزن.
إد مگه چیه؟ اون عالیه. می‌دونم که می‌تونیم بیاریمش.
اون آدم مطمئنیه.
مدیر تولید ۳ [همزمان، رو به هال] اون از وال خیلی گرون‌تره.
الی [همزمان] خسته‌کننده شده!
إد [همزمان] آدمِ مطمئنیه. می‌تونیم پِش افسار بزنیم.
مارتین راث.
مدیر تولید ۲ [همزمان] می‌دونین چیه؟ این درسته، وال الآن
سال‌ها س کار نکرده. می‌تونیم قراردادِ خوبی باهاش
ببندیم.
مدیر تولید ۳ فقط باید مِثِ عقاب مراقبش باشیم.
مدیر تولید ۲ بیاین حالا یه تلفنی به وال بکنیم.
إد [همزمان] اگه ما... اگه وال... ضرر می‌کنیم. با وال کلی
ضرر می‌کنیم.

هال من با نظری الی موافقم. فکر می‌کنم وال برا این پروژه
کارگردان مناسبیه. ولی ما نمی‌خواهیم ازش استفاده
کنیم...

اد درسته.

هال ... چون کی حوصله‌ی دردرس داره؟

اد همینه.

هال تازه چی باعث شده فکر کنین اون می‌خواد با ما کار

کنه — یعنی با توجه به مسائل شخصیش؟

الی به من گفته‌ن اون الآن تو وضعی نیس که درگیر باشه
و نتونه.

خارج از شهر / کانادا — روز — خارجی

دوربین عقب می‌کشد و ما وال واکسمن را در قاب تصویر داریم؛ یک کارگردان
پیشکسوت اسکاری. کولاک و بوران وحشتناکی در پس‌زمینه جریان دارد و دوربین
دشت پوشیده از برف را در بر گرفته. او خود را در لباسی گرم و کلفت پیچیده، عینک
غواصی به چشم دارد و با یک تلفن همراه صحبت می‌کند. کارگردان صحنه، پشت سر او
و در پس‌زمینه درحال نورپردازی یک صحنه‌اند.

وال [در تلفن همراه فاید می‌زند] نمی‌تونم این‌جا بمونم. آخه

من این‌جا تو کانادا چه غلطی می‌کنم! تو... لوری، اونا

اون‌جا، اون‌بالا گوزن دیده‌ن! گوزن! گوزنا

گوشت‌خوارن؟

اتاق نشیمن آپارتمان وال / نیویورک — روز — داخلی

لوری فاکس، بازیگر زن سی‌ساله و دوست وال، در آپارتمان او نشسته روی یک مبل
سه‌نفره، با تلفن بی‌سیم صحبت می‌کند.

لوری [با تلفن] خدای من، تو چه‌طور ممکنه دلت واسه

خونه تنگ شده باشه؟ تازه دیروز رسیدی اونجا.
فردام که قراره بیای.

خارج از شهر / کانادا — روز — خارجی

مسئول تبلیغات فیلم به سمت وال می آید.

مسئول تبلیغات [فریادزنان] وال. وال. وال. این جا همه چی مون
ردیفه وال. فقط منتظر تویم.

وال درحالی که همچنان در تلفن حرف می زند دستش را به سمت مسئول تبلیغات تکان
می دهد.

وال [با تلفن، فریادزنان] کارگزارم تلفن کرد؟ چیزی نگفت،
درباره ی اون فیلم تلویزیونی؟ یا چیزی راجع به اون
قضیه ی تقسیم ژن ها و سقط جنین های دورگه؟

اتاق نشیمن آپارتمان وال / نیویورک — روز — داخلی

لوری [با تلفن] فکر می کنم تلویزیونی ها تصمیم گرفته ن با
پیتر باگدانوویچ کار کنن.

خارج از شهر / کانادا — روز — خارجی

وال [با تلفن، فریادکنان] وای، این، این، این عالیه. این، این،
این واقعاً عالیه. من، من، من، من، می دونی، من پیتر و
دوس دارم. من، من، من، می دونی، پیتر، یه، یه، یه
آدم ماهه. من، من ... [با خنده] ماه ... اون پیتر ... خدا
کمکش کنه. من، وای ... وای خدای من.

مسئول تبلیغات [همزمان، فریادکنان] وال، وال، سفارش دهنده می خواد
قوטי اسپری بیش تر نشون داده بشه.

وال [فریادکنان] یه دَقه صبر کن. [بعد دوباره با تلفن] لوری، این توهین آمیزه! من این جا، من این جا دارم یه فیلم تبلیغاتی واسه دئودورانت می سازم. من دوتا اسکار دارم! این جا اسکارهام به هیچ دردی نمی خورن، این جا شاخِ گوزن لازم دارم.

خانه‌ی هال / لس آنجلس — روز — خارجی

یک خانه‌ی زیبا در لس آنجلس با استخری بزرگ. الی کنار استخر نشسته است. هال پشت سر او روی یک صندلی نشسته و فیلمنامه می خواند. الی که دستکش بوکس به دست دارد، مرتب دست هایش را به هم می زند. به نظر کمی شفته و درهم می آید.

هال این جا یه فیلمنامه‌ی خیلی بانمک هست درباره‌ی دوتا پسر بچه که توی کالج ماشینی اختراع می کنن که می تونه زنا رو دوباره باکره کنه. [پوزخند می زند] خیلی هوشمندانه‌س... چه ته؟ چیه؟

الی می دونی، وقتی تو ازم خواستی به خاطرت پیام این جا، پیش تو، بهم قول دادی قرار نیس فقط یکی از اون زَنای متشخص باشم که، که، فقط مال و منال جمع کنم و پونصد بار ناهار بخورم و داراییمو گسترش بدم و آخرش هم هیچ چی به هیچ چی.

هال عزیزم، «شهری که هرگز نمی خوابد» راه افتاده و از همون روزِ اول، راه انداختنِ این پروژه کارِ تو بوده.

الی از جا برمی خیزد و به سمتِ هال می رود، درحالی که همچنان دستکش های بوکس را به هم می کوبد.

الی آره، حتماً. تا جایی که من کارگردانشو پیشنهاد کردم و بعد، حتا وقتی تو هم قبول کردی که اون برا این کار از همه بهتره، منو گذاشتن کنار.

هال [وسط صحبتِ الی و همزمان] نه... کسی تو رو نداشت کنار عزیزم، من...

الی [همزمان با حرف زدنِ هال] خودتَم می دونی که همین جوهره، مگه نه؟ منم می دونم این انتخابِ خطرناکیه ولی ضمناً انتخابِ هوشمندانه‌ایه... می دونی؟

هال [همزمان با حرف زدنِ الی] من فقط فکر می‌کنم تو می‌خواهی به اون کمک کنی چون احساسِ گناه می‌کنی.

الی گناه؟

هال آره.

الی [همزمان] چرا باید احساسِ گناه کنم؟ چون عاشقِ تو شدم؟ یعنی، خدا می‌دونه کلی از عمرمو پای اون ازدواج گذاشتم و سعی کردم که بشه. واسه اینه که... هال [همزمان با حرفِ الی] درسته. تو اصلاً کارِ غلطی نکردی عزیزم، اصلاً.

الی [همزمان با حرفِ هال] می‌دونم، من، من اسمِ اونو آوردم چون — [مکت می‌کند و نفسی بلند می‌کشد] چون اون می‌تونه از اون فیلمنامه بهترین فیلمو بسازه؛ می‌دونی؟ هیچ‌کسَم سرِ اینش بحثی نداشت.

هال [همزمان] عالیه، اما اون... اون عصبانیه و حتّاً حاضر نمی‌شه باهات صحبت کنه. و... و آماده‌س که فیلمو خراب کنه فقط واسه این که با من بی‌حساب بشه. من...

الی نه، تو دوباره‌ی اون اشتباه می‌کنی. من بهت می‌گم اشتباه می‌کنی. خیلی هم ممنونت می‌شه، می‌دونی؟ اون حالا به راهِ بازگشت می‌خواد و... و این اتفاقاً فرصتِ خوبیه. خیلی براش مهمه. می‌دونی؟

هال [همزمان با حرف الی] الی، الی، این فیلمِ گرونیه. می‌تونه

خیلی هم فیلمِ پُرفروشی بشه.

الی از حرکت می‌ایستد و به هال نگاهی پُرمعنا می‌کند.

الی اون می‌تونه این کارو بکنه.

هال تو که از ترک کردنِ اون پشیمون نیستی؟ هستی؟

الی دستکش‌های بوکس را از دست درمی‌آورد و روی صندلی پرت‌شان می‌کند.

الی آه... می‌دونی، آدم یه روز به خودش می‌آد و می‌بینه

فقط خندیدن کافی نیس. من می‌تونستم به اون

سروسامون بدم هال. فقط خسته شدم از این‌که هر

روز مجبور بودم این کارو بکنم. بعد... بعد...

می‌دونی... بعدش با تو آشنا شدم.

الی کنارِ استخر و صندلی هال، جلوی پاهای او می‌نشیند. هال لبخندی می‌زند. دوربین

به جلو حرکت می‌کند و آن دو را در قابِ تصویر می‌گیرد.

اتاق نشیمنِ آپارتمان وال / نیویورک — روز — داخلی

لوری در را باز می‌کند. وال پشتِ درِ راهرو ایستاده است؛ همچنان لباس‌های ضخیم و کُلفتش را به تن و چند کیف و جمدان در دست دارد.

لوری این‌جا تو خونه چیکار می‌کنی؟

وال [آه می‌کشد] ول کردم.

لوری ناباور واکنش نشان می‌دهد و در را پشتِ سرِ او که وارد خانه شده می‌بندد.

لوری نه وال، دوباره نه! باز تو سرِ هیچ‌چی کارو ول کردی؟

وال نه سرِ هیچ‌چی.

لوری چی؟

وال [همزمان با سوآلِ او] سرِ یه چیزِ بزرگ کارو ول کردم.

لوری سرِ چی؟

وال اونا اخراجم کردن. فکر... فکر کردم این انقدر بزرگ هست که بشه بابتش کارو ول کرد.

لوری [به‌ظنه] هاه... این دیگه عالیه!

وال آخرین هواپیما رو تو تورنتو گرفتم و اومدم. هی، تو هیچ وقت کانادا رو دیده‌ی؟ حالا می‌فهمم چرا اون‌جا هیچ جنایتی نیست. [غرغرکنان] هاه... پسر.

لوری روی نیمکت دراز می‌کشد و درحالی‌که مجله‌ای ورق می‌زند و تماشا می‌کند حرکات ورزشی پاهایش را انجام می‌دهد.

وال [در ادامه] می‌تونم بگم انگار، به نظر من می‌آد، از دیدنم خوشحال نشده‌ی.

لوری خُب، نمی‌تونم سرزنشم کنی. حالا می‌خوای چیکار کنی؟ می‌خوای بشینی تو آپارتمان و راجع به اون روزای خوب گذشته حرف بزنی؟

وال کُتِ کُلُفت و سنگینش را از تن درمی‌آورد. زیر آن کُتِ کُلُفت دیگری پوشیده است.

وال [آه‌کنان] هوه... من باید یه فیلم دست بگیرم. پسر، یکی باید یه فرصت به من بده. این احمقانه‌س. وقتی می‌ذارنت کنار، دیگه می‌ری کنار. خوشبختانه، مدیر مالی من قبل از این‌که ببرنش زندان انقدر پول باقی گذاشت که تا دو سه هفته‌ی دیگه بتونم دووم بیارم. راستی مدیر برنامه‌ت تلفن کرد.

وال [می‌پرد وسط حرف او] هی، راستش اگه تو با من اومده بودی اون‌جا قضایا خیلی فرق می‌کرد. آره، دوتا آدم تو اون کیسه خواب، خُب، خیلی خودمونی‌تر می‌شد.

لوری اون وقت کی جای من تو اون نمایش بازی می‌کرد؟

وال محض رضای خدا! اون یه نمایش آف آف برادوی^۱ بود! تو هم تو اون پرده‌های آخرش نقش داشتی. هنرپیشه‌ی جانشینت می‌تونست نقش تو بازی کنه.

لوری داری شوخی می‌کنی؟ هنرپیشه‌ی جانشین؟ همینم مونده. اونم شبی که ممکن بود استیون اسپیلبرگ بیاد نمایشو ببینه یا هاروی واینستاین^۲!

وال آره. اونا نمی‌آن. باور کن. اونا... اونا خوش‌شون نمی‌آد همچین جاهایی افتابی بشن.

وال روی مبل می‌نشیند و نفسی بیرون می‌دهد.

لوری می‌تونستم تو اون فیلم شکسپیره خیلی موفق باشم. وال شروع می‌کند به درآوردن چند تکه‌ی کوچک پوست خیز دباغی‌شده از توی کیفش. لوری با نااحتی و انزجار به پوست‌ها نگاه می‌کند.

لوری اینا چیه؟ اوه، اینا چیه؟

وال خیز. من، من وسط کار با یه شکارچی خیز معامله کردم، گفتم این سفر اقلأً یه شکست کامل نباشه.

لوری با دست به متنی فیلمنامه‌ای که روی میز کنار مبل است اشاره می‌کند.

لوری کارگزارت این فیلمنامه رو فرستاده.

وال فیلمنامه؟ چرا بهم نگفتی؟ [روی جلد را می‌خواند] «شهری که هرگز نمی‌خواهد» — کی رسید؟

۱- Off Broadway (در برابر Broadway به منزله‌ی مرکز تئاتر حرفه‌ای، تجاری و مجللی نیویورک) به نمایش‌های کوچک‌تر، با هزینه‌هایی کم‌تر و محصولات نمایشی ساده‌تر و برای مخاطب خاص اطلاق می‌شود و نمایش‌هایی که خارج از محدوده‌ی برادوی (که خاص نمایش‌های عظیم و پرهزینه و تولید سنگین است) اجرا می‌شوند؛ و Off Off Broadway تئاتری خاص‌تر از آن، با شانس بر قالب‌های هنری و محدودیت‌های اقتصادی و موضوعی آن است؛ که محصولاتش به مراتب کم‌هزینه‌تر، و دارای مخاطبان محدودتر از تولیدات برادوی و آف برادوی‌اند.

۲- Harvey Weinstein: تهیه‌کننده‌ی معروف سینما، از مدیران شرکت میرامکس.

دفترِ آل — روز — داخلی

دفترِ آل هک، کارگزار و مدیر برنامه‌های وال. ال پشتِ میزش نشسته است. وال کنارِ در ایستاده.

ال خُب، نظرت چیه؟

وال می‌دونی، خُب، به ظرفیت‌هایی تو خودش داره. من...
یعنی... به چیزایی... می‌دونی... به احساسِ خوبِ
منهتنی توش هس.

ال خُب می‌دونی، اونا جلب شده‌ن که تو کارگردانیش
کنی.

وال [عصبی] من... می‌دونی... من حرفی ندارم. من، من...
می‌دونی... من... این موضوعیه که من جدّاً می‌تونم
خوب درش بیارم. این، این، این، می‌دونی... می‌تونم
کاری کنم که این فیلمنامه درست دربیاد. این
نیویورکه، با باشگاه‌های شبانه‌ش، با
آسمون خراش‌هاش، می‌دونی، و با...

وال یک لیوان را برای خودش پُر از آب می‌کند.

ال درسته.

وال آب می‌خوای؟

ال متشکرم. ممنون.

وال لیوان آب را به ال می‌دهد.

وال خیلی هیجان‌زده‌ام.

ال منم.

وال در لیوانی دیگر برای خودش هم آب می‌ریزد.

وال تو می‌خوای... یعنی کی، کی، کی منو می‌خواد؟

ال خُب، اِ، ما به حسابایی با اونا داریم، اقا، اِ، گالاکسی

داره فیلمو می سازه.

وال [وسط حرف او: میجان زده] هال پیگر؟

ال آره، درسته.

وال اون زنی منو دزدیده!

ال الیه که اون جا داره رو تو اصرار می کنه.

وال واقعاً که! نمی خوام با هال پیگر و الی کار کنم. حتماً

داری شوخی می کنی. هال به موجود ضد هنره و الی

هم به وطن فروش. این، این به مبارزه ی مقدسه.

ال ممکنه آروم باشی؟ خُب مگه این همون چیزی نیس

که منتظرش بودی؟

وال می دونی، راستشو بخوای چهارشاخ موندهم که اونا

چه طور به فکر من افتادهن.

ال اونا یاد تو نیفتادهن. الی افتاده. اون هال پیگر رو

متقاعد کرده که به سفر بیاد نیویورک و تو رو ببینه.

وال این یارو زنی منو دزدیده!

ال اون از این قضیه علیه تو استفاده نمی کنه. قضیه

تجارته.

ال در را می بندد.

ال شش شش ش!

وال [همزمان با حرف ال] می تونی باور کنی که الی منو...

به خاطر... به خاطر هال پیگر ول کرده؟ هنوز نمی تونم

باور کنم. مردک حقّه باز... مگه... اون... پول سلمونی

اون می تونه به خونواده ی پنج نفره رو غذا بده.

ال آروم باش. عین لبو سرخ شده ی. ممکنه آروم باشی؟

وال و، و تو داری می گی که الی، یعنی هال منو نمی خواد؟

الی...؟ یعنی هال... مغز متفکر... اون، اون، اون یه حقه بازه
با ناخن های مانیکور شده. مگه... مگه می شه... مگه
می شه... چاقو دسته ی خودشو بیژه؟

وال خواهش می کنم وال. خواهش می کنم کاری نکن این
فرستو از دست بدی. این یه فرصت طلایه.

وال فراموش کن. من، من فیلم تبلیغاتی واسه پوشک
پیرمردا ممکنه بسازم، اما این نه.

ال ممکنه؟ معلومه که ممکنه در آینده به این کارم مجبور
بشی، البته اگه این فرصت از دستت بره.

وال البته، من قبول نمی کنم. این... این فیلمنامه عالیه.
من... می دونی... من... من نمی توئم... من...

ال آره، تورو خدا آره، یعنی، یعنی، تورو خدا یه کمی
فکر کن. یه فیلم درجه یکِ شصت میلیون دلاری. یه
دستمزد حسابی که تو الآن بهش احتیاج داری. و... و
البته اگه راه بیای، دوباره می ری اون بالاها. دیگه
هیچ وقت همچین لقمه ای تو دامنِت نمی ندازن. (وال با
تثویس نفس عمیق مردد) فقط، فقط یه ملاقات با ییگر
داشته باش.

وال و با الی.

ال بله، بله، و ب... می. من داریم می گم... بعد من
نیم میلیون دلار بهت می دم.

وال پس پیشنهاد اونا فقط نیم میلیون دلار ناقابله؟... اونا...
اونا می خوان برای مراسم اسکارشون اعتبار بخرن با
نیم میلیون؟

ال هیچ پیشنهادی در کار نیست. هنوز هیچ قراری در
کار نیس.

وال من پیشنهادشونو رد می‌کنم.
ال هنوز چیزی نیست که تو رد کنی.
وال ولی من به هر حال رد می‌کنم.

ال شانه بالا می‌اندازد.

اتاقِ رختکنِ تآتر — روز — داخلی

لوری پشتِ میزِ رختکن نشسته است.

لوری بهتره یه قرار ملاقات باهاش بذاری و خوبه که ملایم
و متین هم باشی، وگرنه، وگرنه من می‌ذارم می‌رم.
وال بالاخره یه پیشنهادی که ارزشِ منو داشته باشه بهم
شد و بین از طرفِ کی؟!

لوری هنوز پیشنهادی در کار نیست. من، من، منم خسته
شده‌م از همه‌ی این حرفا. حرفای گنده‌گنده درباره‌ی
این‌که تو ده سال پیش چه آدمِ بزرگی بوده‌ی.
همه‌چی عوض می‌شه و تو هم دیگه نمی‌تونی کار
کنی.

لوری کیف‌دستی‌اش را برمی‌دارد و از پشتِ میز بلند می‌شود.

وال ببین، خُب می‌دونی، یه بخش از وجودم بدجوری
این‌کارو می‌خواد.

لوری و اون بخشِ دیگه‌ت؟

وال اون بخش هم می‌خواد. مشکل اینه.

محوطه‌ی عمومیِ تآتر — روز — داخلی

لوری و وال از محوطه‌ی پشتِ صحنه می‌آیند.

لوری فقط می‌شه گفت این یه موفقیته.

- وال می‌دونم.
- لوری و منم یه نقشی تو این فیلم می‌خوام.
- وال هی، من هنوز فیلمی ندارم. اون می‌خواد منو ببینه و پیش از هر کاری، همه‌ی قدرتشو سرم هوار کنه.
- لوری از داخل کیف‌دستی‌اش ماتیکی درمی‌زرد و روی لب‌هایش می‌مالد.
- لوری و نه یه نقش کوچولوی ساده. نقشی، چیزی که بتونم نشون بدم چه کارایی ازم برمی‌آد.
- وال لوری، من نمی‌تونم دوست‌دخترم رو به فیلم سنجاق کنم.
- لوری من فقط دوست‌دختر تو نیستم، من خوبم.
- وال یادت می‌آد همه‌ی اون دفعاتی که هی بهت می‌گفتم باید بری از این کلاس‌های بازیگری و درس بازیگری بخونی؟
- لوری من غریزی‌ام. کلاس منو نابود می‌کنه.
- وال یا مسیح. می‌دونی، الی از این‌که منو ول کرده احساس گناه می‌کنه، حالا می‌خواد احساس گناهشو پاک کنه، همین.
- لوری وسط حرف من عالیه. چه فرقی می‌کنه سر چی باشه؟

بیرونِ تآتر — روز — خارجی

در ورود و خروج بازیگران در پشت صحنه باز می‌شود. ابتدا لوری ظاهر می‌شود و سپس پشت سر از رت دارند از تآتر بیرون می‌آیند.

- وال کلّ این قضیه چَندش‌آورده لوری. محض رضای خدا. این زنیه که من ده سال شوهرش بودم. من... ما با هم رابطه داشتیم. من... من... یعنی وقتی افتاد زمین

سرشو گرفتم که به کاسه‌ی توالت نخوره.

لوری یعنی چون با هم رابطه داشتین؟

وال نه برا این که با هم رابطه داشتیم...

وال و لوری در پیاده‌رو راه می‌افتند. دوربین همراه آن‌ها حرکت می‌کند.

وال ... واسه این که غذای چینی خورده بود.

لوری اوه.

وال تورو خدا، من... من هر موقع که اون از پرواز

می‌ترسید بغلش می‌کردم. و... و... من... می‌دونی، من

بالای برج ایفل بوسیدمش. من... من... من و اون زیر

نور مهتاب توی مونتاک شنا کردیم. حالا یه مرتبه باید

باهاش ملاقات کنم؟

فرودگاه — روز — خارجی

الی، هال و اد از یک هواپیمای جت خصوصی پیاده می‌شوند و به سمت یک سواری
لیموزین می‌روند. راننده چمدان‌های آن‌ها را به سمت صندوق عقب می‌برد.

داخلی لیموزین — روز — داخلی

اد و الی عقب لیموزین نشسته‌اند. سواری در خیابان‌های شهر حرکت می‌کند. هال که
پیش روی آن‌ها نشسته است ساعت مچی‌اش را با ساعت جدید میزان می‌کند.

هال راستش نمی‌دونم... یه... یه احساس قروقاطی دارم،

یعنی این یارو باید به من نشون بده که فرق کرده.

الی اون در وضعیتی نیس که تقاضاهای عجیب و غریب

بکنه، می‌دونی؟

اد [همزمان با حرف الی] برا این که قضیه سال‌ها پیش واسه

اون تموم شده.

- الی وای، بس کن.
- إد [همزمان با حرف الی] اون سال‌هاست هیچ کاری نکرده...
- یعنی حتّا هیچ کارِ آشغالی هم دارم می‌گم آشغال.
- یعنی... من... من... اینو به عنوان انتقاد نمی‌گم...
- هال خُب. سوأل اینه که آیا من... آیا من باید بذارم این آدم تموم‌شده با پولِ من فیلمِ برگشتشو بسازه؟
- الی [همزمان با حرف هال] اون... اون آدم تموم‌شده‌ای نیس.
- هال آه.
- الی اون کارگردانِ خیلی خوبیه که به روزهای سختی خورده. من نمی‌...
- إد [همزمان با حرف الی] روزگارِ سختو خودش برا خودش درست کرد. اون بدترین دشمنِ خودشه.
- الی بین، به جنبه‌ی... به جنبه‌ی مطبوعاتی قضیه فکر کنین. می‌دونین، وال واکسمن با فیلمی از کمپانیِ گالاکسی باز می‌گردد. یعنی، مقصودم اینه که اون همیشه خوراکِ خوبی واسه مطبوعات بوده و من فکر می‌کنم...
- هال [همزمان با حرف الی] عزیزم... مطبوعاتِ خوب به چه دردی می‌خوره وقتی یارو خودِ فیلمو خراب کنه؟
- الی اون که نمی‌خواد فیلمو خراب کنه. نمی‌خواد.
- هال [همزمان با حرف الی] نه، تو درست می‌گی، نمی‌خواد، چون من فوری اخراجش می‌کنم. من... من یکی از اون فیلمای مؤلف‌های دمدمی مزاجِ عتیقه نمی‌خوام.
- إد [تلفظِ هال را تصحیح می‌کند] مؤلف، مؤلف.
- هال [همزمان با حرف إد] حالا هر چی! خبیله خُب، باشه، مؤلف.

الی [همزمان با حرف هال] خُب، حرفتو سرراست زدی. باشه؟
اون می‌تونه این فیلمو بهتر از هر کس دیگه‌ای کار
کنه.

هال می‌بینیم.

هتل — روز — خارجی

یک هتلِ گران‌قیمت و لوکس در منهتن نیویورک. دوربین حرکتی عمودی به سمت پایین می‌کند.

لابی هتل — روز — داخلی

وال با یقه‌ی پیراهنش زور می‌رود. او و ال در لابی راه می‌روند.

ال این قدر عصبی نباش. داری منم عصبی می‌کنی.

وال عصبی نیستم، نگرانم.

ال تو عصبی‌ای.

وال نه، نگرانم. وقتی عصبی‌ام ناخُنامو می‌جوم.

ال آره.

وال وقتی نگرانم با... یقه‌ی پیرهنمو شل می‌کنم. پس،

یعنی...

از راهروهای متوالی می‌گذرند.

ال اوهههه... فقط بازی کن... ببین، آروم باش و حرفه‌ای

رفتار کن. همین. همین.

وال [همزمان با حرف ال] آرومم. حالم خوبه. اما این همون

یارویییه که زنِ منو دزدیده، می‌دونی؟ و... و... و صد

سالِ سیاه، هیچ‌وقت به این تن نمی‌دادم که برا اون

فیلم بسازم، و حالا... و حالا به مرتبه قراره برا اون

هنرنمایی کنم. دیوونگیه. می‌دونی، بابت این کار
می‌تونم آدم بگشم. اما اون آدمایی که می‌خوام بگشم
همون آدمایی‌ان که دارن این کارو به من پیشنهاد
می‌دن. این... این فقط می‌شه گفت بیمارگونه‌س.

وال جعبه‌ای قرص از جیش درمی‌آورد.

ال صبر کن... صبر کن، صبر کن، صبر کن، صبر کن،
صبر کن. این چیه؟

وال این... یادت می‌آد که من تو تاکسی به قرص آبی
خوردم؟

ال آره.

وال خوب، اون برا این بود که عصبانیتمو آروم کنم. اما تو
اون قرص به خورده ماده‌ی نیروزا هم بود. می‌فهمی
که منظورم چیه؟ خوب، پس بعدش به قرص دیگه
خوردم که اثر هیجانی اونو آروم کنه. خوب، خوب،
این، این یکی حالا واسه اینه که دوباره منو به همون
حال و نیرویی که می‌خوام برسونه، یعنی، یعنی، اون
اندازه‌ای که...

ال هوه...

وال ... که واسه‌ی این ملاقات لازم دارم.

وال در جعبه‌ی قرص را باز می‌کند، قرصی از آن به کف دستش می‌لغزاند و قرص را
بالا می‌اندازد.

ال عالیه. محشره.

وال [در حال بلعیدن قرص] آره، این قرص دیگه‌ای هم که الان
خوردم واسه اینه که وقتی بیرون بارون می‌آد از تو
خشکم کنه.

وال و ال از پشت یک دیوار بیرون می آیند.

اتاق هتل — روز — داخلی

الی ایستاده، کُتش را محکم می کند و می بندد. او منتظرِ ال و وال ایستاده تا وارد شوند. نفسی عمیقی می کشد.

ال الی!

الی سلام ال.

ال الی، چه قدر از دیدنت خوشحالم.

الی [همزمان] منم از دیدنت خوشحالم.

روبو سی می کنند. وال وارد می شود و با الی روبوسی می کند.

ید سلام وال.

الی آره، سلام وال.

وال [اندکی دماغ م م م...]

همه با هم دست می دهند.

ید ال.

ال ید.

ید حالت چه طوره؟

ال از دیدنت خوشحالم.

هال وال... حالت چه طوره؟

ید تو هال رو می شناسی؟

ال سلام هال. حالت چه طوره؟ از دیدنت خوشحالم.

هال سلام ال، چه طوری؟

ید ال، وال، هال.

وال من، خوشحالم که اومده یین این جا. هنوز... هنوزم...

[سینه صاف می کند]... هنوزم قطع برق تو... وای... خدای

من، خوندم که تو کالیفرنیا قطع برق خیلی وحشت...
وحشتناکی بوده.

الی ال، یه نوشیدنی بهت بدم؟

ال قهوه. قهوه عالیّه.

الی قهوه. بله. بله.

وال گفتن... گفتن که همه‌ی... همه‌ی برق‌ها رفت...

ال حُب...

الی بیاین تو لطفاً...

همه به سمت اتاق پذیرایی می‌روند.

وال ... و... و... اون... اون... اون... اونا... [رو به ال] از کی تا

حالا کت و شلوار می‌پوشی؟

الی آه... آه... شما شیر دارین؟ ... شیر خیلی خوبه.

وال تو هیچ وقت کت و شلوار نمی‌پوشیدی.

الی [بی‌توجه به وال، رو به ال] آره، آره، آره، با... شیر... حتماً

عالی می‌شه.

ال آره لطفاً خیلی خوب می‌شه.

الی حُب، وال، به نظر خوب می‌آی. یعنی، به نظر سالمی.

وال خوبم، می‌دونی، من... من... من گاهی اسپاسم پشت

دارم... می‌دونی که یه تاندون پاره دارم و... و... [گلو

صاف می‌کند] زانوم... و... یه... می‌دونی که گوشم

سنگین شده. یه درد قدیمیه. تو گوش چپم.

ال عصبی می‌خندد.

وال [همزمان] یه قطره‌ی کوچیک...

ال خنده‌داره؟ نیس؟

وال نظرت راجع به فیلمنامه چیه؟

هال روی یک صندلی می‌نشیند. وال و ال روی مبلِ دونفره می‌نشینند. الی کنارِ میز می‌ایستد و نوری فنجان‌ها قهوه می‌ریزد.

وال فیلمنامه؟ آه... آه... آه، خُب... می‌دونین... فیلم...

فیلمی که از روی اون ساخته شد، یه، یه فیلم مسخره بود که آدمو عصبی می‌کرد...

ال [همزمان با حرفِ اوا اون، اون داره ازت درباره‌ی این فیلمنامه سؤال می‌کنه.

وال فیلمنامه. فیلمنامه. اما... اما بازنویسیش، بازنویسیش خوبه. یه چیز...

هال [همزمان با حرفِ وال] خُب، باید از الی تشکر کرد. همه‌ی کارو اون کرد.

وال [همزمان با حرفِ هال] آره، خیلی خوبه. این، این، این... می‌دونین، من... من فکر می‌کنم که این... این می‌تونه یه فیلم خشن و جدی از شهرِ بزرگِ نیویورک باشه.

ید خُب، البته پولِ خوبِ حسابی رو نمی‌شه فقط از شهرهای بزرگ درآورد.

وال خُب، یعنی، یعنی فکر می‌کنین فیلمه کجا باید جواب بده؟ خُب، قرار... قرار نیس برا کشاورزا جالب باشه، یا... یا برا مراکزِ خرید و فروش یا...

الی راه می‌افتد و فنجانِ قهوه را روی میز، جلوی ال می‌گذارد.

هال [همزمان با حرفِ وال] من کاملاً مخالفم. فکر می‌کنم این فیلم اگه درست و حسابی ساخته بشه حتماً اقبال جهانی پیدا می‌کنه.

ید از نظرِ جمعیت‌شناسی فکر می‌کنی تو چه رده‌هایی جواب می‌ده؟

وال از نظر... از نظرِ جمعیت‌شناسی؟ یعنی... یعنی

منظورت اینه که چرا یه مرتبه کُلّ مملکت این قدر
احمق شده؟ من... من... یعنی نظریه‌ی من اینه که
به خاطر «فست فود» هاس.

اد گروه‌های سینّی. گروه‌های سینّی مخاطبانِ فیلم. کدوم
گروه‌های سینّی رو مخاطبِ فیلم می‌دونی؟

وال سین؟ آهان. این... این فیلم همه رو جلب می‌کنه...
می‌دونین... برا... برا... [سرفه‌ای می‌کند] برای بزرگسالان
و... و... و توجّوونا، یعنی بزرگسالانِ جَوون و... و...
می‌دونین، بچه‌ها، سین و سال دارا، یعنی فکر می‌کنم...
حدس می‌زنم، برا نوزادا... می‌دونین...

اد تحقیقاتِ بازاریابیِ ما نشون می‌ده که این فیلم برای
هر دو جنس جذابه.

وال بله. موافقم... و... و بعد برا بعضی... یعنی راستش
من... من... اما... البته فیلمنامه چندتا سوراخ داره.

ال آه، وال.

هال مثلی چی؟

وال از جایش بلند می‌شود.

وال من... نُخب، مثلاً صحنه‌ی اوج رو در نظر بگیرین.
فکر می‌کنم اوجِ فیلم زوده... می‌دونین... خیلی زود
پیش می‌رسیم، این مشکلیشه. باید بیاد بعد از
صحنه‌ی محاکمه.

هال [رو به الی] نگفتم؟ اوجِ فیلم باید بعدتر باشه. من...

وال و شخصیتِ پنی... من حس می‌کنم... ما باید پنی
رو... با دوربینِ رو دست بگیریم، نه با استدی‌کَم.
استدی‌کَم عصبی می‌کنه. باید... می‌دونین... باید
تماشاگرا رو راحت تو موقعیتِ روحیِ اون قرار داد.

- هال نمی‌دونم از این خوشم می‌آد یا نه.
- ال خُب، این می‌تونه با استدی‌کَم هم ساخته بشه. اینو حَتّا خودتَم گفتی.
- وال بذارین... بذارین اینو بپرسم که نظرتون چیه و در ضمن راست بگین، چی می‌شه اگه کُل فیلمو سیاه و سفید بگیریم؟
- هال چرا؟
- وال چون نیویورک یه شهر سیاه و سفیده. یادآور اون فیلمای سیاه و سفید...
- هال [همزمان با حرفه وال] فراموش کن.
- وال ... قدیمیه.
- اد هنریه، هنریه.
- وال کسی یه قرصِ آسپیرین داره؟ [رو به وال] تو... تو آسپیرین داری؟
- الی آره، خُب، ایناهاش. یکی از اینا رو امتحان کن. اینا رو دوافروشم بَهم داد. [دست در کیفش می‌کند، یک حبه قرص از آن درمی‌آورد و چند قرص کف دستش می‌ریزد].
- وال می‌تونم این فیلمو کار کنم. من... من... می‌دونم... حَسَم اینو بَهم می‌گه. من... من... من فیلمو می‌بینم، همه‌شو با یه موسیقی مِثِ کارای کول پورتر^۱.
- هال خیلَه خُب. خُب، بیاین درباره‌ش صحبت کنیم. ما داریم با چندتا کارگردانِ دیگه‌م صحبت می‌کنیم و... به شما اطلاع می‌دیم.
- وال گوش کنین، یا... یا شاید... یا شاید ایروینگ برلین^۲ یا

۱- Cole Porter: آهنگساز و ترانه‌سرای آمریکایی و سازنده‌ی چند ترانه‌ی معروف فیلم‌های سیاه و سفید آمریکایی.

۲- Irwing Berlin: آهنگساز فیلم‌های آمریکایی در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰.

- چیزی شبیه اون...
 هال: خُب، من، من، من فکر می‌کنم باید بعداً درباره‌ش با هم صحبت کنیم.
 ال: هی، می‌دونین، اگه مثلاً به چیزی ویژه‌ی وال واکسمن باشه، همینه پسر، همین فیلم! درسته؟
 اد: خُب، با هم تماس می‌گیریم.
 ال: حتماً.
 وال: هی. کسی به زاناکس^۱ داره؟
 اد: زانتاک. من یکی دارم... مَنم زخمِ معده دارم.
 وال: نه، زانتاک نه. زاناکس.
 ال: [به وال] بریم. بریم.
 وال: این... این به کُل به مرضِ دیگه‌س. تَرِب به تری! زاناکس؟ تو داری؟
 ال: بذار... بذار... اَرِب به هال! می‌تونم به دقیقه باهات صحبت کنم؟
 ال: [به وال] نه. اد؟
 وال: [به ال] من، من، من... می‌دونن، من به خُرده، به خُرده عصبی شده‌م.
 ال: گوش کن وال.
 ال: ناگهان می‌خورد به وال.
 ال: [در ادامه] آه، ببخشید. [با خنده‌ای عصبی] خیلی... خیلی خوب شد که دوباره دیدمت. خیلی.
 وال: تو می‌ری پیشِ به دوافروش؟
 ال: هاه، آره، اون نابغه‌س.

وال آره، تو پورلی هیلز نابغه‌س. اگه تو نیویورک بود بهش می‌گفتن آدم غیرطبیعی. می‌دونی، ما این جا یه نظام ارزش گذاری به کل متفاوت داریم.

ساختمان آپارتمان وال — شب — خارجی

نمای ساختمانی که آپارتمان وال در آن قرار دارد.

ساختمان آپارتمان وال / حیاط پشتی — شب — خارجی

در حیاط پشتی آپارتمان وال، عده‌ای از دوستان وال و لوری برای یک مهمانی آمده‌اند.

جو وقتی ما بچه بودیم، خُب، خیلی...
جوآن همزمان با حرف او... خیلی پاک و بی‌گناه بودیم، آره.
جو ... آره، یه چیزی... حدود... ده تا فیلم خارجی در هفته رو پرده بود. ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی...
جوآن همزمان با حرف او] و البته...
رُکسان همزمان با حرف او] وای، فیلمای ایتالیایی. خیلی دوست‌شون دارم.

وال در پس‌زمینه، داخلی خانه است و با تلفن صحبت می‌کند.

وال [با تلفن] وال واکسمن؛ هیچ پیغامی نیس؟
مایک [همزمان؛ با صدای آهسته به لوری] یادم می‌آد که خوشش می‌اومد. یادت می‌آد؟
وال [با تلفن] شما، شما مطمئنین؟
رُکسان [همزمان. رو به مایک] تو امشب خیلی ایتالیایی شده‌ی عزیزم.

وال [با تلفن و همزمان با بقیه‌ی حرف‌ها] باشه.
مایک [همزمان] بله. ارو به رُکسان] آه، خیلی ممنون عزیزم.

لوری [حلقه‌اش را به زُکسان نشان می‌دهد] تو... تو گربه‌ی منو دیده‌ی؟

وال که تلفنش تمام شده به آن‌ها می‌پیوندد.

زُکسان چه قدر بانمکه.

لوری [همزمان] محشر نیس؟

وال [همزمان] خیلی بیخشین.

لوری [همزمان] خبری نیس؟ خبری نیس؟ نه؟

وال [همزمان] آه نه... نه... هنوز نه.

مایک [همزمان] داشتیم درباره‌ی آلفرد هیچکاک حرف

می‌زدیم.

وال اوهوم...

مایک تروفو گفته «بدنام» بهترین فیلم‌شه.

وال مَم موافقم. مَم موافقم. شاهکاره.

لوری چی داری می‌گی؟ تو ازش متنفری!... اون از این فیلم

متنفره!

وال متنفر؟

لوری [همزمان] آخرِ فیلم تو رو دیوونه می‌کنه.

وال بله، خُب، چون شاهکاره. چون هر دفعه که فیلمو

می‌بینم، وقتی کاری گرانث اینگرید برگمن رو از

پله‌ها می‌آره پایین، همیشه فکر می‌کنم الانه که آلمانا

بگیرن شون.

زُکسان مَم همین‌طور. هر بار.

وال [همزمان] فرقی نمی‌کنه چند بار ببینمش، همیشه فکر

می‌کنم الانه که آلمانا بگیرن شون.

لوری [همزمان، با صدای آهسته] چشماشو می‌بنده.

- مایک هیچکاک هنرمند بود، از نوع تجاریش.
- وال طوری می‌گی انگار این خوب چیزیه.
- مایک خُب، خوب چیزیه.
- جوآن [همزمان] آره. خُب، آدم باید هردوش باشه. یعنی منظورم اینه که اون می‌دونست چیکار داره می‌کنه، می‌دونین؟ بعضی... می‌دونین... اگه آدم می‌خواد فیلم بسازه باید به تماشاچیان فکر کنه. یعنی باید فکر کنه. در غیر این صورت انگار داری برا خودت فیلم می‌سازی. این یعنی... این یعنی... شبیه یه جور خودارضایی هنریه.
- جو درسته. درسته. اون وقت اون آدم خودشيفته‌س.
- جوآن دقیقاً.
- وال [همزمان] آه، خُب، پس من یه خودشیفته‌ی کلاسیک‌ام، چون من... من... هیچ وقت تا حالا نظرمو راجع به خودارضایی به شما گفتم؟
- رُکسان [با خنده] نه.
- وال من... آه... برای من قشنگ‌ترین قسمتش بعدشه...
- رُکسان، مایک و جو می‌خندند. تلفن زنگ می‌زند.
- وال [رو به لوری] اینا می‌خندن. من... من شوخی نمی‌کنم...
- ببخشین، فقط یه دقیقه.
- وال می‌رود تا به تلفن جواب بدهد.
- لوری سوسیس می‌خوای؟

دفترِ ال — شب — داخلی

ال کنار میزِ اطلاعاتِ دفترش ایستاده است.

ال [با تلفن] مالِ تو شد. «شهری که هرگز نمی‌خواهد» رو
تو کارگردانی می‌کنی. همین‌الآن تلفن کردن.

آپارتمان وال / آشپزخانه — شب — داخلی

وال [با تلفن: نفس عمیقی بی‌رو می‌دهد] باورم نمی‌شه. من...
من... یعنی... من... من نمی‌تونم حرف بزنم.

دفترِ ال — شب — داخلی

ال [با تلفن] برات نیم‌میلیون گرفتم، به اضافه‌ی یک‌دهم
سود بعد از برگشت پول. گوش کن... آ... آ... اونا
امشب دارن برمی‌گردن لس‌آنجلس. فکر می‌کنی
می‌تونی الی رو ده دقیقه ببینی، برا یه نوشیدنی؟

آپارتمان وال / آشپزخانه — شب — داخلی

وال [با تلفن] واسه چی؟

دفترِ ال — شب — داخلی

ال [با تلفن] واسه چی؟ خُب واسه این که تو به اون یه
تشکر مدیونی، برا این. می‌دونی، اون برات کلی مایه
گذاشت. فکر می‌کنم می‌خواست مطمئن بشه که شما
هردوتون سرِ اون کارین. به حال بیگر فکر کن. اون
همون‌طور که زود استخدام می‌کنه، زودم اخراج
می‌کنه. تو به الی احتیاج داری که دخالت کنه.

آپارتمان وال / آشپزخانه — شب — داخلی

وال [با تلفن] خیلیه خُب، باشه. خیلیه خُب، باشه. می‌تونم...

می‌تونم... آ... باشه، اونو توی... توی... توی بار
 پمپل مائز ببینم، سر ساعت نه. یه ده دقیقه‌ای می‌تونم
 باشم. و... و... نمی‌تونم بهت بگم. من... من... سرم
 داره سوت می‌کشه. من... یه... یه... ده درصد از سود!
 تو... تو جداً اعجوبه‌ای ال!

هتل کارلایل — شب — خارجی

تابلوی سردر هتل با این نوشته: رستوران کارلایل. یک تاکسی کنار پیاده‌رو توقف می‌کند.

نوشگاه پمپل مائز — شب — داخلی

وال وارد می‌شود. می‌ایستد و به تالار نیمه‌پُر نگاه می‌کند تا الی را پیدا کند. بعد او را می‌بیند. می‌رود سر میزی که الی نشسته. یک پیانست در حال نواختن پیانوست.

الی تبریک.

وال با او دست می‌دهد.

وال آه، متشکرم. (برو به پیشخدمت) هاه، لطفاً یه یک^۱ به من بده.

الی چون قراره با هم کار کنیم، فکر کردم باید بشینیم و چند دقیقه‌ای با هم حرف بزنیم. می‌دونی؟

وال من حرفی ندارم. قبوله.

الی یعنی... می‌دونی که حال اولش یه خورده بدبین بود، اما آخرش، می‌دونی، اون... اون تاجر و خیلی هم حرفه‌ایه... پس...

وال بذار خیالتو راحت کنم. اصلاً نباید نگران چیزی

باشی. همه چی قراره... قراره خیلی راحت پیش بره. این... این برا من موفقیتِ بزرگیه و... می فهمم که، می دونی، خیلی ها فکر می کنن من... من می تونم مشکل ساز بشم، اما... می دونی، من می تونم خیلی حرفه ای باشم و روشنه که هال پیگر هم خیلی حرفه ای و تو هم حرفه ای هستی، روشنه، پس، می دونی، تا جایی که تجارت تجارت، حتا هیچ جور... [ناگهان احساساتی می شود] من نمی تونم بفهمم چه طور ممکنه تو منو به خاطرِ اون خیکِ بادِ چرب و چیلی ول کنی! این برا من سواله. واقعاً نمی تونم بفهمم.

الی [همزمان با حرف او] باشه وال...

وال من... می دونی... تو با اون بودی، می دونی، دور از چشم من، دو ماه... باور...

الی [حرف او را قطع می کند] دو ماه نبود.

وال چرا، چرا، بود. به من نگو دو ماه نبود. تو دور از چشم من دو ماه با اون بودی. نه دور از چشم من؛ اصلاً زیر دماغ من. اونم دو بار در روز. تو هر دو خونه.

الی سرش را خم می کند و به وال نزدیک می شود، و ناراحت به اطراف نگاه می کند.

الی باشه، داری اغراق می کنی.

وال اغراق نمی کنم. بودی، مرتب بهش تلفن می زدی. مرتب با همدیگه قرار مدار می داشتین... با هم نگاه رد و بدل می کردین... من متوجه می شدم... بعد یه مرتبه کار بالا گرفت. من... من نمی تونم باور کنم که چه طوری حالیم نبود.

- الی: خُب، تو اون قدر تو فکرِ خودت بودی... می دونی؟ تو این فکر بودی که هنرمندِ بزرگِ سینمای امریکا بشی.
- وال: من... تو رو خدا اینو بهم نگو. همه چی واسه تو خوب و درست بود تا این که من... تا تماشاچیامو از دست دادم. بعدش یه مرتبه منو گذاشتی رفتی بورلی هیلز، کنارِ استخر. قبلش تو از کالیفرنیا متنفر بودی. هر دو مون متنفر بودیم. تو، تو از این که با... با ماشین مرتب به یه جایی سفر کنی متنفر بودی. منم از این که هی از این جا به اون جا لیز بخورم متنفر بودم.
- الی: خُب، می خواستی چیکار کنم؟ ازدواجِ ما دیگه راهِ پیش تر رفتن نداشت.
- وال: می خواستی کجا بره؟ مگه ازدواج ها کجا می رن؟ بعدِ یه مدتی، همه شون، می دونی، خُب به جایی می مونن. ازدواجِ همیشه دیگه. محضِ رضای...
- الی: [همزمان] بین...
- وال: می دونی، احمقانه س.
- الی: نه، یه مدتی بود که مشکل داشت. می فهمی؟ چیزی رو که نخواستی بفهمی نمی فهمی.
- وال: چه رفتاری ای داشت؟
- الی: ما ارتباطی، ما با هم ارتباطی نداشتیم.
- وال: ما... ما رابطه داشتیم.
- الی: [فین می کند] آره، آره... رابطه داشتیم اما هیچ وقت با هم حرف نمی زدیم.
- وال: رابطه که از حرف زدن بهتره. از هر کی این جا هست بپرس.
- الی: [همزمان] آه، نه... نمی تونی...

- وال [همزمان] حرف زدن رابطه رو خراب می‌کنه.
- الی نمی‌توننی... تو چیزا رو از هم جدا می‌کنی. تو، تو نمی‌توننی مسائلو این‌جوری بخش‌بخش کنی. می‌دوننی؟ یه... یه ازدواج خوب از کلی بخشای... [نفس عمیق می‌کشد] جدانشدنی و سرهم تشکیل شده.
- وال آره، یکی شوئم خیانته، نه؟
- الی اصلاً!
- وال حتماً تو هتل پلازا.
- الی اون...
- وال [حرف الی را قطع می‌کند] محض رضای خدا، صورت‌حسابشو دارم. می‌دوننی، اون بعدازظهر برای ناهار حلزون سفارش دادین. من نمی‌تونم... این خیلی کثیفه. رابطه‌ی نامشروع و حلزون با گوشتِ سرخ‌کرده از پورلی هیلز!
- الی نه. تو... تو اون‌قدر گرفتارِ خودت بودی که هی نقش... نقشِ یه هنرمندِ امریکایی رو بازی کنی، می‌دوننی؟ من... این... و این همون‌کاری بود که تو می‌کردی... بازی... ادا! و تو... تو... احساس می‌کردی مهمه که سازش‌ناپذیر، آتشی‌مزاج، متفاوت و سرسخت باشی. خدا... آدم مشکل! و... ولع داشته باشی و رنج بکشی. من... می‌دوننی... بهت می‌گم، تو، تو همه‌ی علائم رو داشتی، ولی خودِ مرض رو نداشتی.
- وال ولی تو قبلاً فکر می‌کردی من خلاق و اصیلم.
- الی هنوزم فکر می‌کنم. به‌عنوانِ یه فیلم‌ساز. این مالِ وقتی که تو به‌عنوانِ مریضِ خیالی، از ترسِ مرضِ مدام

- خلاق تر شدی، قضیه این بود.
- وال [همزمان] هی، ولی... ولی همه ی اون حمله ها واقعی بود.
- الی هاه، جدّا؟
- وال جدّا.
- الی ترس از طاعون سیاه؟ حساسیت به اکسیژن؟ کپک ناروَن؟ فقط درختا کپک ناروَن می زنن. درختای ناروَن!
- وال بذار جمع بندی کنم. تو به من حُقّه زدی. تو به من دروغ گفتی. تو به من خیانت کردی، و تو... [یکباره ارام می شود] هی، هی... ما واسه کار اومده ایم این جا. اومده ایم این جا که درباره ی کار صحبت کنیم. حُب حالا می تونیم حرف بزنیم؟
- الی درسته. من می خوام کاملاً در سطح حرفه ای باشه.
- وال قطعاً.
- الی خوبه.
- وال فکر می کنم که... ما باید یه کمی روی فیلمنامه کار کنیم چون فکر می کنم لازم نیست آدمای توی فیلم میان سال باشن. می تونیم شخصیتِ کلی سواين رو — می دونی، بیاریمش تو سنِ پایانی دانشگاه.
- الی درسته. منظورت تِه مدرسه ی حقوقه.
- وال آره، تِه درسِ حقوق، و، فکر می کنم اونا تو گالاکسی هم اینو بیسندن، و می تونیم، بعدش، برا اون نقش یه کسی مثلی تری تایلر رو بذاریم، یا...
- الی عالی می شه.
- وال ... می دونی، شایدم بتونیم پیدا کنیم، الآن دور و برمون

پُر بچه‌های جدید با استعدادده. زَن تَهان دوباره خشمگین می‌شود] تو هم واقعاً بی‌شعوری! نمی‌تونم از فکرم بیرونش کنم! که تو منو واسه یارویی ول کردی که درست برعکسِ اون چیزیه که من هستم. می‌دونی، با اون، با اون کلبه‌ی اسکیش تو آسپن و اون کلکسیون ماشینای قدیمیش! من، من اگه با یکی از اون مرسدس‌های مدل ۱۹۳۹ این‌ور اون‌ور بچرخم همه خیال می‌کنن هیملِرم.

الی: بین، هال خیلی باهوشه و تاجرِ معرکه‌ایه.
وال: آره، می‌دونم. حسابرَس‌هاش همیشه بهترین.
الی: و در ضمن چندتا فیلمِ امریکاییِ تجارتیِ موفقِ خوب ساخته.

وال: همه‌ی اینا به آدم می‌گه که چه چیزایی رو باید درباره‌ی اون دونست. اون عینِ خطِ سفیدِ وسطِ جاده‌س.

الی: تو هم شیطنت‌های کوچیکِ خودتو داشتی. اون... اون — [آه می‌کشد] مدلِ ایتالیایی.

وال: نه. هیچ‌کی دیگه نه... تو تنها کسی... تو... تو تنها کسی بودی که من به‌طور جدّی باهاش بودم. خدای من، تا تو به‌هویی جوری شدی که نه باهام ارتباط برقرار می‌کردی نه به احساسم جواب می‌دادی. و... بعد، منو گذاشتی و بعدش درست... من... [دوباره آرام می‌شود]... این فیلمه از اون فیلمایی می‌شه که کارکردن توش خیلی کیف داره... من کلی ایده‌های تازه دارم که فکر می‌کنم باید درباره‌شون بحث کنیم.

الی: خُب. قطعاً. من فقط می‌خواستم بهت اطمینان بدم که

وقتی استودیو — [نفس عمیق می‌کشد] با تو موافقت کرده،
همه‌ی حمایتِ اونا رو داری و... [نفس را نگی می‌دازد و
بعد بیرون می‌دهد.]

وال م‌م... خُب، خیلی ازت ممنونم. من یه... من فکر
می‌کنم فیلمبردارِ خارجی بهتره.
الی باشه، عیبی نداره. من...

وال [همزمان با حرف او] چون اونا بافتی رو به فیلم می‌دن که
هیچ وقت تو کارِ فیلمبردارای امریکایی نمی‌بینی.
می‌دونی؟ خارجیا یه... یه تحرکِ خاص دارن. [دورتره
خشمگین و آتشی می‌شود] یادم می‌آد اومده بودم خونه و
تلفنو برداشتم و بعد دیدم تو داری با این یارو حرف
می‌زنی. می‌شنوم که زنم تو یه حالتِ عشق و عاشقی
با معشوقش داره می‌گه چه قدر دلش برا اون تنگ
شده!

الی اون معشوقِ من نبود هنوز.
وال مزخرف! معشوقت بود. چی داری به من می‌گی؟ من
صداشو تشخیص می‌دم: «منم، هال ییگر از گالاکسی
پیکچرز!» بعد به خودم می‌گم «چیه که زنم داره با این
حالت با هال ییگر صحبت می‌کنه؟ دارن واسه من یه
مهمونی غافلگیری ترتیب می‌دن؟» [رو می‌کند به یک
مستری که پشتِ سِرِ پشتِ سرِ آن‌ها نشسته] فکر می‌کردم دارن
برا من مهمونی غافلگیری ترتیب می‌دن.

صاحبِ نوشگاه یعنی داشتن همین کارو می‌کردن؟
وال نه. اون با هال ییگر رابطه داشت. داشته باش قضیه
رو؛ یا مسیح! من، من باورم نمی‌شه.

الی کیفش را برمی‌دارد.

الی [همزمان] خپله خُب باشه، من دارم می‌رم.
 وال چی؟ یه دقیقه صبر کن. مگه نمی‌خوای راجع به...؟
 کجا داری می‌ری؟ ما داشتیم راجع به فیلم حرف
 می‌زدیم. چیکار... چیکار... چیکار داری می‌کنی؟
 الی [مقداری پرسه زدن می‌گذارد] نه. معذرت می‌خوام، من
 فقط...

وال چی... چی می‌شه اگه...
 الی [همزمان] من مرتب از لس‌آنجلس می‌آم و می‌رم و
 مزاحم تو نمی‌شم و ترتیبی می‌دم هیچ‌کس مزاحم
 خلاقیت تو نشه.

وال [همزمان] دنیس دانیلز برا نقش رشوه‌گیره چه طوره؟
 الی شدنی، اگه تو بخوای.

الی از جا بلند می‌شود و می‌ایستد.

وال من فکر می‌کنم، فکر می‌کنم اون عالیه.
 الی [همزمان] اگه تو می‌خوای، باشه، خوبه.

الی به سمت در خروجی می‌رود و وای به دنبالش او.

وال می‌دونی منظورم چیه؟ یا شایدم سارا بدلو. اونم خیلی
 به دردخوره. اید به یک زوج مشتری که پشت میز دیگری
 نشسته‌اند [اون... من تلفنو برمی‌دارم، بعد می‌بینم اون
 داره حرف می‌زنه... من می‌خوام یه ساندویچ گوشت
 سفارش بدم، بعد می‌بینم اون داره تلفنی با عشقش
 حرف می‌زنه... من...]

دو مشتری گیج و شگفت‌زده به وال نگاه می‌کنند.

الی [همزمان] ببین، من تا دو هفته دیگه از لس‌آنجلس
 برمی‌گردم و...

- وال [همزمان] فیلم خیلی مُفَرَّحی می‌شه.
- الی [همزمان]... پیش تولید و شروع می‌کنیم. [مکث، در ادامه]
- عالی می‌شه. ما همه خیلی هیجان‌زده‌ایم.
- وال پس من منتظر می‌شم — تا زحدا می‌رند] و، درباره‌ی
هال پیگر... به نظرم مخالف می‌زنه. ته و توی این
قضیه رو برام درآر.
- الی آره، باشه. حتماً باشه.
- کافه را ترک می‌کند.
- وال [خطاب به مشتری دیگر، من، من... اون... من گوشی رو
وَرداشتم و اون...]

دفتر تولید فیلم — روز — داخلی

الی، ایستاده کنار یک میز، با تلفن حرف می‌زند. چند نفر در پس‌زمینه، پشتِ میزهای‌شان در دفتر کار می‌کنند.

- الی [با تلفن] هال، ما این‌جا جدّاً خوب شروع کرده‌یم.
- هال [با تلفن] عالیه. بهم بگو عزیزم.
- الی [با تلفن] خُب، وال می‌خواد که از یه، یه، ا... یه
فیلمبردارِ خارجی استفاده کنه، که من فکر می‌کنم
باید بِهش بدیم، می‌دونی، چون‌که اون یه ایده‌ی
تصویریِ درست و حسابی داره، از این‌که چیکار
می‌خواد بکنه. اووم... خُب، حالا اون کو چان^۱ رو
انتخاب کرده، یه فیلمبردارِ چینی که قبلاً چندتا کارِ
فوق‌العاده کرده... بیش‌تر شَم با ارتشِ سرخ.

استودیو — روز — داخلی

وال واد در کنار فیلمبردار چینی و مترجمی که یک دانشجوی جوان آمریکایی-چینی است. فیلمبردار به زبان چینی و بسیار تند حرف می‌زند. به نظر عصبانی و بسیار متوش است.

مترجم آه، می‌گه هتلیشو دوست نداره. ترجیح می‌ده تو هتل شری باشه.

خیابان‌های نیویورک — روز — خارجی

الی در یک خیابان شلوغ نیویورک راه می‌رود. دوربین به جلو زوم و پن می‌کند و او را در حالی در قاب می‌گیرد که با تلفن همراهش صحبت می‌کند.

الی [با تلفن همراه] هال، گوش کن؛ وال می‌خواد با الیو سباستین به عنوان طراح صحنه کار کنه. وال می‌گه الیو خیابونای نیویورکو خوب می‌شناسه.

دفتر تولید — روز — داخلی

الیو سباستین، طراح صحنه، در کنار وال واد ایستاده. همگی دارند به یک مدل ساخته شده از صحنه فیلم نگاه می‌کنند. پشت سر آنها، یک دیوارکوب روی دیوار وجود دارد با نوشته‌ی «گالاکسی پیکچرز».

سباستین همه‌ی لوکیشن‌ها اون‌جا، اون‌بیرون منتظرن که ما پیدا شون کنیم.

اد عالیه، این کلی صرفه‌جویی تو پوله.

سباستین به جز دوتا. میدون تایمز و هارلیم. من باید میدون تایمز و هارلیم رو بسازم.

اد [همزمان] میدون تایمز و هارلیم؟ نمی‌تونیم میدون تایمز و هارلیم رو بسازیم. یعنی، البته با همه‌ی احترام برا سباستین.

خانه‌ی هال در لس‌آنجلس — روز — خارجی

هال ایستاده کنارِ استخر با تلفنِ همراهش صحبت می‌کند.

هال [تلفن] چی؟ اون می‌خواد ساختمانی امپایر استیت رو بسازه؟

گوشه‌ای از تصویر، در سمت چپ، تصویری کوچک از الی می‌بینیم که با تلفنِ همراهش صحبت می‌کند درحالی‌که در یک خیابانِ شلوغِ نیویورک راه می‌رود.

هال [با تلفن، در ادامه] نه، نه، مطلقاً نه.

الی [با تلفن] فقط بیست طبقه‌ی اولو.

هال [با تلفن] نه، عزیز دلم. همچنین چیزی نمی‌شه، خُب؟ فقط بهش بگو نه. همچنین چیزی نمی‌شه.

الی [با تلفن] خایله خُب. من، من ترتیشو می‌دم.

هال [با تلفن] خایله خُب. خوبه. عالیه. هی، گوش کن...

الی [با تلفن] ترتیشو می‌دم.

هال [با تلفن] خوبه. گوش کن، دلم برات تنگ شده. اون جا هوا چه طوره؟ تو اون جا... تو اون جا بهت خوش...

الی [با تلفن] تا حالا عالی بوده، می‌دونی؟

هال [با تلفن] تو... جدی؟

الی [با تلفن] حال و هوای نیویورکی داشته. خاکستری و ابری و...

هال [با تلفن، همزمان] خُب... همینه دیگه.

الی [با تلفن، همزمان] یعنی، امروز اولین روزیه که آفتاب داریم.

هال [با تلفن، همزمان] خُب، گوش کن. این جام اوضاع قیامته. آفتاب و هوای صاف، هر روز. به ساعت نگاه می‌کنی آه، گوش کن، باید بدوئم. باید یه لک‌هی

دیگه‌ی سرطانی پوستو دربیارم.

سینترال پارک نیویورک — روز — خارجی

مردم دورِ لوازه‌ای در سینترال پارک نیویورک اسکیت‌بازی می‌کنند و گروهی قدم می‌زنند. افرادِ گروه (والی، الی، اد، فیلمبردارِ چینی و مترجم، سباستین، و الکساندرا طراح لباس فیلم) درحالیِ بررسیِ محل هستند.

وال کامله. این منظره جدّاً کامله.

سباستین نه، نه، نه. ازش متنفرم. من... می‌دونین چیه؟
مجبوریم اینم بسازیم.

الی سینترال پارکو بسازیم؟

سباستین آره، می‌دونین چیه؟ به اون حرفِ قبلیم برمی‌گردم که
باید محل‌های واقعی رو با صحنه‌های ساختگی
ترکیب کنیم.

اد [همزمان] من، من نمی‌خوام این‌جا نقشِ ناظرِ مالی رو
بازی کنم، اما اگه قرار باشه همه‌چی رو بسازیم...
اینو به‌شکلِ استعاری می‌گم... باید از رو جنازه‌ی من
رد بشین، مجازاً می‌گم.

سباستین خایله‌خُب، می‌دونین چیه؟ حالا اگه همه‌ی پارک
نشه، اقلاً دریاچه‌شو.

الی دریاچه بسازیم؟

سباستین آه... آه... می‌دونین چیه؟ یه استودیو می‌گیریم، بعد یه
تانک می‌ذاریم توش و با چند هزار گالن آب پُرش
می‌کنیم. خودش. بعد... صبر کنین! درختام باید
پشتش باشن، می‌دونین؟ نیویورک به‌مثابه‌ی یک
سمفونی سبز.

الکساندرا از سبز متنفرم. هیچ‌وقت از سبز استفاده نمی‌کنم. نه،

- نه، سبز نه.
- سیاستین می‌دونین چیه؟ اینو به مادرِ طبیعت بگین، باشه؟
درختا سبز.
- وال خُب، می‌تونیم... می‌تونیم... شما... بذارین برسیم به زمستون. می‌شه از برف استفاده کرد.
- الی خُب که چی. برف تولید کنیم؟
- إد تو استودیو؟
- الکساندرا خيله خُب. اینو می‌خوام. یه پس‌زمینه‌ی سفید با دوتا بازیگرِ اصلی در قرمزِ عالیِ دهه‌ی چهل. این قیامته.
- فیلمبردار شروع می‌کند به صحبت کردن به زبانِ چینی و بسیار هم تند.
- الکساندرا چی؟ چی؟ چی؟ این چی می‌گه؟ چی؟
- مترجم [همزمان با حرف‌های فیلمبردار] می‌گه هیچ سفیدی نباشه. سفید نه. نمی‌تونه پس‌زمینه‌ی سفیدو فیلمبرداری کنه.
- سیاستین [همزمان] ممنون.
- الکساندرا سیاستین، چی شد که منو آوردی این‌جا؟
- إد [به فیلمبردار] منظور، منظور، منظورت چیه؟
- سیاستین [همزمان] می‌دونن چیه؟ من خودم سبز و ترجیح می‌دم. سبز و قرمز. یک کریسمسِ ساده و...
- الکساندرا تو باید... وای، جدّاً؟ گوش کن، تورو خدا دوباره شروع نکن.
- وال [همزمان] چیزی که این می‌خواد فقط یه دریاچه‌س...
- همه در آنِ واحد و همزمان با هم شروع به صحبت می‌کنند.

دفتر تولیدِ فیلم — روز — داخلی

الی، إد و والِ دورِ میزی نشسته‌اند. یک تلفنِ بلندگودار روی میز است.

وال [با تلفن بلندگودار] همه‌ی چیزی که می‌گم اینه که فکر می‌کنم تو برای اخراج اون یه خورده عجله کردی.

هال [صدایش از تلفن بلندگودار شنیده می‌شود] ببین، من هیچ وقت این آدمو نخواستم. از همون روز اول نخواستم.

الی [با تلفن بلندگودار] هال...

وال کمی روی میز خم می‌شود تا راحت‌تر بتواند با تلفن بلندگودار صحبت کند.

وال [با تلفن] ولی... ممکنه... من، من ازت واقعاً عذر می‌خوام. ممکنه، ممکنه من فقط خواهش کنم یه لحظه به یه فکر من گوش کنی، و می‌خوام بگم که با...

الی [وسط حرف وال] وال، لازم نیست بلند شی وایسی. لازم نیست که خودتو بندازی رو تلفن. این...

هال [صدایش از تلفن] ببین، اون اخراجیه. می‌خوام این یارو از پروژه خارج بشه تا هزینه‌ی تولید فیلم سر به کابوس نزده!

الی [با تلفن] ببین هال، فکر می‌کنم شاید لازم باشه باهاش حرف بزنیم...

هال [صدا از تلفن حرف الی را قطع می‌کند] ببین، از همون روز اوّل گفتم از هارولد پاپاس استفاده کنیم.

وال [با تلفن] پاپاس سفارشی‌کاره. پاپاس، پاپاس مطمئنه ولی خلاق نیست. نمی‌تونم با اون کار کنم.

هال [صدایش از تلفن] پس باید همین‌الآن کارو ول کنی.

وال [با تلفن] من، من گفتم نمی‌تونم با اون کار کنم، نگفتم که باهاش کار نمی‌کنم.

هال [صدایش از تلفن] ببین وال، نمی‌خوام سرش جوش بزنم،

ولی پاپاس خیلی بیش‌تر نامزدِ اسکار شده تا این
یارو دیوونه‌ی گرینویچ ویلجی^۱.

وال [از تلفن] ... شاید اونا واسه این نامزدیای اسکار بیش‌تر
پول خرج کرده‌ن تا اون که خواسته واسه خودش یه
دریاچه بسازه.

هال [صدایش از تلفن] این دیگه یعنی چی؟ من، من نگرفتم.

وال سرش را با عصانیت تکان می‌دهد.

الی [با تلفن] هیچ چی، هیچ چی هال.

هال [صدایش از تلفن] ببین، من که از این فیلمبردارِ چینی
خسته شده‌م، خُب؟ منو از فیلم تو دور نگه داشته‌ن.
فقط می‌گم که با این پاپاس بیش‌تر احساسِ امنیت
می‌کنم.

اد همین یه اشاره برای شنونده‌ی عاقلِ کافیه.

دفترِ انتخابِ بازیگر — روز — داخلی

یک داوطلبِ بازیگری، جلوی میزی پوشیده از عکس و خلاصه‌ی زندگینامه نشسته
است. دورِ میز، وال، اد و یک مردِ دیگر نشسته‌اند.

داوطلبِ بازیگری نکته‌ای درباره‌ی شخصیتِ بنی هست که بخوائن قبل
از خوندنِ متنِ بهم بگین؟

وال فقط این‌که اون، آ، می‌دونی، اون یه آدمِ زرنگه از
برادوی، یه قمارباز.

داوطلبِ بازیگری مثلی اسکای مسترسون^۲؟

وال کاملاً. دقیقاً.

۱- Greenwich Village: محله‌ی روستافکری نیویورک.

۲- Sky Masterson: نام قهرمان قماربازی یک مجموعه‌ی تلویزیونی موفقِ دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰.

بازیگرگزین حالا، منو ببخشین، البته به نظر واضح می‌آد اما، اِ... اِ...
یعنی یه جور... آدم خشنه اما خوشبین به خصوص
نسبت به همسرش که باهاش مسئله داره.

وال عیناً همینه. عالیه.

داوطلب بازیگری خپله خُب.

داوطلب بازیگری برای تمرکز گرفتن به پایین نگاه می‌کند، و سپس نفس عمیقی می‌کشد و بیرون می‌دهد.

داوطلب بازیگری اِرو به نفر سوم که خواننده‌ی متن فیلمنامه است] برو.

خواننده‌ی متن [از روی متن فیلمنامه می‌خواند] پنی، چندتا آدم امروز
اومدن درِ خونه و پی تو می‌گشتن. انگار تو پولی
بدهکاری.

داوطلب بازیگری [به شدت نمایشی، با ادای شکسیری] امیدوارم که شما چیزی
به آن‌ها نگفته باشید هلن. این می‌تواند باعث
گرفتاریِ بزرگی برای من بشود، یک گرفتاریِ جدی،
خیلی جدی.

وال متشکرم.

— تصویر قطع می‌شود به لوری که اکنون در انتهای میز نشسته است. لبخند می‌زند و
عصبی ست. وال هم عصبی به او نگاه می‌کند. الی کنار او نشسته.

لوری خپله خُب، من می‌رم — [دماغش را بالا می‌کشد] باشه. [به

خواننده‌ی متن فیلمنامه] منتظرت می‌مونم. اگه سی سال
نگهت داشتن، منتظرت می‌مونم. اگه پنجاه سال
نگهت داشتن منتظرت می‌مونم.

وال و الی به شدت جا خورده‌اند.

لوری اگه دو بار هم حکم اعدام برات صادر کردن،
منتظرت می‌مونم.

دفتر تولید — روز — داخلی

وال، الی و اد در طول دفتر قدم می‌زنند.

وال فکر... فکر می‌کنم دخترِ آخری یه جورایی جذاب بود، نبود؟

الی جدّاً؟

وال نه، یعنی... یعنی فکر می‌کنم متنو بهتر از بقیه خوند.

الی منظورم اینه که... ولی من... ولی من منظورم اینه که نقشِ کلیر یه خورده سطح بالاتره. فکر نمی‌کنی دخترِ آخری یه خورده نازل بود؟

وال [سینه صاف می‌کند] نازل؟ نمی‌دونم، به نظر من که نبود.

الی [همزمان] یعنی، منظورم اینه، اگه بخوام راستشو بگم، یه جورایی حماقت ازش می‌بارید.

وال حماقت؟

الی [همزمان] یعنی... خوندنش خیلی بی‌حالت بود، یعنی، خُب... خدای من.

الی به عکسِ لوری که حالا در دست دارد نگاه می‌کند.

الی ... مِثِ این می‌مونه... یعنی شخصیتش، شخصیتِ درونیش... آشغاله و... احمق.

الی به سمتِ میزِ کارش می‌رود، وال و اد به دنبالِ او.

وال [همزمان] خُب، می‌دونی، من... من فکر می‌کنم دوست دارم ازش استفاده کنم. من... من... اون... اون جذاب بود.

الی عکسِ لوری را پرت می‌کند روی میز.

الی گوش کن... تو... تو کارگردانی، برو...

اد [درحالی‌که عکسِ لوری را از روی میز برمی‌دارد و نگاه می‌کند]

می‌دونی، این همچین نقشِ بزرگی هم نیس الی.
 آره، اما نقشِ مهمیه. یعنی، کلیر تو فیلمنامه قراره یه
 سوسیالیست باشه، محض رضای خدا یه... این
 دختره... [نام را از روی عکس می‌خواند] لوری فاکس، مِثِ
 پله‌ی اضافیِ نردبون می‌مونه.
 [سینه صاف می‌کند] هاه، نمی‌شه اینو درباره‌ش گفت.
 خُب، گفتم پله‌ی اضافی، نگفتم زانده.
 [بدون نگاه به الی] خُب، من... من دوست دارم ازش
 استفاده کنم، می‌دونی، فکر... فکر می‌کنم اون برای
 نقش عالی بود.
 خوبه. یعنی تصمیم با توه. من فقط یه ایده‌هایی رو
 این‌جا تو هوا پرت می‌کنم. می‌تونی ازشون استفاده
 کنی یا نشنیده بگیری.

رستوران بالتازار — شب — داخلی

بانوی سرپیشخدمت با گروهی که منتظر خالی‌شدنِ میزهایند ایستاده است. گروهی هم
 در نوشگاه نشسته‌اند. هال و الی وارد می‌شوند.

هال [رو به سرپیشخدمت] میزِ دونفره برای ییگر لطفاً.
 سرپیشخدمت دارن میزتونو تمیز می‌کنن آقای ییگر.
 هال ممنون.
 الی خیلی خوشحالم که تونستی بیای. واقعاً خوشحالم.
 هال دستِ الی را می‌گیرد.

هال واسه کار اومدم این‌جا و دنبالِ بهانه‌ای می‌گشتم که
 تو رو ببینم. دلم هم نمی‌خواست فکر کنی تو این
 شرایط مزاحمت هستم.

الی با سرخوشی و تبیظنت هال را کمی هل می دهد.

الی می شناسمت، می دونی؟ داری — [می خندد] منو

می پایی. همه چی درست پیش می ره. واقعاً درست.

هال خوبه، خوبه. وال چی؟

الی وال واله. به نظر منطقی و منعطف می آد. خیلی از

ایده هاش هم جداً خوبه.

هال امیدوارم.

الی می بینی. قول می دم.

سریش خدمت [همزمان] از این طرف.

هال متشکرم.

الی ممنون.

سریش خدمت آنها را در فضای رستوران راهنمایی می کند.

هال هیچ احساسات شخصی ای هم در کار نیس که به نظر

بیاد کارو تو دست اندازی می ندازه؟

الی نه، نه. فکر می کنم اون خیلی چیزا رو پذیرفته و راه

افتاده.

هال خوبه. عالیه. آه، راستی، آندره آ فورد می خواد یه

گزارش از تولید فیلم برای اسکوآیر^۱ بنویسه.

وال پشت میزی نشسته است. هال و الی درحالی که رد می شوند او را می بینند.

الی آه، نه، تو...

هال آره.

الی هی وال. داشتیم درباره ی تو حرف می زدیم. سلام.

هال هی وال. الی داشت می گفت کارا چه قدر خوب پیش

می ره.

وال چه طوری؟ خوشحالم می بینمت.

وال بر می خیزد. دست می دهند.

الى حالة خويه؟

ہال ہمہ چی، خوبہ؟

وال تو این جا... تو این جا چیکار می کنی؟

الی منظورت چیه کہ من این جا چیکار می کنم...؟

وال [ہمزمان] ہاہ... نہ، یعنی این موقع این جا چیکار
می کنی...؟

الی [بہ مال] خندہ دارہ۔ انگار کہ... ما ہمیشہ این جا غذا می خور دیم.

وال چچی؟ خُب، کہ... من... من نمی فہم.

الی ہال با ہوا یما ہمین چند ساعت یش رسید.

وال [ہمزمان] ا... بلہ، نُحِب، کہ... یعنی بہترین کار پروازہ۔
چی... چی... یعنی تو این لحظہ تو این رستوران چہ
می کنی؟

الى منظور چيه؟ داريم مي آيم كه يه لقمه‌ي... تو مطمئني حالت خوبه؟

لوروی لبخندزان از دستشویی بیرون می‌آید. همان دامن کوتاه و تنگ قرمز را بدتن دارد و همان بلوزی را که در جلسه‌ی مصاحبه برای بازیگری در فیلم به تن داشت. به سمت میر می‌آید.

وال من... اما... یعنی، تو باید...

وال لوری را می بیند و نگران به سمت او دست تکان می دهد و سعی می کند او را از میز دور کند. لوری که فکر می کند او می خواهد به سمت میز بخواندش تا به آن ها پیوندد، همچنان به سمت میز می آید. ال و هال هنوز او را ندیده اند.

الی ہی، تو خیلی نگران و ناراحتی، جداً حالت خوبه؟

[illegible]

الی تو چی می... حالت خوبه؟ خوبی؟
 وال [به شدت عصبی] بله، نه، خوبم. داشتم فکر می کردم بهتره
 برین سر میز خودتون، چون این جا خیلی شلوغه و...
 لوری [می پرد وسط حرف وال] من آماده م که بریم.
 وال به سمت لوری برمی گردد و ادای شگفت زدگی درمی آورد.
 وال وای، ببین، این... این همون خانمیه که امروز تو
 جلسه ی انتخاب بازیگرا بود.
 لوری به سمت الی لبخند می زند. لوری ناباور و متعجب به او نگاه می کند.
 لوری [همزمان با حرف او] سلام، اوه... [با صدای بلند می خندد].
 وال [همزمان با حرف او] خانم. سلام خانم.
 وال با لوری دست می دهد و سعی می کند تظاهر کند که تازه او را دیده و شناخته.
 لوری [می خندد] خیلی خنده داره. نمی خوای منو معرفی کنی؟
 الی این لوری فاکسه، درسته؟ بله، البته. [با لوری دست
 می دهد].
 وال هاه... آره، فکر می کنم خودشه.
 لوری [با دهان باز] بعد... بله.
 الی خُب...
 لوری [همزمان] وال جداً که یاغیه، [رو به وال] بیخودی طفره
 نرو. من فقط... من فقط می خواستم... می خواستم
 خیالتونو راحت کنم، فقط چون من... من... من
 می تونم بازی کنم.
 الی آه.
 لوری [رو به وال] سلام. [هال و لوری دست می دهند].
 مارت، یک مدیر تولید میان سال، همراه همسرش به سمت هال می آیند.
 مارت هال؟

هال هی، مارت، چه طوری؟
 مارت پس این جایی؟ آره؟
 هال فکر می‌کردم رفته‌ی اسپین.
 مارت هاه، کاش، کاش.
 هال خوشحالم می‌بینمت. تو که نامزدِ منِ الی رو
 می‌شناسی.
 مارت البته.
 الی سلام، چه طورین؟
 لوری سلام، من لوری فاکس ام. [با مارت دست می‌دهد].
 وال [متعجب، به الی نگاه می‌کند] نا... نا... نامزد؟
 همسرِ مارت با الی دست می‌دهد.
 مارت [همزمان] جودی هستم. از آشنایی تون خوشحال شدم.
 الی منم از آشنایی تون خوشحالم.
 لوری [همزمان] از آشنایی تون خوشحالم.
 مارت [همزمان] خُب، تبریک. زمانش کیه؟
 وال [همزمان] گفتم نامزد؟
 هال شپِ سالِ نو.
 مارت نه!
 لوری [با هیجان و فریاد] اوه، خدای من! چه زمانتیک! این
 عالیه.
 مارت [همزمان] تبریک به خاطرِ فیلمِ تازه‌ت.
 وال [سعی می‌کند با الی صحبت کند] تو... تو... گفتم...
 هال [همزمان] هاه، شما وال واکسمن رو می‌شناسین؟
 مارت البته، قطعاً.
 مارت شانه‌های هال را می‌گیرد و با او راه می‌افتد.

وال [همزمان] تو نامزدِ اونی؟
 مارت [به هال] ما... ما... ما از اون به خاطرِ تموم نکردنِ یه فیلم شکایت کردیم.
 هال هاه، عالیه. این به من اطمینان و امنیت می‌ده.
 الی وال، فردا می‌بینمت. [او می‌رود].
 وال [با صدای آرام و خفه] تو...

فرودگاه — روز — داخلی

لوری با عجله وارد تالارِ اصلیِ فرودگاه می‌شود. وال که اندکی عقب افتاده و سعی می‌کند خود را به او برساند به دنبالِ او وارد می‌شود و چمدان‌های او را حمل می‌کند.

لوری عجله کن، هواپیمامو از دست می‌دم.
 وال الآن وقتِ خوبی نیست که تو بری. می‌دونی، من خیلی آسیب‌پذیرم.
 لوری اگه قراره تو این فیلم باشم باید روفرْم پیام. چشمه‌ی آب‌معدنی تنها راهیه که می‌تونم انضباط پیدا کنم.
 وال ولی تو که اضافه‌وزن نداری.
 لوری اوه، خدای من. قَدْ یه اسب شده‌م. باید با لباسِ زیر تو فیلم باشم.

در صُفِ متطرانِ پشتِ پیشخانِ بررسیِ بلیت‌ها ایستاده‌اند.

وال اگه لازمت داشتیم چی؟

لوری بلیتش را می‌دهد. مسافران به سمتِ درِ ورود به ترانزیت در حرکت‌اند.

لوری ده هفته فیلمبرداریه. صحنه‌ی منم که اون آخرای فیلمه.

وال خُب، اگه من بهت نیاز داشتم چی؟ من دارم دوره‌ی بدی رو می‌گذرونم.

- لوری حالت خوب می‌شه. حالت خوب می‌شه. تو پسرِ
بزرگی هستی.
- وال آه... تو رو خدا. می‌دونی که من می‌ترسم تنها بخوابم.
می‌دونی که. من، من، من همه‌ش فکر می‌کنم الآن
مردم می‌ریزن تو یا همه‌ی شب بیدار می‌مونم و به...
به مرگ فکر می‌کنم و به تاریکی و به... به ورطه.
- لوری اوه... اوه... یادت نره به کاکتوسِ من آب بدی.
- وال آه... خُب، هر روز به من تلفن بزن.
- لوری اوه، نمی‌تونم. اونا... تو دالبی‌رنج که تلفن ندارن.
اون‌جا جلوی خوردنِ یواشکی و پنهونی رَم می‌گیرن.
- گوینده‌ی فرودگاه [از بلندگو] مسافرانی که در این پرواز جا دارند لطفاً
آماده‌ی سوارشدن شوند. این مسافران لطفاً به درهای
خروجی مراجعه کنند.
- لوری که اعلان را شنیده با شتاب چمدان‌هایش را از وال می‌گیرد و از او دور می‌شود تا
به سمتِ در برود.
- لوری اوه، اوه، اوه، خُب، خُب، من باید برم. باید برم.
- صدای بلندگو همگی سوار شوند لطفاً.

استودیو — روز — داخلی

شارون، بازیگرِ نقشیِ اولِ زنِ زیبا و جذابِ فیلم، جلو می‌آید و برای یک نمونه‌ی
آزمایشیِ آرایشِ مو و چهره‌پردازیِ ژست می‌گیرد. اعضای گروه فنی فیلم در اطراف
مشغول به کارند.

دستیار کارگردان و... می‌خوایم گوشواره‌ها رو ببینیم.

شارون می‌چرخد.

دستیار کارگردان نیم‌رخ. نیم‌رخ اون‌ور لطفاً. قطع. متشکرم شارون.

شارون م.م.م. [صحنه را ترک می‌کند.]

استودیو — روز — داخلی

وال از روی فیلمنامه یادداشت برمی‌دارد. آندره‌آ فوردد، خبرنگارِ مجله‌ی اسکوآیر به‌سمتِ او می‌آید. اعضای گروه فنی در اطراف مشغول به کارند و از این‌سو به آن‌سو می‌روند.

آندره‌آ راسته که فیلمبردارش فقط چینی حرف می‌زنه؟
وال بله، زبانِ ماندارین^۱. من ... من ... این ... خیلی سخته
که این روزها یه فیلمبردارِ کانتونی^۲ خوب پیدا کنین،
متوجهین؟

آندره‌آ هاه، آره.
وال ... این دور و اطراف که پیدا نمی‌شه.
آندره‌آ آه، آره، خُب، حالا، معروفه که هال بیگر دخالت
می‌کنه، تندخونه و سریع آدم‌ها رو عوض می‌کنه. این
شما رو ناراحت نمی‌کنه؟

وال آ... نه، چون، چون قرارِ ما اینه که منو زود بذارن،
می‌دونین، یعنی من در طولِ فیلمبرداری آزادی کامل
دارم.

آندره‌آ خُب، حالا نظرتون درباره‌ی این چیه که باید با
همسرِ سابق‌تون این قدر نزدیک کار کنین؟
وال خُب، نه اون قدرام نزدیک. اون فقط دوروبر و کنار
کاره. قرار نیست خیلی هم نزدیک باشه.

آندره‌آ [همزمان] خُب، به‌هرحال تلخه، به‌خصوص حالا که
اون قراره با هال بیگر عروسی کنه، یعنی با مردی که
به‌خاطرش شما رو ول کرد و حالا اون مرد هم شده
رئیسِ شما.

۱ و ۲- ماندارین و کانتونی از شاخه‌های مختلفِ زبانِ چینی‌اند.

- وال شما کی هستین؟
آندره آ آه، من آندره آ فوردم. آره، من قراره یه گزارش در مورد ساختن این فیلم برای اسکوایر بنویسم.
- وال هاه، جدّاً؟ پس شمایین؟
آندره آ آره، آره. هاه، بهتون نگفته‌ن؟ من قراره تمام مدت فقط تماشا کنم.
- وال آه، آخه من معمولاً خیلی خوشم نمی‌آد، می‌دونین، از این‌که روزنامه‌نگارا، آ...، دوروبر صحنه بچرخن و موقع کار تماشام کنن.
- آندره آ اینو باید با بخش مطبوعاتی حل کنین. اما نگران نباشین. من، من تو دست و پاتون نمی‌آم. من، من قول می‌دم. من از اون علاقه‌مندای جدی‌ام.
- وال واقعاً؟
آندره آ هوه، واقعاً. من همه‌ی فیلمای شما رو دوست داشتم.
- وال آه... خُب... می‌دونن... آه... پس... همین دوروبر، گزارش می‌نویسی؟
- آندره آ آره، می‌دونین، چون، در واقع همیشه به شما به عنوان یه هنرمند منحصر به فرد امریکایی فکر کرده‌م.
- وال آه... خُب. مطمئنم تو این جا توی دست و پا نیستی. تو، می‌دونن، کلی جا هست و تو می‌تونن...
آندره آ هوه، خوبه.
- وال ... از جریان کار تو استودیو سر دربیاری. من...
الی [وال را صدا می‌زند] هی، وال. [به آندره آ] آه، خیلی ببخشید، ممکنه یه دقیقه اینو از شما بدزدم؟
- آندره آ خُب من جدّاً داشتم کم‌کم...

الی [همزمان] چندتا نکته هست که باید حل شون کنیم.
فوراً بهتون برش می‌گردونم. خیلی معذرت می‌خوام.
فقط به دقیقه. خیلی معذرت می‌خوام. خُب؟

الی و وال از آندره‌آ دور می‌شوند.

الی [در ادامه] حواست جمع باشه. این زنک قاتله.

وال قاتله؟

الی یعنی گمونم فکرِ خوبی باشه که اون داثم این
دورو بر باشه، اما از دفترِ مطبوعاتی به حال گفته‌ن که
می‌تونن آگهیِ جلدِ اسکوآیر رو بگیرن و برا اینه که
سرو کله‌ی اون این‌جا پیدا شده.

وال پس قضیه چیه که می‌گی این زن قاتله؟ اون منو
دوس داره. شما دوتا...

الی [همزمان] خُب، این خوبه. یعنی، این‌که اون از تو
خوشش می‌آد. وگرنه می‌تونه گاز بگیره.

وال جدّاً؟

قدم‌زنان به میزِ کارِ گروهی نزدیک می‌شوند و کنارِ آن می‌ایستند.

الی یعنی، شنیده‌م که اون همه‌ش قنده و شیرینه و می‌ره
زیرِ جلدِ آدم، بعدش یه مرتبه... تق! می‌دونی، اون
مرتبه به شانِ مَدیگان می‌گفت که چه‌قدر فیلمای
اونو دوس داره و چه قدر طرفدارشه و اون چه‌قدر
بزرگه و نمی‌دونم هنرمندیِ یگانه‌ی امریکاس و...

وال جدّاً؟

الی [همزمان]... بعد یه مرتبه، دل‌وروده‌شونو کشید بیرون.

وال خُب، می‌دونی، تو... اگه منظورت این‌جور
شیطنت‌هاس، می‌دونی، من... [سینه صاف می‌کند] من،

من می‌تونم از پیشش بریام.

الی خواهش می‌کنم، لطفاً. تو چه‌طور می‌تونی از پسِ شرلی یمپل بریای؟

الی یک پرتقال از روی میز کار برمی‌دارد و بو می‌کند.

وال هی، یه ذقه صبر کن، ممکنه؟ می‌دونی، من... من...

می‌دونی. می‌تونی تصورشو بکنی. رابطه داشتن با هال ییگر اشکالی نداره ولی... می‌دونی، بالاخره هرکسی یه دوره‌ی روانی تو زندگیش داره، ولی... ولی می‌دونی، ازدواج کردن با یارو دیگه دیوونگیه.

الی می‌دونی، من. من صادقانه بگم، اگه جای تو بودم درباره‌ش حرفی نمی‌زدم.

وال این یعنی چی؟

الی [انگار چیزی می‌جود] نمی‌دونم. تو چند وقته داری با اون یارو عروسک‌بادیه که من دیدمش زندگی می‌کنی؟

وال تو که می‌دونی من دوس ندارم تنها بخوابم. محض رضای خدا، من که نمی‌خوام باهاش ازدواج کنم. ضمناً، اون عروسک‌بادی اتفاقاً یه دکترا داره.

الی در چی؟ تاریخ ژیمناستیک؟

وال هی، نگاه کن. ممکنه یه دقیقه فرصت بدی و هی مرتب جملاتِ قصار پرت نکنی؟ من، من باید از روزِ سه‌شنبه یه فیلم کار کنم. من... من... می‌دونی... دارم درباره‌ی کارم فکر می‌کنم.

الی خب، می‌خوام این تعطیلیِ آخرِ هفته یه کمی استراحت کنی، باشه؟ و در ضمن بیخودی هم این‌ور اون‌ور نچرخ و نگران نباش که ممکنه چیزی خراب

بشه.

وال نگران نباش. من بیخودی چرخ نمی‌زنم. این دفعه...
من سوارِ کار شده‌م، عزیزم. این... این فیلمه تو مشتی
منه.

جبت اختصاصی — روز — داخلی

دوربین به آهستگی حرکت می‌کند تا الی را در قاب می‌گیرد که تنها در هواپیمای جبت
اختصاصی نشسته و چانه‌اش را با عصبانیت می‌مالد.

آپارتمانِ خواهر ال — شب — داخلی

ال دورِ میزی در میانِ گروهی از مهمانان در مراسمِ شامِ خانوادگی نشسته است.
مادر آماندا [به آماندا، دخترِ حواش، که از آشپزخانه بیرون می‌آید] آماندا،
عزیزم، کیه؟
آماندا نمی‌دونم. دایی ال، با تو کار دارن.
مهمانان درهم و محو حرف‌هایی از سرِ دلخوری و نارضایتی می‌زنند — این همه در
طولِ گفت‌وگوهای بعدی هم ادامه دارد.

ال [همزمان] هیی، معذرت می‌خوام. [از جا بلند می‌شود.]

مادر آماندا وای، ال.

ال [همزمان] می‌دونم، معذرت می‌خوام. من جداً... معذرت
می‌خوام، معذرت می‌خوام.

ال به سمتِ آشپزخانه می‌رود.

مادر آماندا [همزمان] هاه... خُب، زود برگرد.

مادر بزرگ [با صدای آهسته] آماندا، قضیه چیه؟

آماندا [با صدای آهسته] فکر می‌کنم از یه...

ال [خارج از قابِ تصویر، با تلفن] الو؟

اتاق نشیمن آپارتمانِ وال — شب — داخلی

چهره‌ی وال دیده نمی‌شود، تنها پشت سر و گردنش دیده می‌شود.

وال [با تلفن] ال، همین‌الآن باید بلند شی بیای این‌جا.

آپارتمانِ مادرِ آماندا / آشپزخانه — شب — داخلی

در پس‌زمینه اهل خانواده و بستگان را پشتِ میزِ اتاقِ غذاخوری می‌بینیم.

ال [با تلفن] چرا؟ چی شده؟ من برا یه مهمونی خانوادگی

اومدم پیش خواهرم.

اتاق نشیمنِ آپارتمانِ وال — شب — داخلی

همان نمای قبل.

وال [با تلفن] ال، باید همین‌الآن بیای این‌جا. مسئله‌ی مرگ

و زندگیه.

ساختمانِ آپارتمانِ وال — شب — خارجی

یک تاکسی در خیابان می‌آید و جلوی ساختمانی که آپارتمانِ وال در آن است توقف می‌کند. ال از تاکسی پیاده می‌شود و با عجله به سمتِ ساختمان می‌دود.

اتاق نشیمنِ آپارتمانِ وال — شب — داخلی

خارج از تصویر، صدای تَفّاه‌ای به درِ آپارتمان را می‌شنویم.

وال [با صدای بلند] بازه، بیا تو.

ال وارد می‌شود، عرق‌چینی مذهبی یهودی هنوز روی سرش است. داخلِ آپارتمان و اتاق نشیمن می‌شود. وال روی مبل نشسته و به طرزی عجیب به جلویش نگاه می‌کند.

ال چیه، چی شده؟ چیه، چی شده؟ منو چیکار داشتی؟

وال ال... دارم سعی می‌کنم یه چیزی برات تعریف کنم.

ال به چراغی نگاه می‌کند که به زمین افتاده است. آن را برمی‌دارد و بر خوشه‌ای از میز می‌گذارد.

ال [با صدای آهسته] چی؟

وال [در تمام طول جملاتی که خواهد گفت، مستقیم و راست نشسته...]
به جلر نگاه می‌کند | او مدم خونه و شروع کردم به یادداشت برداشتن از روی فیلمنامه، چون می‌دونم که، قراره از سه‌شنبه فیلمبرداری شروع بشه و من می‌خواستم... می‌دونم، بعد... بعد من — [سینه‌اش را صاف می‌کند] من شروع کردم به عصبی شدن. پس، پس نشستم روی مبل. من... بعدش من شروع کردم به تمرین نفس کشیدن، آ... فقط برا این که آروم بشم، می‌دونم. بعد... و بعدش داشتم کار می‌کردم، و... و من... من شروع کردم به آروم شدن و شل شدن و بعد — [سینه‌اش را صاف می‌کند] و بعد چرتم گرفت. و یه مدت کوتاهی خوابیدم — [سینه‌اش را صاف می‌کند] بعد بیدار شدم، ال، و... من دیگه هیچ چی رو نمی‌تونم ببینم.

ال چی؟

وال کور شدم. کورم ال.

ال چی؟!

وال کورم. کورم. دیگه نمی‌بینم!

ال منظورت چیه که نمی‌تونم ببینی؟

وال منظورت چیه که منظورم چیه؟ من... می‌دونم، از اون یاروها... تو خیابون، با عینک سیاه و آکاردئون.

ال از چی داری حرف می‌زنی؟ خُب سعی کن.

وال ال، آدم نمی‌تونه با سعی کردن ببینه. تو نگاه می‌کنی و

یا می‌بینی یا نمی‌بینی. من... ا... نمی‌بینم.

ال دستش را جلوی چشمان وال تکان می‌دهد. وال هیچ واکنشی به حرکت دست او نشان نمی‌دهد.

ال چه‌جوری ممکنه کور شده باشی؟

وال از کدوم جهنم‌دره‌ای بدونم چرا کور شده‌م؟ شده‌م...

ولی شده‌م... شده‌م... ال. می‌ترسم.

ال چی... چی... چی خورده‌ی؟

وال چه فرقی می‌کنه که چی خورده‌م؟ تو... تو... تو...

تو... آدم که نمی‌تونه به‌خاطرِ یه بشقاب تنقلات کور بشه.

ال من... من هیچ‌وقت یه هم‌چین چیزی شنیده‌م.

وال آره... من شنیده‌م. اون بازیگره، هاروی گیتس یادت می‌آد؟

ال آره.

وال اونم یه مرتبه دیدشو از دست داد.

ال از چی؟

وال از گریپ‌فروت.

ال [هم‌زمان] گریپ‌فروت.

وال آره! یه... یه... یه غُذَ به‌اندازه‌ی گریپ‌فروت تو مغزش داشت.

ال و... و کور شد؟

وال بله. کور شد و... و... چند ماه بعدش... اون... اون

مُرد. و... این از کور شدن هم بدتره... چون

این‌جوری امکاناتِ آدم هی کم‌تر می‌شه.

ال آروم. تو... تو غُذَی مغزی نداری.

وال ال، با همه‌ی احترامم به تو، آدم باید اینو از یه نفر

بشنوه که به دانشکده‌ی پزشکی عالی‌تری رفته تا از
یه نفر از آژانس ویلیام موریس^۱.

ال نه. می‌بریمت پیشِ دکتر میسون — [تلفنِ همراهش را از
جیش درمی‌آورد] هنوز میسون رو که قبول داری،
درسته؟

وال نه. میسون تو یستِ ورزشش افتاد مُرد. من... من...
می‌رم پیشِ کاج.

ال می‌دونی، منم می‌رم پیشِ کاج. تو... تو... تو از جایی
نیفتاده‌ی؟ تو، تو، تو زمین نخورده‌ی؟ سرتو به جایی
نزده‌ی، یا سرت به جایی نخورده؟

وال نه، به سرم ضربه‌ای نخورده. هیچ‌چی. ال، سَم غُده‌ی
مغزی دارم، همین، همه‌ی ماجرا اینه! من، من...
آخرشو می‌بینم. من یه دیوار می‌بینم.

ال فکر می‌کردم می‌گی نمی‌تونی ببینی.

وال دارم تعبیرشو می‌گم. آره. وقتی می‌گم دیوار می‌بینم،
یعنی، واقعاً که منظورم این نیست یه دیوار می‌بینم،
یعنی... یعنی این چشمِ ذهنمه.

ال گوش کن، یادم می‌آد که من، یعنی الی و من تو رو
بردیم بیمارستان... تو اصرار کردی ببریمت
ببیمارستان... چون یه مرتبه به سرت زد یه مرضی تو
دهنت داری.

وال [نفس بیرون می‌دهد] وای... خدا، الی! نیگا کن، اگه من
مُردم ال، به الی بگو که خیلی متأسفم که اون حرفا
رو بهش زدم. چیزای وحشتناکی بهش گفتم. اسمای

بدی روش گذاشتم. شاید چون هیچ وقت نتونستم
دوستش نداشته باشم.

ال [خنده کنان] تو نمی میری.

وال خُب پس اگه نمردم بهش بگو هرزه‌س! و داره با یه
یارویی زندگی می‌کنه که، بهترین چیزی که می‌شه
درباره‌ش گفت اینه که گاهی تلفن‌ها رو جواب
می‌ده.

ال [با تلفن] هاه، دکتر کاج؟ منم، آل هک. گوش کنین،
من، من خیلی معذرت می‌خوام که تو تعطیلات به
خونه‌تون تلفن می‌کنم اما من این‌جا پیشِ وال
واکسمن نشسته‌م.

وال با دست‌هایش صورتش را لمس می‌کند، طوری که گویی دنبالِ عَده‌ای می‌گردد.

مطب چشم‌پزشک — شب — داخلی

چشم‌پزشک معاینه‌ی چشمِ وال را در تاریکیِ اتاق به اتمام می‌رساند. چراغ‌ها را روشن
می‌کند و دست‌گاو معاینه‌ی چشم را کنار می‌زند.

چشم‌پزشک خيله خُب، حالا می‌تونین به پشتیِ صندلی تون تکیه
بدین.

وال پس، پس، پس، قضیه چیه؟

چشم‌پزشک [همزمان] راستش...

وال چی، چی...

چشم‌پزشک [همزمان و در ادامه]... عصبِ چشمِ شما طبیعی. امتحانِ
چشمِ شما طبیعی و عادیه.

ال آه... آه... عالیه.

چشم‌پزشک [همزمان] من چیزی نمی‌بینم.

وال [همزمان] چیزی نمی بینن؟ منم چیزی نمی بینم. مشکل
اصلاً همینه.

چشم پزشک خُب.

بخش ام آر آی — روز — داخلی

وال از پشت یک پنجره دیده می شود، بعد از پایان ام آر آی روی تخت دستگاه نشسته
و درحالی برخاستن است. پرستاری به او کمک می کند. در جلو و پیش زمینه، تصاویر
رایانه ای مغزِ وال دیده می شود. ال و پزشک متخصص ام آر آی به تصاویر نگاه می کنند.

پزشک ام آر آی هر غده ای تا این حد بزرگ که بتونه دید رو تا این
حد جدی تهدید کنه بدون شک خودشو نشون
می داد. فقط می تونم بگم کاش خود من به سلامت
ایشون بودم.

مطب روان پزشک — روز — داخلی

روان پزشک این به سناریوی کتابی و کامله. از نظر بدنی... شما
صد درصد سالمین. اما مثلی هر کس دیگه ای که...
اووم... یه فلج هیستریک پیدا می کنه، یا مریضی که...
سالمه اما نمی تونه راه بره، یا مریضی که مثلاً صدا یا
قدرت تکلمش رو از دست می ده... آه... ناشی از
این که شاهد یک شوک وحشتناک بوده یا هر ضربه یا
جراحته شدید ناشی از یه — [نفسی می کشد] استرس...
شما کارگردانین و برخوردها و تناقضات درونی تون
این بار اقتضا کرده که خودتون رو به همچین شکلی
نشون بدین. شما از نظر روان تنی نابیناین.

وال خُب، خُب... چه طوری، چه طوری از شرش خلاص
می شم؟

روان‌پزشک با درمان. از طریقِ درک و فهم ریشه‌های این
مبارزه‌ی درونی... بختِ زیادی دارین که این کوری
رفع بشه.

وال و چه قدر سریع؟
روان‌پزشک راستش، پیشرفتِ واقعی... همیشه کمی کُنده.

اتاق نشیمن آپارتمانِ وال — روز — داخلی

وال به‌همراهِ ال که پشتِ اوست و از را در ورود به اتاق کمک و همراهی می‌کند وارد می‌شوند.

وال اینم از بازگشتم به سینما.
ال نباید حتّا یک کلمه از این قضیه به کسی بگی.
وال من... من باید پِهشون بگم ال. من... تو... می‌دونی،
من از ترسِ گفتن به الی دارم قالب تهی می‌کنم.
ال احمق شده‌ی؟ اون وقت اخراجت می‌کنن.
وال اخراجم می‌کنن؟ من... روشنه که نمی‌تونم فیلمو
کارگردانی کنم.

ال وال را به اتاقِ غذاخوری راهنمایی می‌کند.

ال درباره‌ی چی حرف می‌زنی؟ چه‌طوری می‌تونی این
ضربه رو تحمل کنی؟
وال تو داری از چی حرف می‌زنی؟ من کورم!
ال هیچ‌کس نمی‌دونه.

ال به وال کمک می‌کند تا پشتِ میزِ غذاخوری بنشیند.

وال این کوفتی که می‌گی یعنی چی؟ پیشنهادت چیه؟

طیِ گفت‌وگوی بعدی، ال قدم‌زنان به آشپزخانه می‌رود، در یخچال را باز می‌کند و مقداری غذا از یخچال درمی‌آورد، چند بشقاب هم برمی‌دارد و همه را به اتاقِ غذاخوری می‌آورد و روی میز می‌گذارد.

- ال اگه... راحت باش. اگه تو از این پروژه همین حالا
بکشی بیرون چون فقط یه استرس روانی باعث شده
دیدتو از دست بدی، دیگه هیچ وقت نمی تونی دوباره
کار کنی. کارت اتحادیه تو می سوزونن.
- وال چی؟... راستی... حُب ممکنه اونا ساخت فیلمو عقب
بندازن.
- ال آها، آره، چون تو کور شده ی؟ تو... وال، این فیلمو
کارگردانی کن و یه فیلم موفق بساز، یا من تو رو ول
می کنم؛ فقط با دو کلمه: مرد بی خانمان!
- وال نمی تونم کارگردانی... من... چه طوری می تونم؟...
می دونی؟...
- ال من بهت می گم چه طوری! باید کارا رو قاطی پاطی
کنی تا وقتی که دیدت برگرده.
- وال من... نمی کنم... من... ال، نمی تونم فیلمو کارگردانی
کنم، من کورم!
- ال هیچ کدوم از این فیلمای روز رو دیده ی؟
- وال ا...!... و تو همون پنج دقیقه ی اول می گیرنم.
- ال ممکنه بگیرن. ممکنم هس بگیرن. اگه بگیرن، وضعت
هیچ بدتر از اون نمی شه که الآن اعتراف کنی، چون،
چون به هر حال کارت تمومه.
- وال چی؟... من... حتما شوخی می کنی. یه قدم که تو
استودیو راه برم، می افتم گردنم می شکنه.
- ال نه، نه، نه. من باهات می آم.
- وال اونا نمی دارن. وقتی کار گزار می دس صحنه، بازیگرا
عصبی می شن. این برخلاف سیاست کاری
گالاکیه.

- ال گوش کن، وقتی می‌ری سرِ صحنه، آروم و راحت باش، اون وقت به منم احتیاج نداری.
- وال یا خدا... اِه... هیچ راهی واسه انجام این کار نیست، یعنی، من، ما... من باید به یه نفر اعتماد کنم.
- ال مطلقاً نه. نه! هرگز! نه، به هیچ عنوان! درست در نمی‌آد. تو یه فیلم موفق کارگردانی می‌کنی. گاهی خدا از راه‌های مختلف وارد می‌شه.
- وال مِثْ موردِ ایوب.

استودیو — روز — داخلی

بازیگران و اعضای گروه خود را برای اولین روزِ فیلمبرداری آماده می‌کنند: فَنی‌ها، افرادِ گروه صحنه و لباس، شارون و یک بازیگرِ آسیایی در لباس‌های سال‌های دهه‌ی چهل. بعضی اعضای گروه درحالِ غذاخوردن‌اند. یک مسئولِ برق درحالِ آزمایشِ دستگاه دودزااست و یک کارگرِ صحنه آخرین دستکاری‌های صحنه را انجام می‌دهد.

صدای آندره‌آ [گفتارِ روی فیلم] یادداشت‌هایی درباره‌ی ساختِ فیلم «شهری که هرگز نمی‌خوابد». فضای اولین جلسه‌ی فیلمبرداری بسیار شاد و امیدبخش است. فضایی سرشار از علاقه و اشتیاق کاملاً قابل پیش‌بینی‌ست. گروه درحالِ آماده‌کردنِ نورها هستند. بازیگرانِ زن و مرد هم‌اکنون...

دوربین به جلو حرکت می‌کند و آندره‌آ را در قاب می‌گیرد که در یک گوشه‌ی صحنه ایستاده و در دفتری یادداشت برمی‌دارد.

صدای آندره‌آ ... با لباس‌ها و گرم‌های‌شان آماده‌اند. وال واکسمن اولین کسی نیست که سرِ صحنه آمده است. در حقیقت او دقایقی دیر به صحنه رسیده.

وال به آرامی وارد صحنه می‌شود. ال در کنار او راه می‌رود؛ بازویش دورِ گردنِ وال

است، و در حقیقت دارد وال را در گذر از صحنه هدایت می‌کند.

- وال این جوری اصلاً نمی‌شه.
 ال نه، کاملاً جواب می‌ده. فقط صاف وایسا. من باید...
 من... من هدایت می‌کنم.
 وال یعنی باید بخورم به هر چیز سرِ راه؟
 ال نه، نه، نه، من هدایت می‌کنم. تو به من اعتماد نداری. باید به من اعتماد کنی.
 وال آره، ولی من، ولی من، اووم... باید مسخره به نظر پیام.
 ال [همزمان] همه چی درسته. کاملاً درسته. ببین، تو درست به نظر می‌آی. من بهت می‌گم درستی.
 وال [همزمان] من... اما تو... من... من... من... اگه... سن...
 ال [همزمان] نیگا کن، چه قدر همه چی درست و عالیه...
 دستیار کارگردان صبح به خیر.
 ال سلام.
 دستیار کارگردان هاه، چیزی میل دارین؟ قهوه‌ای، چیزی...؟
 از این به بعد، از آنجا که وال نابیناست و وضعیتِ استقرارِ چیزها و آدم‌هایی را که با آنها صحبت می‌کند نمی‌تواند به درستی تشخیص دهد، اغلب در جهت‌هایی متفاوت و مخالف با کسانی که طرف صحبتش هستند قرار می‌گیرد.
 ال قهوه. تو هم قهوه می‌خوای؟
 وال آه، بله، قهوه.
 دستیار کارگردان خيله خُب.
 وال [همزمان] بد... بد... بد... بعله. حتماً.
 دستیار کارگردان [با ناکی واکي] خيله خُب، دب...
 وال [همزمان] نه، نه، نه... نه، متشکرم.
 ال لبخندی عصبی به دستیار کارگردان می‌زند.

- دستیار کارگردان باشه.
- وال [همزمان] نه، من، من، خوبم. حالم خوبه.
- دستیار کارگردان خُب، اِ... بازیگرا همه این جا آماده‌ن، اگه شما حاضرین، هاه... صحنه رو بچینین.
- وال [همزمان] صحنه... صحنه... صحنه رو بچینیم؟
- ال بله، می‌تونیم...
- وال آه... خُب... من...
- دستیار کارگردان [همزمان] پس می‌رم پیشون بگم که شما اومده‌ین...
- هارولد پاپاس [طراح صحنه‌ی جدید] گوش کن، وال... با تغییراتِ صحنه موافقی؟
- ال آه، صحنه، آره، آره...
- وال [همزمان] صحنه... آه...
- ال [همزمان] قشنگه! خیلی قشنگه!
- وال آره، تو... آره، تو... آره، عالیه.
- پاپاس راجع به رنگِ پس‌زمینه چی می‌گی؟ راضی هستی؟
- وال آه...
- ال [همزمان] آ... آ... آبی، هاه، می‌دونی، قهوه‌ای و زرد، ولی... ولی... یه کمی تاریک نیست؟
- پاپاس خیلی معذرت می‌خوام. شما کی هستین؟
- ال هوه... من آل هکام. کارگزارِ اونم.
- اد ال؟ ال، ممکنه یه ثانیه باهات حرف بزنم؟
- ال [به وال] خُب، من، من... من همین‌الآن برمی‌گردم. فقط نگ... نگران نباش. همین‌الآن برمی‌گردم.
- اد ال.
- ال و اد، وال و پاپاس را تنها می‌گذارند.

- ال آره، آره، آره، آره.
- إد نه این که این جا بهت خوش آمد نگیم... می دونی که من دوستت دارم...
- ال آره، آره... [درحالی که قدم زنان دور می شوند، نگراں برمی گردد : بـ
وال در پشت سرش نگاه می کند.]
- إد ... ولی، می دونی، این یه استودیوی بسته س.
- ال هوه، خُب، می بینی که اون جداً به من احتیاج داره.
فکر می کنم من باید... اون دوس داره من باهاش باشم.
- إد [همزمان] می دونم، اما، می دونی که، آه... مردی با موقعیتِ تو، یه کارگزار، می دونی، این... این... این باعث می شه دیگران احساس راحتی نکنن.
- ال هوه...
- إد یه دقیقه صبر کن، تو خیلی خوب شده ی. کاری با خودت کرده ی؟
- ال فقط این جا. [گونه هایش را نشان می دهد.]
- إد ... یه کمی؟ چون منم... کی، کی، پیش کی رفتی؟ نه این که من احتیاج داشته باشم ولی خُب. بهش فکر می کنم...
- ال فرد، فرد، آره. می دونی، فرد اسپکتر.
- إد اون، اون... آه... اون عالیه. تو بهترین مشتری رو داری. من می خوام که...
- ال [همزمان] متشکرم.
- إد می شه، می شه یه قیمتی به من بدی؟

دوباره به سوی جایی می روند که وال تنها در کنار پاپاس ایستاده است.

- پاپاس فکر می‌کنم ممکنه یه خورده روشن شده باشه. ترجیح می‌دین همه چی رو ببرم تو سایه و تاریک‌تر کنم؟
- وال ... خُب، می‌دونین، این، این... یه امکانه. چی، چی، چی، ... شما چی فکر می‌کنین؟ چی، چی، شما چی فکر می‌کنین؟
- پاپاس خُب راستش، من واقعاً نمی‌دونم. این امکائِم هست که همه چیز رو طوری بکنم با رویه‌دوزیِ مبل‌ها و وسایل هماهنگ باشن. اینم خودش یه امکانه.
- وال آره، آره، این... این درخشانه! این همون کاریه که منم می‌کردم. منم رنگِ رویه‌های مبلو هماهنگ می‌کردم، چون‌که... چون‌که... چون...
- مسئول وسایل [به زن: ببخشین، رئیس، با... با... با... با چه نوع ساعتِ زنگ‌داری دوس دارین کار کنین؟
- مسئول وسایل صحنه یک ساعتِ کوکی و یک ساعتِ برقی در دست‌هایش دارد و بالا گرفته است.
- وال آه... آ... آ... آ... اون، اون یکی.
- مسئول [تج] چی؟ کد... کدوم؟
- وال اون... اون... اون یکی.
- مسئول من...
- وال آره.
- مسئول ببخشین، من فقط...
- وال [حرف او را قطع می‌کند] آره.
- مسئول ببخشین، کدوم؟
- وال آره، اون، اون... اون یکی.
- مسئول [همزمان با وال] شما، شما دوس دارین که...
- وال [همزمان] آره، آره، آره.

- مسئول شما ساعتِ کوکی دوس دارین یا برقی؟
وال همینه. کوکی. کوکی.
مسئول هاه، باشه.
وال من کوکی دوس دارم.
ال وال؟ معذرت می‌خوام.
وال ارو به مسئول وسایل] می‌دونین، چرا، چرا این مسئله
انقدر سخته؟
ال [همزمان] آ... ممکنه اجازه بدین آقایون؟ [رو به وال]
می‌شه یه ثانیه بینمت؟
وال چی... ها؟ ها؟
ال آره، نگران نباش. فقط با من باش.
پاپاس حتماً.
ال [رو به پاپاس و مسئول وسایل صحنه] ببخشید. منو ببخشید.
ال به وال کمک می‌کند تا به سمتِ دیگر استودیو بروند. پاپاس و مسئول وسایل، گیج به
همدیگر نگاه می‌کنند.
وال ال، این جواب نمی‌ده. من...
ال آره، نگران نباش، نگرانش نباش. خوبم جواب می‌ده.
اما حق با تونه، این یه استودیوی در بسته‌س و من
باید استودیو رو ترک کنم.
وال تو می‌خوای... این کارو نکن...
ال نه، نه، به من گوش کن، به من گوش کن. فقط
می‌ریم به نقشه‌ی ب.
وال نقشه‌ی ب دیگه چیه؟ ما که نقشه‌ی ب نداریم.
وال نقشه‌ی ب. می‌خوایم کسی رو پیدا کنیم که تو بهش
اعتماد داری تا بهت کمک کنه. کسی که تو بهش
تکیه کنی.

وال یعنی... یعنی منظورت... منظورت اینه که حقیقتو به
یکی بگی؟

ال آره، آره. کسی که تو بهش اتکا کنی. یکی رو پیدا
می‌کنیم، کسی که طبیعی باشه که همه وقت دور و برت
باشه. که... که به نظر هم... به نظر هم عجیب نیاد.
می‌دونی، مثلاً یه دستیار...

وال نه. اووو...

ال یا، یا... چی... یه... منشی صحنه چه طوره؟

وال نمی‌توننی این کارو بکنی. اونام تو دردسر می‌افتن. اگه،
اگه بگیرن شون، اونام... اونام دیگه نمی‌تونن کاری تو
این حرفه پیدا کنن. اونا... من... من... من یه
مسئولیتی دارم ال، پیش، پیش الی، حتا پیش هال.

ال تو نسبت به خودت مسئولیت داری!

وال آه، اون... اون... می‌دونی... مدیر... مدیر... تو هم
به عنوان کارگزار باید اخلاقی داشته باشی. نمی‌تونم تو
رو هم قاطی کنم.

ال هوه... حالا نمی‌خواد با الطافت به من حال بدی! ما
گرفتار یه بحرانییم!

وال خدا، آ...

ال چه طوره که... یه... یه دقیقه صبر کن، شش شش!
[خودش را به وال نزدیک می‌کند و در گوش او زمزمه می‌کند] اون
پسره چینی چه طوره؟

وال اون مترجمه؟

ال آره، مترجم، مترجم. اون... ا... مگه اون تو دانشگاه
نیویورک دانشجوی رشته‌ی بازرگانی نیس؟ پس
براش اهمیت نداره که تو این کار بمونه یا نه. اگه

بگیرنش، جریمه‌ی سنگینی نداره.

وال: خُب راستش... اون همیشه دور و برِ منه. می‌دونی،
اون...

ال: هاه، می‌بینی؟

وال: خُب اون می‌تونه عادی باشه، یعنی احساسِ طبیعی
بودن داره.

ال: درسته. پس با اون خوبه.

دستیار کارگردان: اوسط حرف‌های ال! گوش کن، وال، هنرپیشه‌ها رو
آورده‌م. منتظرِ شماایم.

دور و برِ دستیار، گروهِ بازیگران آماده‌ی شروعِ کارند.

ال: آه، آه.

ال بازویش را دورِ شانه‌ی وال می‌گذارد و او را به سمتِ صحنه هدایت می‌کند.

ال: [در ادامه] آه، حالا نگران نباش. نگران نباش. من
می‌آم... می‌برمت سرِ صحنه. نگران... سخت نگیر.
فقط راحت باش. من می‌برمت، می‌برمت. [وال به نظر
ترسیده می‌آید] شش شش. همه چی خوبه. همه چی
درست می‌شه.

وال: همه... همه چیز... من... هر... من خیلی افتضاح بازی
می‌کنم. هرکسی متوجه می‌شه که دارم افتضاح
می‌کنم.

ال: گوش کن، تو واسه... تو واسه خودت یه کمی به
خُل بودن مشهوری. اینه، حالا... حالا همین زمانِ
خوبیه که این شهرت به نفعِت کار کنه. مراقب باش.
این جا یه پله‌س. پله، پله. راحت. [عصبی می‌خندد.]

ال به وال کمک می‌کند تا از پله بالا برود.

ال خایله خوب. [فریاد می‌زند] هی، ممکنه صندلی آقای
واکسمن رو بیارین این‌جا؟ ... کارگردان صندلیشو
می‌خواد. کجاس؟

وال [فریاد می‌زند] صندلی؟

دستیار کارگردان با یک صندلی به سمت آنها می‌دود.

ال متشکرم. خیلی ازتون متشکرم. آه. نکن... این کارو
نکن. این‌جا. بیا بشین. بشین. بپا، اینم صندلی بخت.
وال آه.

ال به وال کمک می‌کند تا صندلی را جلو بکشد و بنشیند. در تمام طول صحنه از این
پس، ما وال را از پشت می‌بینیم.

ال [با خنده] عالی نیس؟

وال چرا، آه.

ال این‌جا، بشین. بشین، بشین، راحت باش.

وال آره، آهههه...

ال [همزمان] خایله خوب. [در گوش وال زمزمه می‌کند] موفق
باشی.

ال وال را ترک می‌کند و او را با رازش و یک گروه بازیگر و گروه فنی تنها می‌گذارد تا
کارگردانی کند.

بازیگر می‌دوین، من نمی‌تونم بازی کنم، با آدمای خارج از
این کار که نگاهم می‌کنن.

وال هیشکی نمی‌خواد نگاه کنه. فقط منم، می‌دونی... آ...

بعد بازیگر ناگهان دو تپانچه درمی‌آورد و آنها را بالا می‌گیرد.

بازیگر اتفاقاً... شما این یکی رو دوس دارین یا اون یکی رو؟

وال با دست به بازیگر اشاره می‌کند.

وال آه... من، من اون یکی رو دوس دارم.

بازیگر تپانچه‌ی دستِ راستش را بالاتر می‌گیرد.

بازیگر این یکی؟

وال بله، همون.

بازیگر تپانچه‌ی دستِ چپی را در هوا تکان می‌دهد.

بازیگر [همزمان] آخه، آخه این یکی بیش‌تر شبیه اونا بیه که اونا

خودشون واقعا دارن.

بعد تپانچه‌ی دستِ راستی را بالا می‌گیرد.

بازیگر [در ادامه]... اما این یکی نمایشی تره.

وال خُب... می‌دونن، اگه می‌خوای می‌تونن از این یکی

استفاده کنن، اما من، من، من اونیکی رو ترجیح

می‌دم.

بازیگر کدوم... کدوم یکی؟

وال این، این یکی دیگه. اون، اون یکی.

بازیگر اولی یا دومی؟

وال آ... آ... آره، اونا رو بکش.

بازیگر دوس دارم از راه‌پله‌ها وارد بشم.

وال [همزمان] آه، خُب، من... آ...

فیلمبردار چینی و مترجمش صحبت را قطع می‌کنند، به چینی و به‌تندی با هم صحبت می‌کنند، گویی درباره‌ی بازیگر زن چیزی می‌گویند.

بازیگر زن منظورم اینه، که یعنی فکر می‌کردم خوب می‌شه.

مترجم [همزمان با حرف زدن 'اون، اون می‌گه خوشش نمی‌آد، از

این لباسا خوشش نمی‌آد. رنگ‌شون زیادی روشنه

برای...]

وال [همزمان با حرف زدن] صبر کن، صبر کن، چچی، چچی،

چچی... کی دستور داد؟ کی دستور داد؟ چچی شده؟

- مترجم رنگ این لباس برای نورپردازی زیادی روشنه. ممکنه
عوض شون کنین؟
- بازیگر مرد می‌خوانین چه‌طور ببوسمش؟
- وال [همزمان با حرف‌های مترجم] چی؟ این جا چه خبره؟
- بازیگر مرد ... می‌خوانین من چه‌طوری ببوسمش؟
- وال ... چی؟ آ، می‌دونین، خُب، لباشو. خیلی ساده.
- بازیگر مرد دهنم چه‌جوری باشه؟
- وال نه، ساده، ساده، خیلی ساده. اون...
- بازیگر مرد [همزمان با حرف وال] آره، اما مرده شیش ساله که اونو
ندیده، خُب، ما فکر کردیم شاید باید یه جوری گرم
و پُرشور باهاش برخورد کنه.
- وال ... خُب، خُب... هردوتا لبشو.

استودیو / راهروی میانی — روز — داخلی

مترجم در راهروی وسط استودیو راه می‌رود. ال شانه‌هایش را می‌گیرد و او را متوقف می‌کند.

- ال هاه، بیخشین، آ... ممکنه فقط برا یه ثانیه، یه ثانیه با
شما صحبت کنم؟
- مترجم با من؟
- ال آره، فقط برا یه دقیقه.
- مترجم آ، آخه باهام کار دارن.

یک بازیگر زن وارد می‌شود و در طول راهرو به سمت دیگر می‌رود.

- ال راستش، در واقع کارگردان... [صدایش را پایین می‌آورد]
کارگردان از من خواسته با شما صحبت کنم.
- مترجم آقای واکسمن؟

ال [همزمان با حرف‌های او، به‌نجوا] خُب، صحبتِ یه کم حقوق اضافه‌س.

ال او را به‌سمتِ دفتر می‌برد.

[در ادامه] به نظر می‌رسه شما... شما آدم، جَووونِ خیلی مسئولی هستین، این‌طور نیس؟
مترجم چرا.

استودیو — روز — داخلی

تمرین‌ها. وال سعی می‌کند صحنه‌ای را سامان دهد. همه‌چیز درهم و به‌کُل آشفتنه است.

مسئول حرکتِ ریلِ دورین پشت‌تونو بیائین. داریم می‌آیم.

وال [به بازیگرِ مرد و زن] شما باید به‌سمتِ چپ حرکت کنین.

بازیگرِ مرد شما این‌جا ازم می‌خوانین دوتا کارو در آنِ واحد انجام بدم. من... من نمی‌تونم کار کنم اگه شما ندونین از من چی می‌خوانین.

کارگرِ صحنه [با صدای آهسته] می‌خوانین از سرِ راه برش دارم؟

فیلمبردار [همزمان با حرف‌های هنرپیشه‌ی مرد] آه... آههه آ...

کارگرِ صحنه [با صدای آهسته] خایله خُب. تو بُردی.

وال شما باید برین سمتِ چپ. من... شما...

بازیگرِ مرد [همزمان با حرفِ وال] چپ؟

بازیگرِ زن [همزمان] صبر کنین. من چی؟ منظورتون سمتِ چپِ

خودمه؟ اگه برم سمتِ چپم، محکم می‌خورم به اون.

بازیگرِ مرد [همزمان] باشه، اما قرار نیست بخوری به من تا حرفتو ثابت کنی.

- وال [همزمان] نه، نه، نه، نه، نه...
 شارون [همزمان] صبر کنین. وال، وال، ممکنه من فقط...
 بازیگر مرد [همزمان] احتمالاً محکم می‌گویم به اون.
 بازیگران و افراد گروه، با صدای بلند و همه‌ای غیرقابل تشخیص مشغول بحث و مجادله در وسط صحنه‌اند درحالی‌که گفت‌وگوهای زیر ادامه می‌یابد.
- وال [همزمان] نه. برو به راست، برو به راست!
 شارون [همزمان] من حال طبیعی ندارم. من حال طبیعی ندارم.
 دستیار کارگردان [همه را صدا می‌زند] مترجم کجاس؟ ببخشید، اون باید این جا سر صحنه باشه.
 بازیگر مرد [همزمان] به نظر می‌رسه هیچ منظور و هدفی توش نیس. هیچ منظوری توش نیس. من که معنی این حرکتو نمی‌فهمم.
 مترجم به سمت وال می‌آید و بازوی او را می‌گیرد.
 مترجم قربان، من یه پیغام مهم برای شما دارم.
 وال پیغام مهم برای من؟
 مترجم [همزمان] اوووم. من این جام که به شما کمک کنم. من راز شما رو می‌دونم.

استودیو — کمی بعد — خارجی

بازیگر زن روی صحنه‌ی برپا شده ایستاده درحالی‌که بازیگر مرد تپانچه را نشانه گرفته. شارون نیز پای پلکان ایستاده است. صحنه را فیلمبرداری می‌کنند.

بازیگر زن [جیغ‌زنان] نکن!!!

وال قطع!

چراغ‌های صحنه روشن می‌شوند. دوربین به آهستگی حرکت می‌کند تا مترجم را در قاب می‌گیرد که در کنار وال ایستاده است.

وال خيله خُب. عالی بود. خیلی خوب... [از به مترجم] آه،
خیلی، خیلی، خیلی، آ... یعنی خوب بود؟ خیلی
خوب بود؟

مترجم راستش... من که از قضایای دراماتیک سر در نمی‌آرم،
اما به نظر می‌رسید نسبت به اون آشوبی که شما
تصادفی ایجاد کرده بودین بهتر و مؤثرتر بود.

وال آه، آه، متشکرم، متشکرم. آه، تو از اون آشوبِ
تصادفی خوشت نیومد؟

مترجم راستش...

وال [رو به سوی بازیگران و گروه فنی] آه... خُب بیائین، بیائین...
ممکنه محض اطمینان یه برداشتِ دیگه بگیریم؟ یه
برداشتِ دیگه؟

استودیو / راهروی بین صحنه‌ها — روز — داخلی

وال و مترجم از در پشتی به پشتِ صحنه می‌روند و طی صحنه‌ی بعدی، به سمتِ یک
راهروی خالی حرکت می‌کنند (تمام صحنه در یک نما اتفاق می‌افتد). مترجم بازوی
وال را گرفته و در راه رفتن به او کمک می‌کند.

مترجم بسیار خُب قربان، حالا داریم به یه راهرو نزدیک
می‌شیم. حالا داریم آروم عبور می‌کنیم. کسی این‌جا
نیست. در واقع هیچ‌کس.

وال خيله خُب.

مترجم مراقب باشین.

وال دارم سعی می‌کنم راحت باشم، ولی این بی‌نهایت
سخته.

کارگری در حالِ حملِ یک تابلو از جهتِ مقابلِ آن‌ها وارد تصویر می‌شود و مستقیم
پیش می‌رود در حالی که تابلو جلوی دیدِ خودش را گرفته است؛ در نتیجه تابلو محکم

به صورت وال می خورد.

- وال آآههه، آآههه، آه آه... آه.
- کارگر آه، ببخشید. رئیس، حال تون خوبه؟
- وال [همزمان] نه، آره، نه، آره، من، من خوبم.
- کارگر [همزمان] خوبین؟ فکر کردم منو دیدین. حال تون خوبه؟ خوبین؟
- وال [همزمان] خوبم. به کل تقصیر من بود. من، من می بخشمت. همه ش... همه ش... همه ش تقصیر من بود. آختر می رود. اما این گویی هنوز دارد با او صحبت می کند و نمی داند که درگیر رفته.
- مترجم [همزمان] قربان، رفته. دیگه این جا نیس. دارین با هوا صحبت می کنین.
- وال آه... چرا بهم هشدار ندادی، محض رضای خدا؟
- مترجم [همزمان] راستش فکر کردم، فکر کردم شما دیدینش. می دونین، از بی توجهی من بود.
- وال [همزمان] فکر کردی من دیدمش؟ چه طور ممکنه...؟
- مترجم خُب، آخه تابستون چند سال پیش، من به یه عموی ناشنوام کمک می کردم.
- وال تو... من... داری خیلی تند می ری.
- مترجم باشه، آروم تر، آروم تر. خیلی بی توجهیه. من... من... می دونین، تابستون چند سال پیش به یه عموی پیرم کمک می کردم...
- وال خُب؟
- مترجم ...ولی مجبور نبودیم پنهونش کنیم. این... مضحکه.
- وال [همزمان] وای، یا مسیح، این عالیه. این...
- مسئول وسائل [حرف او را قطع می کنند] هی، وال، فردا می خوام با این کار

کنی، یا این بزرگه؟

مسئول مسائل دو ساعت جیبی را بالا می‌گیرد.

وال ... آآ... خُب...

مترجم هاه، اینا چه ساعتای قشنگی ان.

مسئول مسائل متشکرم.

وال من... من با اون بزرگه کار می‌کنم.

مسئول مسائل خُب.

سروکله‌ی آندره‌آ هم پیدا می‌شود؛ پیش می‌آید و به آن‌ها می‌پیوندد.

وال چون که... چون که... بله، حتماً. قطعاً.

مسئول مسائل پس همینه. [می‌رود.]

آندره‌آ وال؟ اووم... نظرت راجع به روزِ اولِ فیلمبرداری چیه؟

وال روزِ اول...

آندره‌آ آره.

در طولِ گفت‌وگوی بعدی، وال هرگز به جایی که آندره‌آ ایستاده نگاه نمی‌کند.

وال ... می‌دونین، خُب مِثِ روزِ اول بود. مِثِ، یعنی

شبیهِ... درست مِثِ... یه خورده به هم ریخته‌س،

می‌دونین، یه جور وِجین کردنِ علفای هرزه — [پوزخند

می‌زند] این جوریه، آ...

آندره‌آ [همزمان با حرفِ والِ هاه، خوبه. راستی، خیلی دوس

داشتم یه چند دقیقه‌ای با شما صحبت می‌کردم. البته

اگه شما خیلی گرفتار نیستین.

وال [همزمان] آ... آه... من، من، من...

مترجم [همزمان با حرفِ وال] خُب قربان، آ... گفتین که می‌خوانین

اون تکه یَشم رو بهتون نشون بدم.

وال یَشم؟ آره آره، خُب چون...

- آندره‌آ [همزمان] نه، می‌دونین چیه؟ اگه قرارِ کاری دارین،
خُب می‌تونیم... می‌تونیم یه وقت دیگه صحبت کنیم.
- وال [به‌حالت غرغر و کمی عصبی] من، من، من هستم، بله. بعداً
صحبت می‌کنیم.
- آندره‌آ باشه.
- وال [همزمان] من باید، من، من، من باید، آ...
- مترجم [همزمان؛ رو به آندره‌آ] متشکرم.
- آندره‌آ باشه، خوبه.
- آندره‌آ می‌رود.
- مترجم معذرت می‌خوام قربان، این تنها چیزی بود که فکر
کردم می‌تونه شما رو نجات بده. متوجه شدین که
یَشْمی در کار نیست.
- وال بله، فهمیدم. فهمیدم. یَشْمی در کار نیس. تو...
هرچی تو بگی...

استودیو — روز — خارجی

ال در پیاده‌روی بیرونِ استودیو منتظرِ وال و مترجم ایستاده است.

- ال هی، همه‌چی رو به‌راهه؟
- مترجم آ، همین‌قدر که توطئه‌ی ما هنوز لو نرفته.
- ال هاه، عالیه. عالی — [دست‌هاش را می‌اندازد دورِ شانه‌ی وال]
- همین حالا می‌برمت پیشِ روانکاو. [رو به مترجم]
- گوش کن... آ... همین‌کارا رو فردا هم ادامه می‌دین،
چائو.
- مترجم [همزمان] نگران نباشین. همین بازیِ بامزه رو ادامه
می‌دیم.

ال خيله تُحب. خوبه. خوشحال شدم از دیدنت.

استودیو — روز — داخلی

آندره آ پشت میز نشسته و در حال نوشتن گزارش خودش است.

آندره آ [صدا روی فیلم شنیده می‌شود] وقتی وال واکسمن را هنگام کارگردانی مشاهده می‌کنیم چنین به نظر می‌رسد که او هیچ تصویری از کاری که می‌کند ندارد. شاید هم او یکی از آن نوابغ سینماست که فقط در شلوغی و اغتشاش به مرحله‌ی خلق می‌رسد... همچون فلینی.

خیابان‌های نیویورک — روز — خارجی

صحنه‌ی فیلمبرداری: گروه فنی جلوی یک ساختمان قدیمی را طوری طراحی و صحنه‌آرایی کرده‌اند که شبیه در ورودی یک باشگاه شبانه شده. همه در اطراف وال مشغول کارند. وال حرکاتی شبیه یک روبات انجام می‌دهد.

آندره آ [صدای گفتارش روی تصویرهای دیگر] چنین به نظر می‌رسد که گویی او... تمرکز ندارد. هرگز به هیچ‌کس مستقیم و چشم‌در‌چشم نگاه نمی‌کند و به نظر می‌رسد همزمان میلیون‌ها نکته در ذهن او پرواز می‌کنند. به‌راحتی می‌توان دریافت چرا او به‌عنوان آدمی غیرمتعارف و خارق‌عادت شهرت دارد.

مترجم شانه‌های وال را می‌گیرد و سر او را به‌سمتی می‌چرخاند که فیلمبردار از آن‌جا در حال صحبت با اوست.

استودیو — روز — داخلی

صحنه‌ی فیلمبرداری: وال، شارون و مترجم در سطح وسطی یک دکور پیش‌ساخته‌ی سه‌قسمتی.

آندره آ [صدای گفتار متن روی صحنه] طی هفته‌هایی که گذشته‌اند متوجه شدم او چه توجهی به فیلمبرداری دارد، چرا که همیشه از طریق مترجم با فیلمبردار در حال بحث و مشاوره است.

استودیو / راهروی بین صحنه‌ها — روز — داخلی

وال و مترجم، قدم‌زنان از اتاق نمایش بیرون می‌آیند.

وال چه‌طور بود؟ چه‌طور بود... فیلمایی که گرفته بودیم چه‌طور بود؟
مترجم خُب، فراموش می‌کنین قربان که من دانشجوی سینما نیستم، پس داور ضعیفی‌ام. من تجارت می‌خونم، و به‌عنوانِ یه سرمایه‌گذار، قربان، حاضر نبودم روی این فیلم سرمایه‌گذاری کنم و...

فیلمبردار حرف‌ها را قطع می‌کند، به‌چینی به‌سرعت چیزهایی می‌گوید و می‌رود.

مترجم قربان می‌گه نمی‌تونه بفهمه شما قصد دارین چیکار کنین. فکر می‌کنه همه‌چیز عجیب و غیرعاده.

وال راستی، بازیا چه‌طور بودن؟

مترجم خُب، من که نمی‌تونم بفهمم قربان. اما شما که می‌شنوین، درسته؟ یا... یا شاید قوه‌ی شنوایی‌تونم از دست رفته؟

وال شنواییم خوبه. اما... اما، اما اونا... اونا چندوجهی‌ان یا...؟ تو... راستی صحنه‌هایی که دیالوگ ندارن چه‌طور شده؟ حرکتِ فیلم چه‌طور؟

مترجم خُب، من حرکت‌ها رو می‌فهمم... اما راستش فقط چون فیلمنامه رو خونده‌م. اما قربان، باید اعتراف

کنم... مراقب باشین. پله‌س... یه حسن بسیار قوی هست از... اوووم... از ناهماهنگی.

وال ناهماهنگی؟

مترجم ناهماهنگی.

وال [همزمان] این... این عالیه. این عیناً همون چیزیه که می‌خوام، ناهماهنگی، عدم انسجام.

وارد یک راهرو می‌شوند، با یک دفتر یادداشت.

إد [وسط حرف‌ها] راستی، چه طور بود؟

وال خوشحالم. کار... عالی بود.

إد [همزمان] آه، عالیه. و کدوم... کدوم برداشت از

صحنه‌ی دزدی بهتر از همه بود؟

وال اولی.

مترجم [ناگهان] آخری...

وال اولی... قسمتِ اولِ برداشتِ آخر... بهتر از قسمتِ

آخرِ برداشتِ اول بود، ولی... ولی... برداشتِ وسطی به نسبت، شاید بهترین باشه.

إد این عا... من، من، من... من بوی جادو می‌شنوم.

[پوزخند می‌زند.]

وال [همزمان؛ با پوزخندِ عصبی] آه...

دفترِ الی / لس آنجلس — روز — داخلی

الی [نشته پشت میز کارش؛ با تلفن] چه طور پیش می‌ره؟

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

إد [سر صحنه‌ی باشگاه شبانه؛ با تلفن همراه] به نظر می‌رسه

خوب پیش می‌ره. می‌دونی، کلی وقت سرِ

بحث و جدل با فیلمبردار و ترجمه‌ی مترجم صرف
می‌شه و خُب این وقت می‌گیره، اما می‌دونی، پام رو
پدالی ترمز آماده‌س.

دفترِ الی / لس‌آنجلس — روز — داخلی
الی [با تلفن] آهان، خُب، ممکنه منو به اون وصل کنی؟

استودیو / نیویورک — روز — داخلی
إد [با تلفن همراه] هوه، آره، من، من پیدااش می‌کنم.

دفترِ الی / لس‌آنجلس — روز — داخلی
الی [رو به منتی] هی، کارول؟ چندتا گل... چندتا گل
بفرست برای هیلی جوئل آزمنت^۱، با یه کارت، و...
«تبریک به خاطرِ جایزه‌ی دست‌آوردِ زندگی هنری».

استودیو / نیویورک — روز — داخلی
وال سرِ صحنه کنارِ دوربین ایستاده، و دو بازیگر زن در پس‌زمینه‌اند.
إد الی... الیه، می‌خواد با تو صحبت کنه.
وال آ... إ... اوم؟ آه... الو؟ سلام.

دفترِ الی / لس‌آنجلس — روز — داخلی
الی [با تلفن] چه‌طوری؟ شنیده‌م همه‌چی حسابی خوب
پیش می‌ره.

۱- Haley Joel Osment: بازیگر نوجوانِ آمریکایی (متولد ۱۹۸۸) بازیگر فیلم‌های فارست گامپ،
حسن ششم و هوش مصنوعی. شوخی وودی آلن با این بازیگر در این نکته است که هنگام
ساختِ فیلم پایان هالیوودی، آزمنت تنها ۱۲ سال داشته و، این که جایزه‌ی «دست‌آوردِ زندگی
هنری» را برده، متلکِ وودی آلن به جوایز اسکار است.

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

وال [با تلفن همراه] آه، آره... بله، تا اونجایی که من می‌دونم.

دفتر الی / لس آنجلس — روز — داخلی

الی [با تلفن] خُب، خوبه. گوش کن. من هفته‌ی دیگه می‌آم، می‌دونی؟ شاید، شاید یه نگاهی بندازیم به تکه‌هایی که گرفته‌ی؟

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

وال [با تلفن همراه] نه، من... من این کارو نمی‌کنم.

دفتر الی / لس آنجلس — روز — داخلی

الی [با تلفن] من سر نیمه‌ی اولِ فیلم عقب وایسادم وال، من، من، یه جور...

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

وال [با تلفن همراه] راستش، نگاه کن، تو... هیچ‌کس راش‌ها رو نمی‌بینه جز من و فیلمبردارم. این قرارِ ماس.

دفتر الی / لس آنجلس — روز — داخلی

الی [با تلفن] راستش، تو عادت داشتی همیشه نظری منو راجع به راش‌ها بپرسی، یادت می‌آد؟

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

وال [با تلفن همراه] اون روزا تموم شد عزیزم. یعنی، که،

اون... اون مالِ موقعی بود که تو به نیویورکی تیز
بودی. می‌دونی. کسی که دوافروش داره راش‌های منو
نمی‌بینه.

استودیو — روز — داخلی

آندره‌آ، سرِ صحنه‌ی باشگاهِ شبانه، در دفترچه‌ی یادداشتِ خود می‌نویسد.

آندره‌آ [صدای گفتارِ متن] درحالی‌که فیلمبرداری به نیمه رسیده،
شایعاتی شنیده می‌شود که شارون بیتس، بازیگرِ
نقشِ اولِ زن ارتباطاتی با وال واکسمن پیدا کرده
است. به نظر می‌رسد واکسمن در برابرِ وجودِ هر نوع
رابطه‌ی...

استودیو / رختکنِ شارون — روز — داخلی

آندره‌آ [صدای گفتارِ متن]... شخصی با هرکسی مقاومت می‌کند
اما... امروز با اصرارِ شارون، واکسمن به دیدارِ او در
رختکنش رفته است.

شارون که لباسی ابریشمین به تن دارد در رختکن را باز می‌کند، وال و وال در قاب
ظاهر می‌شوند. ال با عصبانیت به شارون نگاه می‌کند و وال را راهنمایی می‌کند تا وارد
شود.

ال بعداً می‌بینمت و راجع بهش صحبت می‌کنیم، باشه؟

وال آره، باشه، زیاد دور نشو.

ال باشه. زود برمی‌گردم.

ال دور می‌شود. شارون در را می‌بندد و پشتِ وال می‌ایستد.

وال [بی‌آن‌که به سمتی که شارون ایستاده نگاه کند] خُب انگار

می‌خواستین با من راجع به چیزی صحبت کنین.

- شارون می شه صادقانه بگم؟
- وال [متعجب از نزدیکی صدای شارون که خیلی به گوش او نزدیک است] آه، بله، البته، من...
- شارون من، من جداً به نگرانی جدی تو کار کردن با تو دارم.
- وال مشکل تو کار با من؟ چرا؟
- شارون خُب، آ... به حسّی دارم... به حسّ ناگفتنی... تو رابطه‌ی ما به وجود اومده.
- زُبدوشامبرش را باز می‌کند و جلوی او روی نیمکت می‌نشیند.
- وال چیزی بین ما به وجود اومده؟ مِث... مِث... چی؟
- شارون [پوزخند زنان] خُب راستش... ممکنه... ممکنه از تخیل من باشه ولی... جوری که تو به من نگاه می‌کنی، شبیه، شبیه... شبیه اینه که انگار با چشمت به من عشق می‌ورزی.
- وال چشمای من؟
- شارون ببین، من... من آدمِ خیلی روراستی‌ام. وقتی احساسی به کسی پیدا می‌کنم دیگه عقب نمی‌کشم.
- وال تو... می‌دونی، من، من فکر می‌کردم قراره... قراره راجع به شخصیتِ توی فیلم صحبت کنیم. من فکر می‌کردم لابد با نقشت مشکلی چیزی داری.
- شارون یعنی من... من عصبیت می‌کنم؟
- وال [نفس عمیق می‌کشد] آه... نه، نه، می‌دونی، من روزِ بد و سختی داشتم. کلی تصمیمِ سفت و سخت باید می‌گرفتم و... و... من... می‌دونی، شاید یه کمی... یه کمی هلاک شده‌م، اما... خدایا... یعنی... یعنی... خوبم. من...

شارون [همزمان] این جا.

وال ... فقط ... می دونی...

شارون از جا بلند می شود، چراغ ها را خاموش می کند.

شارون چرا این جا کنار من روی مبل نمی شینی؟

وال رو... رو مبل؟

شارون فقط برا یه دقیقه. آره. بیا این جا.

وال آه... آه... جدی؟

شارون آره.

پای وال به شینی بر کف اتاق می خورد و ناگهان می افتد روی میز پیشدستی.

وال آه، اووم... [پوزخند می زند] آه... آه... مبل.

مبل. بله، باشه.

شارون مبل. من فقط...

وال آه.

شارون ... من فقط می خواستم حواست کاملاً جمع باشه.

وال ... مبل عالیه. ... پس، پس...

شارون دست وال را می گیرد و...

وال [در ادامه]... آه، نه، من، من نیازی به بالش ندارم. من...

من راحتم. من...

شارون اگه من به یه کارگردان اعتماد کنم... که کارگردانیم

کنه... تو همه چی پیش اعتماد می کنم.

وال آه... راستش... بذار اینم بگم. منم اینو باور دارم، اما...

اما نه موقعی که کار می کنم، چون که، برا این که من

کارو با تفریح قاطی نمی کنم. چون، من، یعنی

می دونی، من، من، هنرمند متعهدی ام و... من یه

کاهن درمانگر فکر می کنم بهترین راه ساختن یه فیلم

خوب اینه که تا پایانِ کارِ فیلمبرداری ریاضت بکشم.
 برا این که، می دونی، ا... من، من، یعنی مالِ اینه که
 سینما رو ستایش می کنم. سینما یه... یه معشوقه ی
 حسوده، و... و... و پس من، می دونی، من... یعنی
 برا همینه که این جوری ام. ولی می تونیم... ما، ما... ما
 می تونیم تا پایانِ فیلمبرداری صبر کنیم و بعد... بعد...

وال بلند می شود و می ایستد و به سمتِ دیوار می رود تا دیوار برای رفتن کمکش کند.

شارون تو... تو چیکار داری می کنی؟

وال من؟ آه... آه... وقتی، وقتی من، وقتی من... وقتی
 من احساس کنم از نظرِ عاطفی به یه مسیری کشیده
 می شم، می دونی، بعضی آدم ها سیگار می کشن، منم
 دیوارو ناز می کنم. این یه... فقط یه عادتِ دیوونگیه...

شارون [همزمان] اوه... من، من، من کاملاً می فهمم. خیلی
 متأسفم. من، من، من نمی خواستم آشفته ت کنم. من،
 من، جداً نمی خواستم.

وال [همزمان] آه، نه، نه. آشفته نیستم. کاملاً می فهمم. این
 توی صحنه... توی صحنه اتفاق می افته.

شارون [همزمان] من فقط، می دونی، اگه من بازی... اگه من با
 یه کارگردانِ خوب کار کنم، مث تو، من... کاری نیس
 که براش نکنم.

وال آه، راستش، تو باید، تو باید یه صفحه ی کاملِ آگهی
 توی مجله بگیری و اینو اعلام کنی، چون اون وقت
 دیگه هیچ وقت بی کار نمی شی.

وال در طولِ دیوار به آهستگی راه می افتد و شارون به دنبال او.

وال [در ادامه] آ... ممکنه... ممکنه درو برام باز کنی، چون

که...

شارون [همزمان] اوه، آره.

وال در امتداد دیوار می‌رود و می‌کوشد به سمت در برود.

وال ... این تندتند نفس کشیدنم باعث شده عینکم بخار

کنه... و... و... من، من، من... من... [شارون در را باز

می‌کند] نزدیکم به در؟ [می‌خندد] آه... بله! خُب، ما

دوباره عین قبل با هم حرف می‌زنیم. متشکرم. [وال

وارد راهروی بین در صحنه می‌شود و داد می‌کشد] ال؟ ال؟

ال [با صدای بلند] این جام. این جا.

وال [فقط صدا، خارج از تصویر] این... آه...

ال [خارج از تصویر] من این جام.

شارون در را می‌بندد.

فرودگاه — روز — خارجی

الی از هواپیمای جت اختصاصی خارج می‌شود. از پلکان پایین می‌آید.

استودیو — روز — داخلی

بازیگر مرد چون این دفعه فرق می‌کنه.

بازیگر زن منظور... منظورت چیه؟

دستیاران و اعضای گروه فیلمبرداری هر سگویی مشغول به کارند. بازیگر مرد و زن صحنه‌ای را در طبقه‌ی میانی استودیو اجرا می‌کنند. وال و اعضای گروه کارگردانی در اطراف آن دو پراکنده‌اند.

بازیگر مرد این دفعه پدرمه.

بازیگر زن جانی! پدرت! تو نمی‌تونی پدرتو بگشی!

بازیگر مرد اونا می‌خوان که بمیره. من چه کار باید بکنم؟ من دارم

- کارمو انجام می‌دم!
- بازیگر زن [جیغ‌کشان] ولی اون پدرته!
- بازیگر مرد [همزمان با حرف او] تو جلوی خودتو بگیر! نوبتِ اونم رسیده، درست مثلِ هر کسِ دیگه‌ای!
- وال معرکه‌س. معرکه‌س. خُب، درست همون جاییه که باید باشه.
- ناظر فیلمنامه [همزمان با حرف‌های وال] نه، من فکر می‌کنم اگه دوربینو بذارین اون‌جا، جهت غلط می‌شه. تماشاچی فکر می‌کنه زنه داره به دیوار نگاه می‌کنه، نه به معشوقش.
- وال ... من جغرافیای صحنه رو می‌دونم. ...! ...! [رو به فیلمبردارِ چینی] چان، من درست می‌گم؟ دوربین همون جاییه که باید باشه؟
- مترجم حرف‌های وال را به چینی ترجمه می‌کند. فیلمبردار جوابی می‌دهد.
- مترجم [به وال] اون هیچ‌وقت نمی‌فهمه شما دارین چه غلطی می‌کنین قربان.
- وال ... باور کنین که می‌... می‌دونم... من می‌... اما، آ... می‌ذارم دوربین همون جایی که هست باشه.
- الی و آندره‌آ که در طبقه‌ی همکف استودیو اما در سمتِ دیگر ایستاده‌اند از پایین به صحنه نگاه می‌کنند.
- آندره‌آ اون نابغه‌س.
- الی آره.
- آندره‌آ سبکش. شکلی فیلمبرداریش. خیلی... غیرمتعارفه.
- الی جدّاً؟
- آندره‌آ زندگی‌کردن باهاش سخت بود؟
- درحالی‌که آن‌دو با هم صحبت می‌کنند، در پس‌زمینه وال را می‌بینیم که در طبقه‌ی دوم استودیوی سه طبقه با بازیگرها تمرین می‌کند.

الی گاهی.
 آندره آ شما به عنوانِ همسرِ دومِ خودتونو یه همسرِ جَوونِ
 شایسته می دونستین؟
 الی آندره آ، فکر نمی‌کنم این گزارشِ تو قرار باشه تو
 ستونِ شایعات چاپ بشه.
 آندره آ هوه، نه. فقط کنجکاو بودم شما دو نفر همدیگه رو
 چه جوری پیدا کرده‌ین.
 الی تو مراسمِ جوایزِ گلدن گلاب.
 آندره آ هاه.
 الی من با یه نفر دیگه اون جا بودم، بعد فکر کردم که
 چه قدر جذابه که... وقتی اون جایزه رو بُرد تشکر کرد
 و...

وال می‌آید جلو نا حرکتِ بازیگران را نشان دهد و ناگهان از ارتفاع سرنگون می‌شود
 روی پشته‌ای از چوب‌هایی که بر کفِ صحنه قرار دارند.

رختکن — روز — داخلی

وال یک کیسه‌ی یخ روی سرش گذاشته است.
 وال دفعه‌ی بعد سعی کن قبل از این که بیفتم بهم هشدار
 بدی.
 مترجم خُب، داشتم پِهتون می‌گفتم، اما روزنامه‌نگاره اون
 اطراف بود و...

الی وارد رختکن می‌شود.

الی هی، خُب، حالت خوبه؟ چیزی... شد؟
 وال چیزی نیس. فقط یه جمجمه‌ی شکسته.
 الی وای، گوش کن، می‌خوای بریم یه چیزی بریزیم تو

شکم؟

وال نمی‌تونم. قراره ال رو ببینم. یه کار... یه کار خیلی مهم... یه قرارِ کاریِ مهم دارم.

الی [همزمان با حرفِ او: آره، اما بهت گفته بودم که می‌خوام یه وقتی یه گوشه‌ای بشینیم و یه خرده راجع به یه مسائلی با هم صحبت کنیم و...]

وال [همزمان با حرفِ الی] راستش من، من... آسون نیس. من، من، من کلی، من کلی قرار... ملاقات و کارای مهم دارم.

الی [همزمان با حرفِ وال] خيله حُب، باشه... یه ملاقات با یه نوشیدنی بعدش چه‌طوره، باشه؟

وال [بینه صاف می‌کند] من، من، من نمی‌تونم... شاید... شاید بعد از فیلمبرداری. آ... آ... من، من، من نمی‌تونم... می‌دونم، خیلی برام سخته.

الی [رو به مترجم] هی، ممکنه که شما... خیلی معذرت می‌خوام، ممکنه یه دقیقه با ایشون... تنها باشم؟ متشکرم... خیلی — [مترجم از اتاق می‌رود بیرون] باشه، از وقتی که اومده‌م از من فرار می‌کنی. چرا؟

وال [همزمان با حرفِ الی] چه‌طور... چه‌طور از تو فرار می‌کنم؟ می‌تونم فیلمای گرفته‌شده رو ببینی. من... البته مقداریشو دیده‌ی، و هیچ نظری نداشتی.

الی راستش، می‌دونم، یعنی، من که کارگردان نیستم. یعنی، من، یعنی حُب، شخصاً... یه خورده سخت بود که ازشون سر دربیارم و...

وال آه، حُب...

الی من، اما، می‌دونم، حدس می‌زنم که وقتی سرهم

بشن و تدوین بشن، خُب تو هم که می‌دونی چی
می‌خواهی و...

وال [همزمان] معرکه می‌شن. فیلمای خوب... من
دوست‌شون دارم.

الی خيله خُب، پس چرا از من پرهیز می‌کنی؟

وال نه، پرهیز نمی‌کنم. تو رو خدا نگو. من، من، می‌دونی،
گرفتارم. می‌دونی، ذهنم خیلی شلوغه.

الی شلوغی ذهنت مالِ حلقه‌س؟

وال حلقه؟ حلقه؟

الی خُب آره، یعنی، تظاهر نکن که ندیدیش. می‌دونم که
مسئله‌ی هال و من هنوز تو ذهنت هست.

وال آه، نه، نه، من... هی، حلقه‌ت... قشنگه. من، من،
من... از شکلش خوشم می‌آد، و فکر می‌کنم حتماً
خیلی هم گروونه، خُب تا اون‌جا که هال رو
می‌شناسم، معرکه‌س.

الی [همزمان با حرف وال] من که هنوز دستم نکرده‌میش.

وال می‌دونم که دستت نکرده‌ی...

الی می‌دونی، چون...

وال آ... اما وقتی اونو به انگشتت کنی... می‌دونم، می‌دونم
که هنوز به انگشتت نکرده‌ی، یعنی، چی، یعنی تو
فکر کردی که من فکر کردم حلقه به انگشتت؟

الی ... فکر کردم شاید این قضیه علتِ این رفتارِ عجیب
باشه، می‌دونی. یعنی منظورم اینه... یعنی... خُب، تو
جداً...

وال [همزمان با حرف او] رفتارِ من خوبه. من... می‌دونی، بس
کن... همه دارن رفتارِ منو تفسیر می‌کنن. هی، یادت

باشه وقتی... وقتی ما ازدواج کرده بودیم... و... وقت
نداشتیم که حتا بریم به حلقه بگیریم و... مجبور
شدم برم تو مغازه و بخرمش و... اونم تو اون مغازه‌ی
خرت و پرتای عجیب و غریب. خریدمش و... اون
حلقه‌ای که عین آبدزدک آب می‌پاشید.

الی به خودش در آینه نگاه می‌کند. سپس لوله‌ی مائیکی از روی میز رختکن برمی‌دارد
و به لبانش می‌مالد.

الی آره، خُب، زیاد انتظار نداشتم ازدواجِ ما به شوخی
کارِ خدا بدل بشه.

وال خُب، اما کلی وقت تو همین زندگی موندی.

الی هی، گندی و بی‌حرکی دلیلِ دوامِ دوسومِ ازدواج‌ها
توی امریکاست.

وال آره، اما... یک‌سومِ دیگه‌ش عشقه.

الی می‌دونی، فکر می‌کنم باید بچسیم به بحثِ درباره‌ی...
فیلمبرداریِ دو سه هفته‌ی آینده و مسائلِ بعد از
تولید. کلی مسئله...

ال وارد اتاق می‌شود. پوشه‌ای در دست دارد. کنارِ وال می‌ایستد که طبعاً نمی‌تواند. ال را
ببیند.

وال من هیچ حرفی برا گفتن ندارم. منتظرِ ال هستم. ال.
این آدم که همیشه دیر می‌کنه. همیشه‌ی خدا دیر
می‌آد.

ال [همزمان] ناهارا! ناهارا! [می‌خندد.]

وال [همزمان] ... اون ایسن جاس! اون ایسن جاس. ال
این جاس.

ال عصبی به الی لبخند می‌زند.

ال وال خیلی بانمکه. خیلی عصبیه. [پوزخند می‌زند].
 وال [همزمان و با خنده] من، من، من، آره، داشتیم باهاش سرِ
 دیر اومدنانش شوخی می‌کردم...
 ال دیر.
 وال اما اون... معرکه‌س. معرکه‌س. عاشقِش.

استودیو — روز — داخلی

فیلمبردار به زبانِ چینی غرغر می‌کند.

وال آ... چی... چی... مشکلش چیه؟
 مترجم [همزمان] داره منو اخراج می‌کنه.
 وال داره اخراجت می‌کنه؟ چی چی؟
 مترجم [همزمان] می‌گه دیگه نمی‌تونه با من کار کنه می‌خواد
 یکی دیگه رو پیدا کنه.
 وال من، من، من نمی‌فهمم. مشکل چیه؟
 مترجم فکر می‌کنه یه چیزایی تو ترجمه‌ی من فراموش می‌شه
 یا گفته نمی‌شه و کارش داره غیرمنطقی می‌شه.
 وال خُب... بپش بگو من فیلمای گرفته‌شده رو خیلی
 دوس دارم.

مترجم حرف وال را برای فیلمبردار به چینی ترجمه می‌کند. فیلمبردار هم با عصبانیت به چینی جواب می‌دهد.

وال صبر کن. من یه فکرِ معرکه دارم. آ... چه‌طوره...
 چه‌طوره فیلمبردارو اخراج کنیم و مترجمو نگه
 داریم؟
 الی هی، صبر کن، صبر کن، یه دقیقه دست نگه‌دار، وال.
 باشه؟

اِد اُون دیوونه‌س.
 الی آره، حق با اِده، و، و اوضاع همون‌طوری می‌شه که
 اُون می‌خواد. بهش بگو...
 وال [همزمان با حرف ائی] من نمی‌تونم مترجمو اخراج کنم.
 اِد چرا نمی‌تونی؟
 الی [همزمان] چرا نمی‌تونی؟
 وال چون نمی‌تونم!
 فیلمبردار همچنان به چینی غرغر می‌کند.

استودیو / پیاده‌روی محوطه‌ی استودیو — روز — خارجی

مترجم در پیاده‌رو به سمت یک سواری می‌رود که کنار پیاده‌رو پارک شده. چند نفری
 در پیاده‌رو راه می‌روند. مترجم در را باز می‌کند و ال از سواری بیرون می‌آید.

ال آه، چینگ.
 مترجم اسم من چونه.
 ال چو. چو. گوش کن، قراره کیو جای تو بیاریم؟
 مترجم خُب، هیچ فکری درباره‌ی مترجم جدید ندارن که
 کی قراره باشه، یا چه قدر طول می‌کشه که بشه یکیو
 پیدا کرد.
 ال تو راه داشتم فکر می‌کردم مسئول تغذیه چه‌طوره؟
 مترجم هاه، نه، آخه دلیلی نداره اُون همیشه بیاد سر صحنه و
 دائم حاضر بشه. در ضمن گفتی باید کسی باشه که
 اگه قضیه لو رفت کارشو تو این حرفه از دست نده.
 ال اگه! اگه! گفتم اگه.
 مترجم [همزمان با حرف او] واقعاً کسی نیس.
 ال می‌دوننی...

مترجم [قطع می‌کند] من واسه این قرار و مدار آدم مناسبی بودم.
 ال می‌دونی، می‌دونی، الی، الی... الی قراره همه‌ش همین
 دور و بر باشه، می‌دونی، تا آخر... و من... و الی... و
 وال... الی حتماً بو می‌یره. [با الگشتن اشاره می‌کند] یه
 دقیقه صبر کن.

ال با عجله به سمت درِ استودیو می‌رود.

استودیو — روز — داخلی

ال به دنبالی الی می‌رود. یک کارگر فنی در اتاق است.

ال [به الی] من... من برا یه صحبت یه دقیقه‌ای واجب
 کارت دارم. اناخر را می‌بیند! آه!
 کارگر معذرت می‌خوام. متشکرم.
 ال چیزی نیست.

کارگر با یک پروژکتور از کنار ال می‌گذرد و خارج می‌شود. ال به سمت الی برمی‌گردد و
 دستش را می‌گذارد دورِ شانه‌ی الی.

الی خُب آره، ال، گوش کن، اگه موضوع درباره‌ی حضورِ
 تو توی صحنه است، می‌دونی، حنا اگه گالا کسی هم
 استثنا بذاره، هردوتای بازیگرا، اونا اجازه نمی‌دن،
 پس...

ال نه، آ... بیا این جا. آ... آ... آ... بشین، بشین. بشین لطفاً.
 الی چرا؟

ال خُب، به کمکت احتیاج دارم.

الی باشه. حتماً. برات چیکار می‌تونم بکنم؟

ال راستش... می‌دونی، تو هم می‌دونی که این واسه وال
 آخرِ خطه، اگه تو این فیلم نَبَره، درسته؟

- الی درست.
- ال آره.
- الی اون حتماً با چشمای بسته می‌تونه کارو جمع و جور کنه.
- ال آره، درست. آ... اما... اگه، اگه به هر دلیلی، اون، اون خراب کنه، تو که می‌دونی، این آخرین امید اون برای ادامه‌ی کارشه... همه امیدها به باد می‌ره.
- الی گوش کن ال، من، من، من می‌خوام، من می‌خوام خیالتو راحت کنم.
- ال تُخب.
- الی یعنی، وقتی فیلمای گرفته شده رو دیدم و اون جووری نبود — [نفس تازه می‌کند] که من انتظار داشتم، می‌دونی، یعنی، من مطمئنم که اون حتماً به دیدگاؤ خاص داره. نگران نباش.
- ال آ، ببین. اگه، اگه، اگه، اووم... که به مشکلی پیش بیاد، به مشکلی که اون احتیاج به یه کم حمایت داشته باشه، یه کم حمایت از پشتِ صحنه، فقط برا این چند هفته‌ی باقی‌مونده، تو حتماً، تو حتماً، تو حتماً، تو حتماً...
- الی مطمئناً. آره. باشه. حالا تازه کم کم دارم عینِ وال واکسمن می‌لرزم. چیه، چه خبره؟
- ال آ... ممکنه... ممکنه... می‌تونم بهت اطمینان داشته باشم؟
- الی آره.
- ال نه، یعنی، یعنی، یعنی منظوره «ینه که، جداً اطمینان. یعنی...!...

- الی چیه ال؟
- ال تُحِب، این، این... یعنی چیزی نیست که قابل
رفع و رجوع نباشه. ا... اون فقط... ا... اون کوره. [عصبی
می‌خندد.]
- الی نمی‌خواهی جدی باشی؟ چون باید بهت بگم ما
همین حالا از برنامه عقیم. می‌دونی، همه چیز
دیوانه‌کننده‌س. فیلمبردار قاطی کرده و منم حس
شوخی طبعیمو از دست داده‌م. چون کارا داره جنون میز
می‌شه. تو... انگار... یه جورایی...
- ال آره، آه، نه، نه، نه. اون کوره. اون، اون... اون نمی‌تونه،
اون اصلاً نمی‌تونه بیینه. ولی، ولی نترس. تومور،
تومور، تومور، تومور نیست، تومور نیست. بیماری
عصب بینایی هم نیست. دائمی هم نیست. فقط
یه جورایی... یه جورایی...
- الی [قطع می‌کند] چیه؟
- ال یه ناراحتی روحی روانیه.
- الی رو صندلی می‌نشیند و نابینا سر تکان می‌دهد.
- الی یا خدا.
- ال [همزمان] این، این، این، این... آه، نه، این یه عارضه‌ی
روان‌تنیه. گاهی پیش می‌آد. آدما گاهی فلج می‌شن یا
مثلاً نمی‌تونن صحبت کنن، به خاطر یه ضربه.
- الی برمی‌خیزد.
- الی [همزمان] هاه، نه، اتفاق نمی‌افته. این اتفاق نمی‌افته،
ال؟
- ال گوش کن... اون همین حالا سر صحنه‌س و داره بازی

درمی آره، اما اون به یکی احتیاج داره که تا تموم شدن بقیه ی فیلم بهش کمک کنه.

الی تا تموم شدن بقیه ی فیلم؟

ال آره، آره، آره.

الی چی داری می گی؟ از کی تا حالا این طوریه؟

ال [نفسی بیرون می دهد، عصبی] از روز اول.

الی در صندلی فرو می: د و ناباور صورتش را با دستانت می: برد.

الی [نفس زنان] هوه...

ال تو... ببین. ا... چه... این چنینه، مترجم چنینه رو

می شناسی؟ تُخب، اون... اون تا حالا مأمور مخفی

بوده. اما حالا اون... اون رفته و ما یکو لازم داریم که

اون بتونه بهش اعتماد کنه. که کنارش بایسته و به نظر

مظنون و مشکوک نیاد.

الی به لحظه صبر کن. یعنی داری می گی که اون از اول

فیلم تا این لحظه همه چی رو کور کارگردانی کرده؟

ال شش شش... [آرام] هیچ کس هیچ چی نفهمیده، یعنی،

اون نمی خواد کُل زندگی هنریش برای همیشه نابود

بشه، برا خاطر... یه فاجعه ی دیگه دربارهی مشکلات

کاریش. هیشکی نمی دونه. هیشکی، فقط به کمک اون

مترجمه و به کمک من.

الی دوباره بلند می شود و می ایستد.

الی تُخب... و هیچ کس نباید بفهمه. یعنی، جدی می گم

ال، هیچ کس. نه — [نفسی بند می کشد] نه، هیچ کس.

هیچ کس، هیچ کس توی گروه، نه حتا راننده ها، یا

بازیگرا.

- ال نه.
- الی [همزمان] نه، نه، نه، نه هیچ کس توی کمپانی گالاکسی.
نه...
- ال |ببخند زنان| آره، من... من می‌دونستم که تو این مشکلو
درک می‌کنی.
- الی وای، خدای من، یه کاری کن که این تاریخ نوزدهم
ژوئن تا ابدیت تو جهنم بمونه.
- ال یعنی، این... این تاریخ ازدواجت با واله؟
- الی نه، روزیه که وال دنیا اومده.
- ال آه... حالا عصبانی نشو. قاطی نکن.
- الی هوه!
- ال خواهش می‌کنم.
- الی هاه، حالا می‌فهمم اون چرا از من دوری می‌کرد و
این قدر عجیب و غریب بود.
- ال نمی‌خواست کسی بفهمه.
- الی [همزمان] اون آدم خودویرانگر... اون... هوه... کوری
روانی! اون آدم روانی، بیمار خیالی. بذار با همه‌ی
احترامم به اون بگم که... حتماً نمی‌تونم...
- ال [همزمان] تو، تو... تو... تو... تو... یه دقیقه صبر کن... تو
این کارو کردی... تو کلی برنامه‌ریزی کردی تا اون
این کارو به دست بیاره.
- الی هیشکی نباید اینو بفهمه.
- ال [همزمان] می‌فهمم، ولی کاری که تو باید بکنی... اینه
که باید برا این چند هفته‌ی باقی‌مونده چشم اون
باشی.

اتاق نشیمن آپارتمانِ وال — شب — داخلی

الی با عصبانیت از محوطه‌ی ورودی منزل وارد می‌شود اما وال همان‌جا کنار در می‌ایستد.

الی تو بزرگ شده‌ی! علایمِ عصبیِ غیرممکن دیگه بشه!
می‌دونی چیه؟ منم باید می‌دادم سرمو آزمایش کنن.

الی چراغ‌ها را روشن می‌کند، سپس بازوی وال را می‌گیرد و کمکش می‌کند تا وارد محوطه‌ی جلوی ورودی آپارتمان شوند.

وال الی، اولش فکر می‌کردم تو مورِ مغزی دارم. محضِ رضای خدا، الی، مهربون باش.

الی آدم نمی‌تونه تو مورِ مغزی بگیره حتا اگه سعی کنه. تو دیگه به اندازه‌ی کافی بزرگ شده‌ی. برو جلو!

وال از من می‌خوای چیکار کنم؟ اگه این فیلمه شکست بخوره، من، من تا ته رفته‌م.

الی که هال بفهمه...

وال هال نمی‌فهمه. ما خودمون تو فشارِ خودمون هستیم.

الی خُب حالا، واقعاً چی باعث می‌شه تو کور باشی؟
یعنی منظورم اینه که... کی می‌خواد تموم بشه؟

الی به وال کمک می‌کند تا وارد اتاق نشیمن بشوند.

الی [در ادامه] با روانکاوت صحبت کرده‌ی؟ روانکاوت چی؟ می‌دونه؟ روانکاوت چی گفت؟ بشین.

الی وال را به‌زور روی مبل می‌نشاند.

وال اون... اون، اون هیچ توضیحی نداره.

الی نه، لعنت!

وال اون... اون اصلاً نمی‌فهمه.

الی خُب، معرکه‌س. این... خُب... حالا می‌خوای چیکار

کنی؟ کجا داری... یعنی می‌خواهی فیلمو با کوری
تدوین کنی؟ با همین کوری روش موسیقی بذاری؟
کور راه بیفتی بری تو نمایش افتتاحیه؟ جای شکرش
باقیه که اقلأ نقدها رو نمی‌تونی بخونی.

والی، اگه این کوری نره چیکار کنم؟ اگه کور بمونم
چیکار کنم؟

الی من چه می‌دونم! من تو کالیفرنیا، کنار استخرم. تو
هم لابد باید بریل یاد بگیری، یه سگ بگیری و تو
مترو کار کنی.

وال [همزمان با حریف الی] خدا، تو نمی‌خواهی منو تو
رختخواب بخوابونی؟

الی تو رو تو رختخواب بخوابونم؟ من...
وال خُب آخه من خودم نمی‌تونم. همیشه ال منو تو
رختخواب می‌خوابونه.

الی وای، خدا. وال، این پروژۀ تَهش به فاجعه می‌رسه؟
وال آروم. من می‌تونم اداره‌ش کنم. تورو خدا، بتهوون هم
وقتی سمفونی‌هاشو می‌نوشت کر بود.

الی یک قوطی کنسرو حبوبات از یخچال بیرون می‌آورد. سر تکان می‌دهد.

الی تو خودتو با بتهوون مقایسه می‌کنی؟
وال هِی، نگاه کن، بهتر نیس وارد بحث موسیقی نشیم؟
الی من فقط نمی‌فهمم چه‌طور ممکنه این‌کارو بکنی و
اصلاً به فکر هیچ‌کس دیگه نباشی. اینه، موضوع اینه.
منظورم اینه که بعد از همه‌ی این حرفا، این فیلم منه،
می‌دونی؟ هر کس دیگه بود با چنگ و دندون پاش
وامی سَاد.

وال تورو خدا یه فرصت بهم بده. محض رضای خدا، تو فیلم همه دارن پولِ عالی می گیرن. می دونی، تو قراره با یه میلیاردِر ازدواج کنی. من تنها کسی‌ام که اگه کارها گره بخوره جام ته توالته.

الی خنده داره، فقط فکر نمی‌کنم هال هم قضیه رو همین شکلی ببینه.

وال قرار نیست هال بفهمه، می دونی؟ مگه این که تو بهش بگی... می دونی، توی صحبت‌های موقع خواب و ز این حرفا. البته شماها که ز این صحبت‌های موقع خواب ندارین. هال هم لابد وظایف زناشویشو موقعی انجام می‌ده که داره با تلفن همراه صحبت می‌کنه.

الی باشه. می دونی چیه؟ تو حالت خوبه. فردا می‌بینمت.

وال [همزمان با حرف الی] هی، الی... الی نرو. الی، تورو خدا منو، نمی‌تونن این جور ی و لم کنی بری. می دونی، ال هیچ وقت این جور ی و لم نمی‌کنه بره.

الی آره، خُب، اون کارگزارته. کارِ کارکزارم که هیچ محدودیتی نداره.

وال الی، بیا.

انی درحالی که قصد رفتن دارد در سرسرای ورودی مکث می‌کند و به دیوِ تکیه می‌دهد، سپس به عقب برمی‌گردد و به وال خیره می‌شود.

آپارتمان وال / اتاق خواب — شب — داخلی

الی در قفسه‌ی لباس را می‌بندد و سپس پیراهنِ وال را به پشتی صندلی آویزان می‌کند.

وال تو قبلاً با من خیلی مادرانه رفتار می‌کردی.

الی تو هم بچه بودی. بهش احتیاج داشتی.

وال با لباسی زیر روی تخت نشسته است. الی به تخت تکیه داده، جعبه‌ی قرصی از میز کنار تخت برمی‌دارد.

وال البته خُب نه همیشه... باید بگم...

الی من یه دختر شهرستانی بودم — [روی تخت می‌نشیند] و تو هم تو همه‌چی افراطی بودی.

وال پس چه‌طور شد که من افراطی تند افتادم به این فلاکتِ آدمِ مزاحم؟

الی خُب، چی شد که من افتادم تو این بلبشوی این‌طوری؟

وال هیی، تو... نیس... این اولین‌باری نیس که ما تو گرفتاری افتاده‌یم.

الی هاه... [آه می‌کشد].

وال [همزمان] ما، ما، ما قبلاً هم... تو چندتا موقعیتِ این‌جور بختک‌وار گیر کرده بودیم.

الی نه، نه مثِ این.

وال آره، ولی من، من یادم می‌آد. ما... اون‌جا... می‌دونم، همه‌ش نبود... می‌دونم... ما قبلاً هم با هم توی... موقعیت‌هایی گیر کرده بودیم. تو این هیچ‌شکی نیس.

الی منظورت مثلاً از دست دادنِ ماشین‌مون تو یه بازی گُهِه؟

وال مطلقاً. اون که فاجعه بود. همون‌موقع هم بهت گفتم که هیچ‌وقت به مردی که سیلشو چرب می‌کنه اعتماد نکن. اما تو گوش نکردی. می‌دونم... برای ما خفّت‌بار بود.

الی یادت می‌آد... تمام شب تو پاریس به موسیقی جاز گوش کردیم و آخرش چه‌جوری کارمون به زندان کشید؟

وال هی، تا همین حالا هم بالاخره نفهمیدم تو چه‌طوری ما رو انداختی زندون. این تنها بار تو همه‌ی زندگی من بود.

الی چه‌طور من...؟ صبر کن... نه، تا اون‌جا که من یادم می‌آد واسه‌خاطر تو بود و اون تماشا کردن ویتترین مغازه‌ها. من هیچ‌چی نداشتم که...

وال [همزمان] چون تو یه مرتبه کرواسان شکلاتی هوس کردی و من کیف بغلیمو تو هتل جا گذاشته بودم. می‌دونی. تو تمام مدت همه‌چیو فقط می‌خواستی.

الی نه، به‌خاطر زبون تو سر دستور دادن بود. هیچ‌وقت از زبون دوستانه برای حرف‌زدن با پلیس استفاده نکن.

وال خنده‌داره، چون آرزوی... دست‌نیافتنی من تو زندگی این بود که با تو تو پاریس زندگی کنم.

الی می‌دونی، من... منم دلم می‌خواست و... تو... تو همیشه عصبانی می‌شدی.

وال [آه می‌کشد] اووه... خنده‌داره، اما چه‌قدر دور به‌نظر می‌رسه. انگار سال‌ها پیش بود. جالبه، چه‌قدر همه‌چی عوض می‌شه، مگه نه؟

الی آره، معلومه. اون‌روزا تموم شد. ببین، فردا می‌بینمت. کارگزارت فردا می‌آد که ببردت حموم.

الی برمی‌خیزد و از قاب تصویر خارج می‌شود. وال در رختخواب تنها می‌ماند. متفکر.

خیابان‌های نیویورک — روز — خارجی

دوربین از بالای یک صحنه‌ی آماده‌شده با تزئینات و شکل و شمایل یک خیابان سال‌های دهه‌ی ۱۹۴۰ به پایین حرکت می‌کند. صحنه در یکی از خیابان‌های نیویورک برپا شده. چند انومبیل قدیمی در گوشه و کنار پارک شده‌اند و اعضای گروه فنی در اطراف صحنه مشغول به کارند.

آندره‌آ [صدای گفتار متن روی صحنه] در آخرین دو هفته‌ی تولید فیلم هستیم. همسر سابقِ وال واکسمن که در زمان آغاز فیلمبرداری حاضر نبود حالا کاملاً درگیر تولید فیلم است. به نظر می‌رسد وال اکنون بیش از حد به او اتکا می‌کند. آن‌ها دائم در حال مشاوره با یکدیگرند.

الی شاندهای وال را می‌گیرد و چهره‌ی او را به سمت صحنه برمی‌گرداند.

آندره‌آ [صدای گفتار متن روی صحنه] آن‌ها هر روز با هم ناهار می‌خورند و به گمان من درباره‌ی کار با هم بحث می‌کنند. او تنها کسی است، جدا از فیلمبردار و مترجم جدید، که وال اجازه داده است فیلم‌های گرفته‌شده را هر روز ببیند.

استودیو / راهرو — روز — داخلی

اد کنار در ورودی تالار نمایش فیلم‌ها ایستاده و صفحات آگهی یک نشریه را توری می‌کند. در باز می‌شود. فیلمبردار از اتاق نمایش خارج می‌شود، مشوش و درگیر است، مثلاً همیشه، همراه با مترجم جدیدش. سپس الی به وال کمک می‌کند تا از اتاق نمایش خارج شود. فیلمبردار و مترجم می‌روند.

اد تصویرا چه‌طور بود؟

الی [کیچ] جداً معرکه. جداً معرکه.

اد عالی، عالی.

استودیو — روز — خارجی

استودیوی ساخته شده در کنار یک خیابان.

الی [صدا از دور، بی آن که دیده شود] نه، همه چی خوبه. فیلمای گرفته شده همه عالیه...

استودیو — روز — داخلی

الی در صحنه است و تعدادی از کارکنان فنی در اطرافش.

الی [با تلفن همراه]... و... آ... گمونم طبق برنامه پیش می ریم، می دونی؟

دفتر هال / لس آنجلس — روز — داخلی

هال کنار میز کارش ایستاده.

هال [با تلفن] خُب، باید بگم شک داشتم، اما، آ، تو ثابت کردی که اشتباه می کردم. یعنی، شاید اون آدم تازه ای شده.

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

الی [با تلفن همراه؛ وسط حرف هال] معرکه س. جدی می گم. همه چی مرتبه.

دفتر هال / لس آنجلس — روز — داخلی

هال [با تلفن] در ضمن، من برا چند روز آخر می رسم. چندتا کار دارم.

استودیو / نیویورک — روز — داخلی

الی [با تلفن همراه، متعجب] آه، آه...

دفترِ هال / لس آنجلس — روز — داخلی

هال [با تلفن] می‌خواهم جشنِ پایانِ کارو بگیرم، و یه، قراره
یه مهمونیِ افتخاری برام بدن، و، و شاید من و وال
هم یه صحبتِ خصوصی با هم بکنیم، درباره‌ی...
مراحلِ بعد از فیلمبرداری، آ... تدوین و... یه جورِ
فیلم‌مونو سرهم کنیم تا همه‌ی این شایعاتی که
می‌گن ما نمی‌تونیم با هم کار کنیم باطل شه. آره،
درسته. باشه. خوبه. مراقب باش. دیگه نمی‌تونم
دوریتو تحمل کنم.

هال گوشیِ تلفن را می‌گذارد. مدیر تولید ۱ گالاکی واردِ دفتر می‌شود.

مدیر تولید ۱ آ، یه مسئله‌ی فوریِ اتحادیه‌ای، هال. آ... آیا یه آدمِ
اسم و رسم‌دار می‌تونه با یه شخصِ زیرِ صفر ازدواج
کنه؟

هال خُب این قانونیه.

مدیر دفتر را ترک می‌کند.

استودیو — روز — داخلی

صحنه‌ی فیلمبرداری. وال روی یک تخت، غوطه‌ور در تفکراتش، نشسته است. آندره‌آ
وارد می‌شود و کنارش می‌نشیند.

وال [فکر می‌کند الی کنارش نشسته] باید کابوسمو بهت بگم.
من، من... دیشب خواب دیدم که هال... همه‌چیزو
فهمیده. که، که... که اون یه جورِ... فهمیده... که
من، من... کورم.

در ابتدا، آندره‌آ، گیج و مبهوت به اطراف نگاه می‌کند. سپس دوباره به وال نگاه می‌کند،
با تعجب و هیجان.

وال [در ادامه]... و این که من از اُولشم کور بوده‌م و —
[نفسی بلند می‌کشد] فیلمو با کمکِ مترجم و بعد با کمکِ
تو کارگردانی کرده‌م و... و من، من، من... و توی
خواب، من، من با ترس و لرز حرف می‌زدم و... و
ازش پرسیدم که، که چه قدر طول می‌کشد و اون گفت
تا قیامت. و، و، و هال... عصبانی شد، هم از من و...
هم از تو به خاطرِ کمک به من و من... می‌دونی،
من... من، خُب، خیلی... وحشتناک بود. من، من فقط
جیغ می‌زدم و، و... می‌دونی، خدا...

آندره آ دستانش را جلوی چشم‌های وال تکان می‌دهد و ناگهان همه چیز را کشف
می‌کند. بعد به آرامی از جا برمی‌خیزد و به سمتِ دیگرِ صحنه می‌رود.

وال [در ادامه]... من... می‌دونی، من، من، دیشب خوب
نخوابیدم... اه، نمی‌دونم چه قدر طول کشید. این
نگرانی وحشتناکه.

سرسرای آپارتمانِ وال — شب — داخلی

الی در را باز می‌کند و وارد سرسرای آپارتمان می‌شود.

الی خيله خُب.

وال متشکرم که منو آوردی.

الی بازوی وال را می‌گیرد و او را به داخلِ آپارتمان هدایت می‌کند.

وال [در ادامه] ال قراره بیاد، می‌دونی. الانه که برسه.

الی مطمئنی که حالت خوب می‌شه؟ یعنی، من می‌تونم...

وال [همزمان با حرفِ الی] من، من خوبم. من... ما امروز

چندتا تلفن داشتیم.

الی گوش کن، باید به چیزی بهت بگم. من خیلی نگرانم

که هال بفهمه. این...

وال [همزمان] خُب، من که امروز کابوسِ دیشبمو بهت
گفتم.

الی به وال کمک می‌کند تا از پله بالا برود.

الی نه، نگفتی. چی...

وال [همزمان] چرا، من، من بهت گفتم. یادت نمی‌آد؟

الی نه، نگفتی. خوابت چی بود؟ وای!

وال بر پله‌ی آخری سکندری می‌خورد. الی پشتِ سرِ او می‌ایستد.

وال بهت گفتم، بهت گفتم. با همه‌ی جزئیات. گفتم،
یادت نمی‌آد...؟

الی [همزمان] من... نگفتی. هیچ‌چی به من نگفتی. چی
داری...

وال من، من... خُب، بوی تو اومد. من... بو... به تو
گفتم...

الی [همزمان] بوی من اومد؟ راجع به چی حرف می‌زنی؟

وال من... من... من خوابمو برات... نه؟ ... من، من، بهت
گفتم. نگفتم؟ نگفتم؟ گفتم؟

الی گفتی؟... نه. نگفتی. چی... گفتی؟ نه.

وال [همزمان] نمی‌دونم. گفتم؟ من... !...

الی [همزمان] نه، به من نگفتی. داری درباره‌ی چی صحبت
می‌کنی؟

وال آ، خُب، من داشتم همه‌ی کابوسمو با جزئیات
تعریف می‌کردم.

الی [که نازه جریان را می‌فهمد] آه، یا خدا! آه، یا خدا، وال!

وال [همزمان] من کابوسمو گفتم.

الی [همزمان] نه. اون، اون، اون روزنامه‌نگاره، آندره آ فورد،
عطر من و اون یکیه. تو، تو حتماً...؟ [الی با دست‌هایش
صورتش را می‌پوشاند] وای، خدا.

وال [همزمان] چی... چی... چی داری می‌گی؟ من به اون
گفتم؟

الی گفتی؟

وال گفتم؟

الی من... وای!

وال م... نمی‌دونم. یعنی به اون گفتم؟

الی [همزمان] آه، خدایا، وال. یعنی، اگه به اون گفته باشی،
خودشه. ما دیگه... اون، خودش. ما دیگه...

تغّه‌ای به در می‌خورد و سپس زنگ در آپارتمان به صدا درمی‌آید.

الی [در ادامه، آهی می‌کشد] وای، خدای من.

الی به سمت در اصلی آپارتمان می‌رود و باز می‌کند. لوری ظاهر می‌شود.

الی لوری.

لوری الی.

لوری وارد آپارتمان می‌شود، چند کیف و بسته در دست دارد.

الی [دو به وال با صدای بلند] لوری... لوریه... وال؟ لوری...
لوریه.

لوری [همزمان: با هیجان نیشخند می‌زند] سلام وال.

وال لوری؟ تویی؟

الی [همزمان] آره.

وال آه، من... آره، آه. انگار لوریه. من آ... یعنی تو... تو
غیرمنتظره... بالاخره اومدی... یه هفته زودتر.

لوری [همزمان] آره، من... من خسته شدم. اما، خُب، آره،

تقریباً برای نقشم آماده‌م. [خوشحال] خیلی هیجان‌زده‌م.

وال [همزمان] بله، ولی، ولی، ولی، ولی این خیلی غیرمنتظره‌س. چی...

لوری [قطع می‌کند] آره، تلفن نکردم چون که خیلی سرم شلوغ بود. خدای من، ببین با آدم چیکار می‌کنن. ولی، ولی به سن نگاه کن. معرکه شده‌م، مگه نه؟ نگاه کن! نگاه کن، خیلی سخت بود.

لوری پیراهنش را بالا می‌زند و شکمش را به الی و وال نشان می‌دهد.

الی [همزمان] آره، آره... [لوری با مشت به شکمش می‌زند] هوه...!

لوری [همزمان: به الی] می‌خوای تو هم یه مشت بزنی؟

الی آره، یعنی، نه. معرکه‌س. یعنی، خُب، بعداً.

کیف و بسته‌های لوری هنوز بیرون‌اند.

لوری [به وال] وال، ممکنه تو آوردن اثاث کمکم کنی، لطفاً؟

وال چمدون... چمدون... چمدونا؟

الی اوه، ایناهاش.

لوری آره، همون.... [الی یک چمدان را برمی‌دارد] اوه، نه! نه! وال،

اوه، بیا. تو که نمی‌داری تهیه‌کننده‌ت چمدونامو برام بیاره؟

الی [همزمان] نه، چیزی نیست. [با صدای آرام به وال] یادم رفته

بود که اینم هست. خدای من — [نفسی بیرون می‌دهد] باشه.

لوری دوتا از بسته‌ها را خودش برمی‌دارد و آنها را به داخلی آپارتمان می‌آورد.

وال تو، تو، نه، تو... تو نمی‌تونی این‌جا بمونی لوری!

لوری چی؟

- وال نه، نه! تو نمی تونی این جا بمونی. چون من و الی دوباره با همیم.
- لوری و الی [با هم همزمان] چی؟!
- وال بله. ما، ما... ما با همیم. ما... ما، می دونی، ما یه خورده فکر کردیم و بعدش ما... ما احساس کردیم که آ... می دونی، خُب، قبلاً اشتباه می کردیم و بعدش ما... لوری برمی گردد و به الی خیره می شود. الی عصبانی و سر به زیر به پایین نگاه می کند.
- الی [حرف وال را قطع می کند] وال.
- وال [بی آن که به لوری نگاه کند] ما... نه، نه، نمی تونم به اون دروغ بگم. ... الی. می دونی، منصفانه نیس. و اونم نمی تونه با ما دوتا باشه. ... سه نفره زیاده، شلوغه. ما...
- لوری [همزمان] من لآلم.
- وال من، من، ... من متأسفم. من، من، من... می دونی، کارِ دله دیگه، خیلی قابل پیش بینی نیس. دلِ آدم مَث — [سینه صاف می کند] کبد یا طحال یا هر جای دیگه ش که نیس، کجا...
- لوری [قطع می کند] هنوز تو فیلم هستم؟
- الی تو هستی. تو... خُب حتماً، حتماً.
- وال [همزمان] حتماً، حتماً. من، من، من... حتماً.
- لوری همزمان، باشه. باشه. [نیشجه] باشه. باشه. خوبه. من، من... می دونین... من با این جور رو آوردنِ شخصی مسئله ای ندارم. جدّ مسئله ای ندارم. خدا رو شکر که اون آپارتمانِ دیگه رو هنوز نگه داشته ام.
- وال انفر بیرون می دهد. آه، راستش، من... سعی کن بفهمی.

من، من، من، آ... آ...

لوری وسایلش را جمع می‌کند.

لوری اوه، نه، نه، من، من، این، مسئله‌ای نیست. این...

من کاملاً... کاملاً می‌فهمم، [زوبه‌الی] هنوز تو فیلم

هستم دیگه، درسته؟

الی هوه، آره. آره. حتماً.

وال تو تو فیلمی. آره، تو تو فیلمی. تو تو فیلمی.

لوری آره؟ باشه... من معرکه‌م. باشه، ایناهاش... بهم کمک

کنین. بگیر... ایناها... اونو وردار لطفاً.

لوری به یکی از چمدان‌هایش اشاره می‌کند تا وال آن را بردارد.

وال [همزمان] من، من، من... تو توی فیلمی.

لوری چمدان را برمی‌دارد و انتظار دارد وال آن را از او بگیرد؛ ولی چمدان به زمین می‌افتد.

لوری وال، بپا. بخور، بخوردون من اون توتوئه. مراقب باش.

مطب روانکاو — روز — داخلی

وال تو آپارتمان من بودیم، و، و توی اتاق خواب بودیم،

و، و می‌دونی، داشتیم خاطرات گذشته رو مرور

می‌کردیم. عالی بود. و، من، من، من... می‌خواستم اونو

بیوسم... اما، اما... نمی‌تونم ببینم!

روانکاو چی تو رو به این فکر انداخت که می‌تونی اونو

بیوسی؟ اون نامزد داره.

وال من... ببین، من باید... حریف این کوری بشم، باید

تمومش کنم، چون که، می‌دونی، این خیلی

احمقانه‌س. نه، نه فقط برا کارم بلکه، بلکه چون من،

- می‌دونی... می‌خوام به زندگی طبیعی داشته باشم.
روانکاو راجع به... فیلم حرف بزن.
- وال راجع به فیلم چیزی نمی‌شه گفت. به جورایی...
به جور بازسازی به فیلم... دهه‌ی چهل‌ه، می‌دونین،
درباره‌ی... درباره‌ی به پدر و پسر که نمی‌تونن با هم
درست تا کنن و پسر... بزرگ می‌شه و گانگستر
می‌شه و بعداً آدمای دیگه‌ای استخدامش می‌کنن که
پدرشو بکُشه.
- روانکاو تو هم به پسر داری، مگه نه؟
وال آره، آره، از ازدواج اولم.
- روانکاو خیلی جالبه... خیلی جالبه... چه‌طور هیچ‌وقت اونو با
خودت نیاوردی؟
وال خُب... ما، ما با هم حرف نمی‌زنیم.
روانکاو چرا؟
- وال چون، چون، چون اون موهای، می‌دونین، موهای
نارنجی داره، با، با، با، با حلقه‌هایی که به دماغش
آویزون کرده و حلقه‌ها به نُکِ سینه و، و حلقه‌های
لب، و، و، و اون، اون... اون، می‌دونین، طبل می‌زنه و
خیلی هم بلند و...
- روانکاو آهان... پس اینه... یعنی دلش اینه...؟
وال نه، اما، اما، اما، اما اون... اون تو به کنسرت به
موشِ زنده رو خورد و...
روانکاو هنوز...
- وال ... و، و، و تمام بدنش خالکوبی کرده و...
روانکاو بله، اما...
- وال و، و ما به دفعه، به، به بحثی با هم داشتیم راجع به

- موسیقی و اون آخرش منو از بالای پله‌ها هُل داد.
روانکاو مگه چی شد؟
- حرفام مؤثر بود. اون منو از بالای پله‌ها هُل داد پایین.
وال
- و اون... و... تو به عنوان پدر با اون چه‌طور بودی؟
روانکاو
- خوب بودم. من با اون... من با اون خیلی خوب بودم.
وال
- دوستش داشتم. می‌بردمش به... ای... مسابقه‌های
ورزشی و به... به... باله و اپرا و دوستاشو تشویق
می‌کردم. و... و، و سن، می‌دونین، گذاشتم موسیقی یاد
بگیره و... پشتش وایسادم و...
- [معمراً] و؟
روانکاو
- و بعد با هم بحثی داشتیم، می‌دونین، یه روز اون، آ...
منو از پله‌ها هُل داد پایین.
وال
- [صدای خنجر از تصریر] مادرش کجاس؟
روانکاو
- اون با... با یه میلیونر تو برزیل ازدواج کرد. خیلی
خانم خوبیه.
وال
- خُب، پس... وقتی تو هر روز داری با موضوع این
فیلم زندگی می‌کنی... که با موقعیتِ خودت و پسر
نزدیک و همسونه، چه احساسی بهت دست می‌ده؟
روانکاو
- خُب، می‌دونین، من، من احساسِ عصبانیت می‌کنم
چون که... آ... من عصبانی‌ام... می‌دونین. همیشه...
همیشه فکر می‌کردم وقتی بزرگ‌تر بشه، می‌تونیم با
هم دوست بشیم و، و... و... آ... اون صاحبِ زندگی
می‌شه و... من، من، من می‌شم یه بخش از اون
زندگی و...
روانکاو
- حتماً دلت خیلی تنگ شده؟
وال
- ما با هم صحبت نمی‌کنیم.

روانکاو خُب، تو خودتو برای همین وضعیت کور کردی.
وال هی، گوش کنین... ممکنه از موضوع خارج نشیم؟
من این جام تا دربارهی از دست رفتنِ روانیِ دیدِ
چشم‌ام صحبت کنیم. همین روزا، هالِ ییگر داره
می‌آد... تا یه هفته‌ی دیگه می‌رسه و من نمی‌خوام
فیلمو ازم بگیره.

سوییتِ هتلی محل اقامت هال — روز — داخلی

الی در را باز می‌کند، بازوی وال را چسبیده و به او کمک می‌کند تا وارد شود. وارد
ورودی می‌شوند.

الی نه، نه، نه. اون می‌آد تو این سوییت. مثل همیشه.
حالا ببین، اون می‌خواد با تو یه صحبتِ رودررو
بکنه، که یعنی تو حدودِ نیم‌ساعتی باید با اون تنها
باشی. خيله خُب، مستقیم برو جلو.

وال باشه، ولی، ولی، چپ، چپ، چیکار کنم اگه از
نیم‌ساعت بیش‌تر شد؟

الی نه، هیچ‌وقت نمی‌شه. اون فقط برای همین مقدار
می‌تونه تمرکز... (وقتی می‌چرخند که وارد شوند وال سکندری
می‌خورد) ببخشید. اشتباه از من بود. اون فقط برای
نیم‌ساعت می‌تونه تمرکز کنه. آدمِ پُرمشغله‌ایه.
خيله خُب، بیا.

وال [همزمان] من، من، من نمی‌تونم خودم پیام بیرون. من،
من...

الی نه، نگرانِ این نباش. دمِ همین در می‌بینمت. ال تو
رو می‌آره تسا دمِ درِ اصلی و من دمِ درِ اصلی
می‌بینمت، و بعد می‌آرم تا این‌جا. فقط باید... فقط

باید شروع کنیم.

به درِ اتاق نشیمن می‌رسند.

الی [درحالی‌که به سمتِ میل و صندلی‌ها می‌روند] خُب، مستقیم
برو جلو. یک، دو، سه، چهار. چهار قدم که بری
می‌رسی به اولین صندلی، درست سمتِ راست. هال
اون جاس.

وال من، من، من گیج و گمم. اون وقت کجام؟
الی نمی‌تونی گم بشی. فقط... خُب دست نگه‌دار. اگه
هال اون‌جا باشه، اون وقت باید دو قدم دیگه‌م بری.
اون وقت درست سمتِ راستِ اولین صندلی هستی.

جامپ کات

کمی بعد، وال به‌نظر کاملاً گیج و گول در اتاقِ بزرگ است.

الی نه، میز سمتِ چپِ تونه. درسته. از اولین صندلی،
چهار قدم.

وال راست.

الی [همزمان] و بعد...

وال چهار قدم به... به‌طرفِ میز، یا به چپ...

الی اما فکر می‌کنم بهتره از اولین صندلی شروع کنی.
اولین صندلی...

وال [همزمان] من... من اولین صندلی رو پیدا نمی‌کنم.

جامپ کات

وال حالا کجام، حالا، حالا کجام؟

الی نه. صبر کن. اون. اون میزه. اون میزه. میز...

- وال میز؟
- الی بذار بینم. میز طرف...
- وال خُب، پس کجا باید باشم؟
- الی ... یک، دو، سه قدم به طرف چپ، اولین صندلی. خُب، هال رو اولین صندلیه، پس فکر می‌کنم که دومین مبلِ اون جا باید سمتِ راست باشه. خُب، حالا ادامه بده. سه قدم بود.
- وال صَب کن، پس... صَب کن، صَب کن، دارم گیج می‌شم. بعد دو قدم به سمتِ چپ از اولین صندلی...
- الی [همزمان]... دو، سه، چهار... پنج.
- وال از، از، از راستِ مبل، یا راستِ میز؟
- الی [همزمان] راست. میز اون‌جاس. به چپ... راست... از اولین صندلی.
- وال [همزمان] نه، چپِ میز.

جامپ کات

- الی تو...
- وال پس یادم باشه که یه صندلی اون‌طرفه، درسته؟
- الی [همزمان] آره، که این دومین صندلی هم هست.
- وال [همزمان] یه، یه صندلی هم یه جایی اون‌وره.
- الی [همزمان] آره، دو، سه، نه.
- وال راست؟
- الی یا...
- وال وال که فکر می‌کند دارد روی صندلی می‌نشیند یک چراغِ رومیزی را سرنگون می‌کند.
- وال پِش رسیدم؟ به صندلی رسیدم؟

جامپ کات

وال آگه روبه روی اولین صندلی وایسم، هشت قدم
به سمت چپ می‌رسم به مبلی دوم. درسته؟
الی [همزمان] به چپ که بری... می‌رسی به... نه، نه...
الی به اطراف نگاه می‌کند و به کُلی ناامید است.

فرودگاه — روز — خارجی

هال از پلکان هواپیمای جت خصوصی پایین می‌آید، به سمت لیموزین می‌رود و داخل
سواری می‌نشیند.

استودیو — روز — خارجی

بازیگر مرد، در یونیفورم زندان، در صحنه‌ی زندان بر روی صندلی نشسته است در حالی که
لوری، در لباس یک دختر دهه‌ی چهل، در سمت دیگر، پشت شیشه‌ی اتاق ملاقات
نشسته و سیگاری، بر یک چوب‌سیگار بلند در دست دارد و دود می‌کند. افراد گروه
فیلمبرداری دور آن‌ها مشغول فیلمبرداری از صحنه‌اند.

لوری [با لحنی پرناز و اندکی شیطانی] با کلمات مطمئن! اگر آن‌ها
پنجاه سال زندان به تو بدهند، من منتظرت می‌مانم.
اگر دو بار حبس ابد به تو بدهند، باز منتظرت
می‌مانم.

لوری پُکی به چوب‌سیگارش می‌زند و آن را بالا می‌گیرد.

وال [صدا خارج: قاب] قطع!

لوری [با صدای عادی‌اش: نظرت چیه؟]

وال [خارج از قاب] آآآ... می‌دونستم که می‌تونی. فکر می‌کنم
معرکه بودی.

لوری به سمت الی و وال می‌رود. اعضای گروه فنی و فیلمبرداری آماده‌ی صحنه‌ی
بعدی می‌شوند.

لوری ابا هیجان! با... کاری رو که با سیگار کردم دوست داشتی؟

وال با سیگار؟

الی اوه، اینم کاری بود. جداً خوب بود. یعنی من... خُب این نظر منه، اما فکر می‌کنم که خوب... می‌دونی...

وال [همزمان] آره، من... نه، نه، منم همین‌طور فکر می‌کنم. فکر می‌کنم سیگار قیامت بود.

لوری [پرهیجان نفس می‌زند] اوه‌هه، خوبه. من، من، تمام دیشبو تمرین کردم.

وال آه، این، این معرکه‌س.

الی معلومه. معلوم بود.

لوری هاه، هنوزم برام سخته باور کنم شما دوتا دوباره با هم باشین.

الی هاه، خُب، می‌دونی چیه؟ ما یه جوری دوس داریم که این قضیه علنی نشه. می‌دونی، چون فقط...

وال آه، احمق نشو، من...

الی [همزمان] این یه چیزیه بین خودمون و راستش... می‌دونی، نه...

لوری [همزمان] اوه.

وال [همزمان حرف الی] می‌دونی، بذار... ما... می‌دونی، اون راز ما رو می‌دونه.

وال الی را به سمت خود می‌کشد. الی متعجب او را پس می‌زند.

وال آ... خُب، می‌دونی [الی عصبی می‌خندد] ما، ما... ما، ما...

ما، بذار همه بفهمن. ما، ما، ما... می‌دونی... چون قراره یه‌کم زودتر از اون باشه که من... که من بخت

دیدن...

وال دوباره الی را به سمتِ خود می‌کشد.

لوری یا خدا، عینِ دوتا سگن که واسه هم له له می‌زنن.
خدای من.

الی [وال را دوباره پس می‌زند] باید بریم سرِ قرار.

وال [همزمان] نه، نه، نه، نه، نه، من...

الی [همزمان] نه، نه، خوبه. بریم...

الی وال را به سمتی می‌رانند.

وال [همزمان] من تازه... من تازه... من تازه شروع کرده
بودم. کجایی...؟

الی [به لوری] خُب، معرکه بود.

لوری متشکرم.

هتل محل اقامت هال — روز — خارجی

ال بازویش را دورِ شانه‌ی وال گذاشته و در پیاده‌رو راه می‌روند.

وال دو، دو قدم که از ساعتِ دیواری بگذرم می‌رسم به...
ال آره.

وال ... به اولین مبل.

ال درسته.

وال [همزمان] بعد... نه، نه، صبر کن. دو قدم... سه قدم به
اولین...

ال سه؟

وال [همزمان] چون که قفسه‌ی دیواری بعد از ساعته. دو
قدم بعد از اولین ساعت...

ال می‌چرخد و وال را به سمتِ پله‌های ورودیِ درِ هتل می‌برد.

ال [همزمان] این جا، این جا. صبر کن، صبر کن، صبر کن.
چهار قدم...
وال [همزمان] آه، خدای من. این، این...
ال [همزمان] تو حتماً می تونی. نگران نباش. چهارتا پله.
وال چی؟ چی؟

هتل محل اقامت هال / راهرو — روز — داخلی
ال جلوی درِ سوییت هال ایستاده و به وال نگاه می کند.
ال جرأت. جرأت داشته باش.
ال در می زند. در فوراً باز می شود؛ الی در را گشوده است.
الی [عصبی نفسی بیرون می دهد] خُب، بریم. گرفتمش.
ال من تو لابی منتظرم.
الی به وال کمک می کند تا وارد سوییت شود. بعد در را می بندد.

سوییت هال — روز — داخلی
الی به وال کمک می کند تا وارد اتاق نشیمن شود. هال منتظر است و فیلمنامه ای در دست دارد.

الی هال.
هال سلام الی، ازت عذر می خوایم، اگه ممکنه. می خوام به
گپ مختصر خصوصی بزنم رودرو با وال.
الی باشه، حتماً. منم... منم چندتا تلفن دارم. خُب پس...
بعداً می بینم تون بچه ها.

الی می رود بیرون.

هال خُب، خُب. الی می گه کارا خیلی خوب و زوون پیش
می ره. [کمی بلندتر] گفتم، شنیده ام کارها بی دست انداز

جلو می‌ره.

وال همچنان در درگاه اتاق ایستاده. از شروع می‌کند به جلو آمدن؛ و قدم‌هایش را می‌شمارد.

وال بله، من، اوم... یک سبزه صدای عادی [دو... سه... چهار...]

هال خُب، کارا خوب پیش می‌ره؟

وال بله. بله. نه، نه، همه چیز... همه چی، خُب، خوبه.

هال خوب، خوبه. بشین. [وال به آرامی خودش را روی یک صندلی می‌نهد] نه، نه، اون جا نه، این جا.

وال [می‌ایستد] کجا؟

هال این جا، روی مبل.

وال روی... روی... مبل؟ مبل، مبل اون جا... سمت... سمت... آ...

وال با شمردن گام‌هایش راه می‌افتد و سپس در محلی که فکر می‌کند مبل آن‌جاست می‌نشیند اما به زمین می‌افتد و ضربه‌ای هم به پای هال می‌خورد.

هال [درحالی‌که وال را از زمین بلند می‌کند] یا خدا، حالت خوبه؟

وال آره، آ... آره.

هال خدای من، تو کاملاً خوبی؟

وال نه، زمین خوردم. من... ا... کم آوردم.

هال نه، نه، خوبه.

وال من، من، من...

هال [درحالی‌که وال را روی مبل می‌نشاند] اصلاً مهم نیس.

وال [همزمان] من خیلی... امروز به روز... روز خیلی سختی بود، فیلمبرداری و... من، من، من...

هال [همزمان] آره... خُب، گوش کن حالا بهت چی می‌گم. فقط، خُب بذار... بذار به نوشیدنی بهت بدم، باشه؟

وال [همزمان] من خیلی معذرت می‌خوام. من... من...

هال [همزمان] حالتو بهتر می‌کنه. یه ویسکیِ معرکه‌ی ایرلندی داریم. هدیه‌س و... آ...

وال [همزمان] من، من... نه، نه، نمی‌خورم. هیچ‌چی نمی‌خورم.

هال نه، نه، گوش کن، حالا بهت می‌گم. این می‌تونه کمک کنه... که بعد از یه روزِ سخت یه کمی آروم بشی. دارم اصرار می‌کنم.

هال دو لیوان ویسکی می‌ریزد.

وال حالم خوب می‌شه. من...

هال یکی از دو لیوان را به طرف وال می‌گیرد.

هال تُخَب بزنش.

وال آه، ممنون.

دستِ وال به دستِ هال می‌خورد و کمی ویسکی از لیوان بیرون می‌ریزد.

هال [همزمان] یا مسیح. تو... تو جداً زیادی از خودت کار کشیده‌ی. خدای من.

وال من... آره.

هال تُخَب، حالا از فیلمایی که گرفته‌ی راضی هستی؟

هال روی میزِ کوچکی کنارِ میل، روبه‌روی وال می‌نشیند. در تمامِ طولِ گفت‌وگوی بعدی، وال به‌سوی دیگرِ میل — جایی که فکر می‌کند هال در آن‌جا نشسته — نگاه می‌کند.

وال آه... راضی. می‌دونم، چسبی می‌تونم بگم؟ من...

هرچی... هرچی که تا حالا دیده‌م همه معرکه بوده‌ن.

هال عالیه، عالیه. حتماً نمی‌خواهی منم اونا رو ببینم؟

وال [جرعه‌ای می‌نوشند] م‌م‌م... آ... من، می‌دونم، من یه خورده

- دلواپس می شم وقتی... وقتی، وقتی...
- هال آره. فقط فکر کردم ممکنه دوس داشته باشی که آ،
یعنی نظریه آدد خارج از گروهم بدونی. گاهی نظر
یه آدم یه خورده دورتر می تونه، می تونه، می تونه
خیلی عینی و مؤثر باشه، می دونی.
- وال الی، الی فیلمو دیده و اون، می دونی، من فکر می کنم
اون... اون خوشش اومده. لااقل گفته که دوست
داشته.
- هال آره، آره، می فهمم. می دونی، من، من، من معمولاً
خیلی از مواقع فیلم تدوین شده ی اولیه رو می بینم
و...
- وال [همزمان] خُب پس... ما هنوز خیلی مونده که به
تدوین خام برسیم. عادت ندارم در مرحله ی
فیلمبرداری تدوینو شروع کنم. من از اون جور
کارگردانا نیستم.
- هال وال؟ وال؟ وال؟
- وال وقتی که فیلم تموم شد...
- هال وال؟
- وال [همزمان]... بعد همه شو با هم تدوین می کنم، اما...
- هال [همزمان] وال؟
- وال چیه؟
- هال انگار بی قراری؟
- وال بی قرار؟ نه.
- هال چرا.
- وال آ، خُب، یعنی، امروز روزِ خیلی سختی داشتم، اما،
اما به خوبی و خوشی تموم شد.

هال ضربه‌ای به زانوی وال می‌زند.

هال باشه، خپله خُب، نه، نه، کارت درسته. کارت درسته.
قرار...

وال [همزمان] می‌دونی، من، من، من، من، من...

هال از جایش بلند می‌شود و در سمتِ دیگر نیمکت قرار می‌گیرد. اما وال که مطمئن نیست هال به کدام سمت و کجای اتاق رفته، کیج و گنگ به اطراف نگاه می‌کند.

هال نه، نه، تو درست می‌گی. قرار قراره... و می‌دونی، من قول دادم که تو کار سرک نکشم. می... می‌دونم که این تو رو عصبی می‌کنه و— [نفسی می‌کشد] الی برام توضیح داد که تو دوس داری چه‌طوری کار کنی. می‌دونی، خیلی‌ها فکر می‌کنن ما رؤسای استودیو اصلاً احساس و عاطفه نداریم اما من می‌خوام بهت اطمینان بدم که ما هم می‌خوایم فیلم‌مون تا تیکه‌ی آخرش خوب و عالی باشه، درست مِثِ شما. فقط موضوع اینه که ما بیش‌تر از شما با واقعیت‌های بازار سروکار داریم.

درحالی‌که هال حرف می‌زند، وال بازوهایش را در هوا به اطراف تکان می‌دهد تا شاید بفهمد هال کجا ایستاده است.

هال [ادامه می‌دهد] ممکنه این قدر دستتو تگون ندی؟
حواسمو پرت می‌کنه.

وال [همزمان] آه... آه. من، من، نه، من، من خیلی، من خیلی، من خیلی متأسفم. فقط داشتیم...
هال [همزمان] ممنون.

وال [همزمان] فقط... فقط... یه کمی احساس...

هال آره خُب.

وال ... می‌دونی... آ... من خوبم.

- هال خوبه.
- وال [همزمان] خوبم.
- هال تا حدی که راضی هستی.
- وال راضی‌ام. من، من، من راضی‌ام. و می‌دونم که تو هم...
- هال خوبه، خوبه.
- وال [همزمان]... می‌دونی.
- هال [از جا برمی‌خیزد و به سمت اتاق غذاخوری می‌رود] هی، گوش کن. می‌خوام طرحی رو که برای پوستر فیلم دارم بهت نشون بدم.
- وال پوستر؟
- هال [صدای بیرون از تصویر] آره، بیا این جا.
- وال پیام؟ پیام این جا؟ من... آ، آ... باشه... [با ناراحتی از جا بلند می‌شود] خُب... نه، دارم می‌آه. روی... میز؟ میز؟
- وال سعی می‌کند لیوانش را جایی بگذارد اما لیوان از دستش می‌افتد و می‌شکند.
- هال چیه، کجا داری می‌ری؟ [وال را راهنمایی می‌کند] بیا این جا، بیا.
- وال [همزمان] چی؟ آره، چیه... آ... من...
- هال [همزمان] گوش کن، تو زیادی از خودت کار کشیده‌ی. من جدّاً تحت تأثیر قرار گرفتم. خیلی سخت کار کرده‌ی.
- هال به پوسترهای پهن‌شده روی میز غذاخوری نگاه می‌کند درحالی‌که وال در جهت مخالفی به راه می‌افتد.
- هال [ادامه می‌دهد] چیکار می‌کنی؟ مشکلی اعصابی چیزی پیدا کرده‌ی؟
- وال من، من... بله. من، من یه آرتروزِ مختصر دارم که...

انگاری یه چیزی انگولکم می‌کنه.

هال آهان.

هال دوباره به پوسترها نگاه می‌کند.

هال خُب پس دوست‌شون داشتی؟

وال دوست؟ ... اِ... اِ... چیه؟

هال خُب، پوسترها رو.

وال ... اِ... اِ... خُب آره.

هال اوهوم.

وال اِه به پوسترها اصلاً نگاه نمی‌کند! آره، اینا... اینا معرکه‌ن.

هال کدوم‌شون؟

وال همه‌شون، همه‌شون معرکه‌ن.

هال یکی از پوسترها را برمی‌دارد و به وال می‌دهد.

هال بهترین‌شون، پوستر شماره‌ی دو.

وال پوستر را می‌گیرد اما به‌جای نگاه به پوستر، به پشتِ آن که تصویری ندارد نگاه می‌کند.

وال هوه. [پورخند می‌زند! هوه... ایسن، ایسن... این جداً

معرکه‌س. عجب گرافیکِ نیرومندی داره و...]

هال که هنوز دارد به پوسترهای روی میز نگاه می‌کند مترجه نمی‌شود که وال پشتِ طرحِ پوستر را نگاه می‌کند.

هال [با خنده] آره... می‌دونستم که عاشق‌شون می‌شی.

وال [مهرمان] این، این، این معر... این...

هال [مهرمان] سی‌دونی، اگه دیده بودم‌شون، به هیچ‌کس نمی‌گفتم.

وال می... می... می‌دید؟ چی رو؟

هال فیلما رو.

وال نه، نه، من... ببین، مشکل اینه، قبلاً گفتم که وقتی کسی... من دستپاچه می‌شم.

هال [همزمان] باشه. خیره خُب. نه، حق با توه. حق با توه. قرار قراره. حق با توه.

وال ا... ا... می‌دونی، آ... به‌زودی باید فیلمو جمع کنیم. خُب، بعد... ام... می... می‌دونی... فیلمو تدوین می‌کنیم و بعدش، بعدش تو می‌تونی...

هال [همزمان] من، من از اونم محرومم؟

وال نه، من فقط دوس دارم بهترین چیز ممکنو که در توانمه بهت ارائه بدم، تو... تو می‌دونی، خُب... پس... پس، می‌دونی که، بعضی...

هال [همزمان] می‌دونی، خُب آنخه این به فیلم شصت میلیون دلاریه، و من فقط، عادت ندارم که این جور پشتم کار بمونم. بین من و تو باشه که این هدیه‌ی من به الیه برای روز والتاین. [تلفن در اتاق دیگر شروع به زنگ‌زدن می‌کند] می‌دونی، خیلی‌ها فکر نمی‌کردن من و تو بتونیم با هم کار کنیم. برخوردهای شخصیتی و همه‌ی اون سوابق شخصی و خصوصی. اما فکر می‌کنم که اگه، که اگه دوتا ادم واقعاً پخته... [تلفن را برمی‌دارد و جواب می‌دهد] بله؟ الو؟

وال [با صدای بلند، تقریباً فریادزنانه] من خودم می‌رم. مسئله‌ای نیست. نگران نباش، من...

هال [با تلفن] آره.

وال شروع می‌کند به لمسی اثاثیه‌ی اتاق تا شاید راه خروج را پیدا کند.

هال [با تلفن] سلام، آره، آره، پس قایق هست؟ چون من

می‌خوام تمام ماو عسل رو — [وال وقتی عبارت «ماو عسل» را می‌شنود می‌ایستد] اطراف ساحلِ آمالفی باشم، اما، گوش کن، فقط باید همون قایق باشه. اما... چون که فقط اون قایق برای ماو عسلِ من رُمانتیکه، واسه این. باشه؟ باشه. عالیه.

هال از اتاقِ غذاخوری بیرون می‌آید و به وال نگاه می‌کند.

هال هی، چه طوری؟
وال [متفکرانه]! ... من؟ خوبم.
هال واقعاً؟
وال آره، آره، آره، خوبم، خوبم.
هال خيله خُب، بذار تا دم در باهات پیام.
هال دستش را دورِ شانه‌ی وال می‌گذارد.

وال آه، آه، آره، تا کجا...
هال احرف او را قطع می‌کند] می‌دونم که روزِ سختی داشته‌ی.
وال آه... درِ اصليِ سوييت.
هال آره.

اتاقِ نمایش — روز — داخلی

هال به‌تنهایی در اتاقِ نمایش، فیلم‌های گرفته‌شده را تماشا می‌کند.

وال [در فیلمِ نمایش داده‌شده، صدایش را می‌شنویم] قطع!
نمایشِ فیلم قطع می‌شود. چراغ‌های تالارِ نمایش روشن می‌شوند. هال غرقِ نگرانی و بهتِ کامل نشسته است.

مسئولِ نمایش بازَم هست، آقایِ ییگر، اما این چند ساعتِ انتخابی از خوباش بود.

هال باشه، والی. ممنونم. و، گوش کن، اووم... این رازِ

کوچیکِ ماس، باشه؟

مستول نمایش بله قربان.

صدای گوینده [فقط صدا] خانم‌ها و آقایان، انجمنِ ملی...

تالارِ ضیافت — شب — داخلی

یک سخنگو، پشتِ تریبون سخنرانی می‌کند. کنار او، و پشتِ یک میزِ دراز، مقاماتِ رسمی و افرادی متشخص نشسته‌اند و در میانِ آن‌ها هال و الی. همه لباس‌های رسمی پوشیده‌اند.

سخنگو [با میکروفن]... فروشِ محصولاتِ ویدیویی مفتخر است که مردِ سالِ صنعتِ سینما را معرفی کند: هال بیگر، بی‌رقیب و یگانه.

سخنگو و همدی حاضران کف می‌زنند. هال برمی‌خیزد، با سخنگو دست می‌دهد و به سمتِ تریبون می‌رود.

هال [با میکروفن] زمانی بود که ما از نمایشِ فیلم در سینماها پولِ بیش‌تری نسبت به فروشِ ویدیویی کسب می‌کردیم. اما حالا همه‌ی کوشش و تلاشِ ما برای تولیدِ هر فیلمِ جهتِ نمایش و بخشِ سینمایی تنها پیش‌درآمدی‌ست برای موفقیتی بزرگ‌تر در فروشِ محصولاتِ پرپیشخان‌ها.

حاضران با اشتیاقِ بیش‌تر کف می‌زنند. الی با طمأنینه و لبخندی بر لب و نگاهی به هال به‌آرامی کف می‌زند. به نظر کمی دلواپس می‌آید.

سویتِ هتلِ هال — شب — داخلی

درِ سویت باز می‌شود. هال و الی ظاهر می‌شوند. آن‌ها از مراسم برگشته‌اند. هردو لباسِ رسمی خود را به تن دارند. هال فراک و الی پیراهنی بلند. هردو اندکی سرمست از پیروزی‌اند و هال جیبش را در دست دارد.

الی پسر، خیلی دوست دارن، می‌دونی؟ من، من، من فکر
کردم می‌خوان روی شونه‌هاشون بلندت کنن و تو
اتاق بچرخوننت.

الی کنارِ میز آرایش می‌ایستد و گوشواره‌هایش را درمی‌آورد.

هال حُب، من فقط حقیقتو گفتم. همین.

هال پشتِ الی می‌ایستد و دست‌هایش را دورِ او حلقه می‌زند.

الی تو مستی.

هال درحالی‌که با الی حرف می‌زند شانه‌های او را می‌بوسد.

هال هاه، یه کمی.

الی فقط یه کمی؟

هال خیلۀ حُب، زیاد.

الی دقیقاً.

هال اومم. می‌دونی، آسون نیس که آدم بشینه و سه ساعتِ
تموم تشویق و تمجیدو تحمل کنه.

درحالی‌که هال حرف می‌زند، برای خراب آماده‌ی رفتن به رختخواب می‌شوند. هال
کتش را درمی‌آورد، و دگمه‌های سردست و ساعتِ مچی‌اش را؛ و الی به حمام می‌رود.

الی راستشو بگم، من درست نمی‌فهمم، درست نمی‌فهمم
تو چه‌طور می‌تونی این‌کارو بکنی.

هال حُب راستش، لازم نیس که فرصتای اونا رو ازشون
کش بری، می‌دونی، واسه این‌که بعداً تشکرات‌شونو
نشون بدن.

الی آره، حُب، ولی قرار هم نیس که ما دوتا نوبی چنین
مراسمی این‌قدر می‌بزنیم.

هال حُب آره، اما اگه یه خورده مست نمی‌شدم،
نمی‌تونستم هضم کنم.

- الی چی رو هضم کنی؟
 هال فیلما رو.
- الی [ار حمام] کدوم فیلما رو؟
 هال فیلمای وال. «شهری که هرگز نمی‌خوابد».
- الی [خارج از تصویر] آه، نُخب، من کمکش کردم، می‌دونی؟
 یعنی... آدم، آدم، آدم نمی‌تونه از روی فیلمای خام
 تدوین‌شده درباره‌ی یه فیلم قضاوت کنه. یعنی
 منظورم اینه که می‌دونی، اونا فقط یه تکه‌هایی،
 خرده‌هایی از کُلّ یه سکانس‌ان. باید جدّاً صبر کرد تا
 همه‌چی کاملاً تدوین بشه، اون‌وقته که می‌شه...
 هال راستش به‌کُلّ ناامید شدم.
- الی اونا رو دیدی؟
 هال این، این بین خودمون بمونه، نُخب؟
 الی چه‌طور بود؟
 هال یه جورایی ناامید شدم.
- الی نمی‌تونم... خدایا، اصلاً باورم نمی‌شه، می‌دونی؟ تو...
 نمی‌تونم... اون به تو اعتماد کرد. تو نباید... یا مسیح!
 هال عزیزم، من قرار نیس یه استودیو رو با تعظیم و
 تکریم و برآوردن همه‌ی خواسته‌های دم‌به‌دم و
 بیش‌ازاندازه‌ی هر کارگردانی که فکر می‌کنه
 اورسن ولزه بچرخونم.
- الی [همزمان] اما تو پیش قول دادی که این کارو نمی‌کنی.
 هال عزیزم، ا... تا وقتی این یارو یه خورده، یه چیزی از
 ذهنش نشون بده که چه‌طوری می‌خواد این چیزا رو
 سرهم کنه، ما همه‌مون رو زمین سستی وایستاده‌یم.
- الی [همزمان] نه، باشه، من مخالفم. من مخالفم. من، من،

- من... می دونی چیه؟
 هال چیه؟
- الی [همزمان] فکر می کنم فیلما...
 هال [حرف او را قطع می کند] که فیلما چه طوری ان؟ هیچ چی
 ازش در نمی آد. زاویه ها، بازی ها، کلیت کار. هیچ
 کلیتی نداره.
- الی خُب، من به غریزه ی اون اعتماد دارم.
 هال بین عزیزم، این فیلم قرار بود یه فیلم تجارتي خوب
 متوسط باشه. همین.
- الی [همزمان] آره، و قرارم بود که تو به کارش نگاه نکنی تا
 اون موقع که خودش آماده اش کنه و بخواد بهت
 نشونش بده.
- هال [همزمان] من اگه به اون تقاضاش تن دادم واسه
 راضی کردن تو بود.
- الی هاه، می دونم، همینه که...
 هال [همزمان] اون آدم، می دونی، یعنی، اون اگه می اومد تو
 و التماس هم می کرد، کارو بهش نمی دادم، محض
 رضای خدا بفهم، یعنی...
- الی [همزمان] نه، موضوع اینه که تو... تو گفتی. تو، تو یه
 چیزی تو روی اون گفتی و بعد رفتی پشت سر
 دورش زدی و کار دیگه ای کردی.
- هال وای، یا خدا. جوری می گی انگار خیانت کرده ام. منم
 در ازای اون همه پول مسئولم.
- الی خُب می دونم. می دونم.
- هال [همزمان] من باید یه استودیو رو بچرخونم عزیزم.
- الی آره، می دونم، می دونم، می دونم، خُب؟ یعنی، اگه تو

ناامید شده‌ی، خُب پس، بعدش، یعنی فکر می‌کنم
لابد بعدش منم که تو باید ازش ناامید بشی.

خُب حالا این یعنی چی؟ هال

چون که، می‌دونی، آ، چون که من، منم تکه‌هایی از
فیلم‌ها رو دیدم، می‌دونی. و من، من، منم یه کمی
مبهوت شدم، اما، خُب؟ اما... اما تو، تو، می‌دونی
چیه؟ اما، ا، ببین، من خُب، ممکنه، یعنی شاید باید
یه ت می‌گفتم که... شاید باید یه ت می‌گفتم، نمی‌دونم.
اما نکته اینه که نصفش به هر حال توی قوطی‌ها بود و
نه... ببین، گوش کن. اون این جا یه نابغه‌س، خُب؟
می‌دونی، کی می‌گه که ما حق داریم؟ یعنی، اون
نابغه‌س، پس...

[همزمان] خُب، پس بهتره فقط امیدوار باشیم اون یه
چیزی تو کله‌ش باشه، واسه‌ی سرهم کردن اینا... فقط
محضِ خاطرِ خودمون. و در ضمن اون هیچ وقت
نباید بفهمه که من فیلم‌ها رو دیدم. من آدم
پنهون‌کاری نیستم. در ضمن تو هم نباید به من
هشدار بدی، یعنی... من هیچ وقت نمی‌خوام راجع به
وفاداری تو شک‌ی به وجود بیاد.

راستش... الی

[صدایش را پایین می‌آورد] هوه، ببین، من... من متأسفم.
متأسفم. من مِتم. بذار فقط... بذار فقط همین
امشب باشه.

الی باشه.

سیترا پارک نیویورک — روز — خارجی
گروه فیلمبرداری صحنه‌ای را با شرکت با یگر مرد و زن در جلوی مناره‌ی بتسدا^۱
فیلمبرداری می‌کنند.

وال قطع!
دستیار کارگردان وال، تموم شد؟
دستیار کارگردان بلندگوی دستی را به دهان می‌برد و به افراد گروه و بازیگران نگاه
می‌کند.
دستیار کارگردان [با بلندگوی دستی] ممنون از همه. امشب همه رو تو
مهمونی پایان کار می‌بینیم. کار همه عالی بود. لطفاً از
تاکسی یا رانندگان مطمئن استفاده کنین.
همه‌ی افراد گروه فنی و بازیگران دست می‌زنند، با یکدیگر دست می‌دهند و
خداحافظی می‌کنند.

نوشگاه — شب — داخلی
مهمانی پایان فیلمبرداری. مهمانان دور محل نوشگاه را شلوغ کرده‌اند. می‌نوشند و با
یکدیگر گپ می‌زنند.
آندره‌آ می‌دونم خوشحالین که از نیویورک می‌رین. بیش‌تر از
همه برای چي لس‌آنجلس دل‌تون تنگ شده؟
آره. بیش‌تر از همه دلم تنگ شده؟
دستیار کارگردان آره.
آره. دلم برای گروه حمایتیم تنگ شده. اونا از نظری عاطفی
جداً کمک می‌کنن. من، من عضو یه گروه از حامیان
مدیران تولید سینما هستم... که خودشون به‌تنهایی
نمی‌تونن حقوق‌شونو بگیرن.
جایی دیگه در نوشگاه، الی در کنار هال ایستاده است.

الی وال رو ندیدی؟
 دستیار کارگردان آ... فکر نمی‌کنم این‌جا باشه.
 هال هاه، عالیه. کارگردانی که خودش به مهمونی پایان
 فیلمش نیومده!
 الی نه، من به خونه‌ش تلفن کردم. اون‌جام نبود. من... من
 نگرانم.

لوری [از دورتر داد می‌زند] سلام، سلام... الی! این‌جام، سلام!...
 [رو به دوست‌پسر جدیدش] اووه، باید با اینا آشنا بشی.
 خوب، [دوست‌پسرش] لای جمعیت راهنمایی می‌کند]
 ببخشید. ببخشید. [رو به الی] هال! سلام. این ساندوره.
 هال خوبین؟

لوری وال کجاس؟
 الی سلام. آ... نیامده.
 لوری اووه، اووه، اووم — [می‌خندد] اووه، خدای من،
 همه چه قدر پیچیده شده‌ن. خیلی خوشم می‌آد.
 [نیشخند می‌زند]

هال حاج و واج به الی نگاه می‌کند. الی به اطراف نگاه می‌کند و دنبال وال می‌گردد.

آپارتمان تونی / راهروی ورودی — شب — داخلی

در باز می‌شود. تونی واکسمن — پسر وال — را می‌بینیم. کاملاً سیاه پوشیده و موهایش
 را به سبک جنگجویان سرخپوست قبیله‌ی موهاک آرایش کرده و حلقه‌هایی به بینی،
 گونه، گوش‌ها و یکی از پلک‌هایش آویزان است. دارد موز می‌خورد. موسیقی با صدایی
 بلند از یک دستگاه پخش می‌شود. ال در راهرو کنار وال ایستاده است.

ال آ، آه، من پدرتو آورده‌م.

تونی شوخی می‌کنی.

ال به وال کمک می‌کند تا وارد آپارتمان شود.

- وال تونی؟
ال مراقب باش. بپا...
وال تونی؟
ال خودتو نندازی رو چیزی.
وال نه.
ال خيله خُب. من بیرون منتظر می مونم.
وال تونی؟
ال به عقب و به راهرو برمی گردد. تونی در را پشت سر او می بندد.
تونی چه ته تو؟ کوری؟
وال من؟ آره، آره.
تونی روانیه؟
وال تو، تو، تو از کجا می دونی؟
تونی آ... تو هیچ وقت درد و مرضِ درست حسابی که
نمی گیری. این جا. این جا. بیا، بذار تا نیمکت ببرمت.
راه بیا. خيله خُب، حالا بچرخ. رسیدی. بشین.
تونی به وال کمک می کند تا روی مبل بنشیند.
وال آ، ازم نپرس چرا اومدم.
تونی نپرسیدم.
وال خُب، بعد از... بعد از چند سال، کنجکاو نیستی؟
تونی خُب، حتماً اومده ی منو به طور رسمی انکار کنی؟
وال نه... من... من اومدم... درست برعکسِ این. من، من،
من می خوام دوست باشیم.
تونی من هیچ وقت از دستِ تو عصبانی نشدم.
وال آه... خدا... چه جووری می تونی اینو بگی؟ تو منو از
پله ها هُل دادی پایین.

درحالی که حرف می‌زنند تونی به آشپزخانه می‌رود تا چیزی برای تعارف به پدر پیدا کند.

- تونی نشسته بودم. اون سال‌ها مخدّر می‌زدم. اسید می‌زدم.
- وال از کجا یاد گرفتی مخدّر بزنی؟
- تونی از تو. تو و اون همه قرصِ آرام‌بخش و قرصای
ضد افسردگی و شادی‌بخش و...
- وال کلّی فرق هست بین اون قرصا و زدن تو به
دراگ‌استور و بعد... خریدنِ حشیش.
- تونی خُب، به هر حال اون روزا تموم شد رفت. خیلی
احمقانه بود.
- وال من، من... می‌دونی. چه اتفاقی بین ما افتاد؟ چی شد
که ما این قدر از هم دور شدیم؟ می‌دونی، ما، ما
عادت داشتیم با هم باشیم، کارامونو با هم بکنیم. ما
با هم، ما با هم... خدایا، می‌دونی، من با تو بازی
می‌کردم. من... من می‌بردمت ماهیگیری.
- تونی من نمی‌خواستم برم ماهیگیری.
- وال من... هیچ... هیچ وقت تو رو برخلافِ میلِت نبردم. تو
می‌خواستی بری ماهیگیری. می‌خواستی ویولون زدن
یاد بگیری. من برات ویولون خریدم.
- تونی همون منو به طبل رسوند.
- وال آره، ولی، چه طور... چه طوری ویولون آدمو به طَبّالی
می‌رسونه؟ من... همینه که هیچ وقت نفهمیدم.
- تونی خُب موسیقیه.
- وال هِی، گروه الکترونیک و پاره کردنِ پیرهن و خوردنِ
موش که موسیقی نیست.
- تونی همه‌ی بلیت‌های اون کنسرت فروش رفت.

وال در ضمن به اون تگو کنسرت. اجرای هایفتز در کارنگی هال کنسرته... آگه قرار به اسم گذاری باشه. هایفتز هنوزم سرپاست اما اون گیتارنواز شما نه.

تونى تو اومده‌ی منو تحقیر کنی؟

وال من اومده‌م که... یه شاخه زیتون دستمه.

تونى شاخه‌ی زیتون؟ شاخه‌ی زیتون برا چی؟ مگه پارلمان اسرائیل؟ من پسرتم.

وال می‌دونم که تو پسر می. برا همین دارم می‌گم. می‌خوام ما دوتا... می‌دونى، دوباره برگردیم و با هم باشیم. تا، تا، تا، می‌دونى... بریم ماهیگیری.

تونى من از ماهیگیری متنفرم.

وال منظورم معنی ادبی و لغوی ماهیگیری تو آب نیس! من... من... من... من، من، من، می‌دونى... یعنی می‌گم من دوبیت دارم، با همه‌ی اون... با همه‌ی موهای نارنجی و حلقه‌های دماغ و... حلقه‌های نُک سینه و... همه‌ی اون خالکوبیا. عجیب نیس که کور شده‌م.

تونى تنها کمکی که می‌تونم بکنم اینه که یه خرده از اون ارزشاتو بریزم دور.

وال ارزشای من چه عیبی دارن؟ نمی‌فهمم. من با مادرت خیلی خوب بودم. من، من هیچ‌چی ندزدیدم. هیچ‌وقت هیچ حشره‌ای رو نخوردم. راستی، یادم افتاد بیرسم حالِ مادرت چه‌طوره؟

تونى معرکه‌س. الآن تو ریو هستن. هیچ مشکلی با من نداره.

وال آره، البته که مشکلی با تو نداره، چون تو این جایی و اون رفته استوا.

توننی کنارِ وال روی مبل می‌نشیند.

توننی منم می‌خوام با تو دوست باشم. من به همدی کارایی که تو سعی کردی بکنی احترام می‌ذارم. تو هم باید به هدفای من احترام بذاری. من... منم کارای احمقانه زیاد کردم. عذر می‌خوام. بیا، بیا خیلی بهشون بها ندیم. ما، ما قرار نیست... لازم نیست بریم ماهیگیری، اما خیلی چیزای مشترک با هم داریم. تو... ما هردو تامون می‌خوانیم کارای درست و اصیل بکنیم... تو تو سینما... منم با یه موشِ زنده.

وال [غمگین] تـ... و... توننی، توننی، توننی.

توننی [همزمان] اِ... در ضمن، من اسمم عوض کرده‌م، دیگه اسمم توننی نیست.

وال نیست؟ پس چیه؟

توننی اسکامبِگ ایکس^۱.

وال اووه، قشنگه. خُب... این خیلی بهتر از توننی واکسمنه.

توننی مُچ وال را می‌گیرد، و وال دستش را روی دستِ توننی می‌گذارد.

وال دوستت دارم اسکامبِگ.

رستوران — روز — داخلی

الی و وال در یک رستوران ناهار می‌خورند. الی با دست نکه‌ای غذا را از چانه‌ی وال پاک می‌کند.

آندره آ صدای گفتارِ متن [کارهای فیلم بعد از پایان فیلمبرداری بسیار سرعت گرفتند. الی در نیویورک ماند و به وال

کمک کرد تا مرحله‌ی تدوین را نیز درحالِ کوری
ادامه دهد.

سینترال پارک نیویورک — روز — خارجی

آسمان خراشِ منهتن در پس‌زمینه دیده می‌شود. الی و وال روی یک نیمکت در پارک
نشسته‌اند.

آندره آ [صدای گفتار متناوب آن‌ها اوقاتِ بسیاری را با هم
می‌گذرانند. بعد ناگهان یک روز...

وال می‌تونم ببینم. الی، الی، الی، می‌بینم!

الی چی؟

وال من، من... من...

الی راستی...؟

وال [از جا بلند می‌شود] من، من می‌تونم ببینم. می‌تونم ببینم.

می‌تونم ببینم. من... این... چه قدر همه چیز برام

قشنگه. [به آسمان خراش نگاه می‌کند] چه قدر شهر به نظر...

بی نظیره. من... می‌تونم...

الی وال، تو جدّاً می...؟

وال [همزمان] می‌بینم! من می...

الی مطمئنی؟

وال [به او نگاه می‌کند] تو چه قدر خوشگلی! تو چه قدر

معرکه‌ای!

الی [همزمان] هاه، چه خوب...

وال [همزمان] تو چه قدر خوشگلی! تو...

الی تو رو خدا نگو.

وال تو... من... قسم می‌خورم. تو انگار یه آدم دیگه

شده‌ی. تو...

الی [همزمان] صبر کن، منظورت اینه که هیچ وقت خوشگل نبوده‌م؟
 وال تو همیشه خوشگل بوده‌ی. اما الآن قشنگی.
 الی ول کن.
 وال می بینم. من، من... باورم نمی شه. باور نمی کنم. من، من... ای... الی، من می بینم. من... تو چه قدر قشنگی. من... من جداً...
 الی خُب، تو... برا همینه که گاه گاهی بد نیس کور بشی، می دونی.
 وال که به شگفت پیام.
 الی هوه، وال، وای، خدای من.
 وال با... جدی می گم.

اتاقِ نمایش — روز — داخلی

وال از تماشای فیلم تمام شده ناباور مانده است. انتهای فیلم. چراغ‌ها روشن می شوند.
 وال به دکتر کورگیان تلفن کن.
 الی وال...
 وال [همزمان] این افتضاحه... این درست... شبیه کارِ یه آدمِ کوره.
 الی تورو خدا وال، تو، تو... منو می ترسونی. منظورم اینه که هال می خواد برا فیلم یه نمایشِ خصوصی بذاره، ظرفِ همین دو هفته‌ی آینده، می دونی، می خواد واکنشِ چندتا تماشاگرو ببینه و...
 وال [همزمان] تماشاچیا ممکنه... هجوم ببرن تو اتاقِ آپاراتچی و چنگ بزنن نسخه رو وِردارن و بندازنش تو دریا.

مجتمع سینمایی — شب — خارجی

علامت نشون روی مجتمع سینمایی با تابلوی سینماهای لویر^۱

مجتمع سینمایی تالار انتظار — شب — داخلی

اد یا چند برگه‌ی نظر خواهی تماشاگران مسیر تالار را می‌پیماید و نزدیک می‌شود. الی، هال، مدیر تولید^۲ و لوسی (یک دستیار تهیه‌ی جوان اسنود پره‌ای گالاکنی) بعضی نظرها را از روی عمارت‌ها می‌خوانند

هال همه‌ی کارتا می‌کن «افتتاح»

اد امیرمادا! اینم بقیه‌ی کارتایی که تماشاگران بر کرده‌ن

مدیر تولید^۲ اخراج از تصویر ایه این یکی نگاه کرده‌ین...؟

هال به تک‌تک‌شون. خدا.

مدیر تولید^۲ راستش می‌دونی، ایسا، اسم‌اشونو ننوشته‌ن. این... این

خودش علامت خوریه... این...

لوسی [عموداً] بذارین اینا رو هم نگاه کنیم.

هال امرخواندا! «هدر دادن احشامانه و بی‌مغزای نحوی

سلولویید».

اد این یکی رو گوش کنین — امرخواندا! «ممکن است

شما این فیلم را به دوستی پیشنهاد کنید؟» — «تنها

اگر با هیتلر دوست بودم».

مدیر تولید^۲ امیرمادا! «لطفاً همین جا فیلم را قطع کنید فقط قطع

کنید. همین حالا قطعش کنید».

هال امیرمادا! همه‌ی اینا فقط وحشتناکه، تک‌تک‌شون.

لوسی امیرمادا! اوه، گوش کنین — امرخواندا! «چه‌طور ممکن

است شما این فیلم را تأیید کنید؟»

- هال آره، خُب، می فهمم.
- اد [می خواند] «کدام لحظه از فیلم را بهترین لحظه ی فیلم می دانید؟»
- الی [همزمان] این از تماشاگرا، خُب؟ این که نظرِ منتقدان نیست. همه ی نقدا قطعاً مثبت، بعدش مردم متوجه می شن. پس...
- هال [به دید] هاه، آره.
- مدیر تولید ۲ [همزمان] فکر می کنم بین این آدمای نویسنده هم پیدا می شده. ما باید...
- هال [همزمان می خواند] «این فیلم را در کدام ژانر جای می دهید؟» — «اشغال های بدوی سینمای امریکا».

دفتر هال / لس آنجلس — روز — داخلی

هال بست میز کارش نشسته و نقدهای روزنامه ها را می خواند. الی با روزنامه ای در دستش وارد اتاق می شود.

الی خُب، من، از این برخورداری که با فیلم شده خرد و خمیر شدم. من، من، من فکر می کنم بعضی از این نقدا زیادی گزنده و تندن. امیدوارم حال و ال خوب باشه.

هال این اون چیزی نیست که من می خوام درباره اش صحبت کنم.

الی [عصبی] خُب.

الی روی یک صندلی جلوی میز هال می نشیند.

هال یه نسخه از گزارشِ آندره آ فورد درباره ی فیلمو قبل از چاپ برام فرستاده. اون هنوز کارشو تحویل

نداده. حالا از منم خواسته که نظر بدم. سعی کردم از خیر شیطون پیاده‌ش کنم.

الی ... آندره‌آ فورد یه... یه شایعه‌ساز معروفِ سخیف و سطح‌پایینه. من از همون اول معتقد بودم اصلاً فکرِ خوبی نیس که اون مرتب و همیشه دور و برِ صحنه بپلکه که مثلاً بخواد یه گزارشِ اساسی بنویسه یا ننویسه...

هال [همزمان] اون گفته وال واکسمن همه‌ی فیلمو کور کارگردانی کرده. نوشته که در تمام طولِ فیلمبرداری وال دچارِ کوریِ روانی بوده. صلاح هست من اینو تکذیب کنم؟

الی ...ها...

هال اون همه‌ی فیلمو فیلمبرداری کرد بدون این که ببینه؟
الی حُب، بر' این که تو به فیلمی که می‌خواستی بررسی.
هال اون نوشته نر هم اینو می‌دونسته‌ی و به وال کمک کرده‌ی تا این قضیه پنهان بمونه.

الی فقط چند هفته‌ی آخرِ فیلمبرداری... می‌دونی؟ من وقتی قضیه رو فهمیدم که قایقه دیگه غرق شده بود.
هال و به منم نگفتی.

الی حُب می‌دونستم تو سخته می‌کنی و وال هم نمی‌تونه تحمّل کنه یه کارِ دیگه رو از دست بده و... تحتِ اون شرایط...

هال تو به اون بیش‌تر اهمیت دادی تا به... به گالاکسی، درسته؟

الی من جداً اعتقاد داشتم اون می‌تونه سرو و تپشو هم بیاره.

هال بعد شما رو هم دیدن که سر صحنه با هم، چند دفعه ای سر صحنه و این ور و اون ور...

الی مجبور بودیم تظاهر کنیم. من... ما حتماً به هم اتاخی اونم گفتیم که دوباره با هم هستیم تا اون به خونگی وال برنگرده و نفهمه قضایا چیه و اون کور شده و همه ی رازمون برملا بشه...

هال افعی مرکدا تو دوباره عاشق شوهرم مایقت شده تی؟

دوربین احسنه به الی نزدیک می شود.

الی نه.

هال بسین، می دونی، می تونی حقیقتو به من بگی چون که... چون که دیگه واقعا برام اهمیت نداره.

حالا الی تنها در تصویر است. برای لحظه ای به هال نگاه می کند.

الی فکر می کنم هیچ وقت از عشق اون رها نشدم.

هال می دونی که اگه این داستان بخش بشه اون دیگه هیچ وقت نمی تونه استخدام بشه.

الی خبیه، تو دیگه به این گزارش نیازی نداری. همین نقدا کفایت می کنن.

اتاق نشیمن آپارتمان وال — روز — داخلی

تونی من سی ثانیه هم وقتمو واسه این چیزایی که متقددا می نویسن تلف نمی کنم. اونا سخیف ترین و نازل ترین فرهنگو تبلیغ می کنن.

وال نه، این دفعه حق با اونا اس. می دونی، فیلمه پرت و پلاس و یه... بازیا هر کدوم راسه خودش یه سازی می زنه ز دوربین هم فوکوس نیس.

تونی برا کمار من از این بدتر گفتن. باید یه موش دیگه بخورم.

وال انهر می‌کنده آه، یا مسیح، فقط امیدوارم الی خوب باشه.

تونی من همیشه از الی خوشم می‌اومد. ... یه جایی خوندم انگار داره با اون پارو نمونه‌ی انسانی نئاندرتال، پیگیر ازدواج می‌کنه.

وال دوباره‌ی کنوری صحبت کنیم. اون یه مدت طولانی درخت بغلی گوشم بود و هیچ‌چی نگفت و من هیچ تشکوری ازش نکردم.

صدای زنگ آپارتمان می‌آید.

تونی کنوری یه تمثیله. معرکه‌س.

وال در آپارتمان رایلا می‌کنده. ال یا روزنامه‌ای در دست وارد آپارتمان می‌شود، لیخندی به‌بهشتی صورتش بر لب دارد.

ال خدس بزن چی شده؟

وال خدس بزنم چی شده؟ شب چی شده؟

ال فیلم! فیلم! تو! فرانسویا فیلمو دیده‌ن، تو پاریس، و

می‌گن این بهترین فیلم امریکایی پنجاه سال اخیر!

وال شوخی می‌کنی!

ال روزنامه رو به دست وال می‌دهد. وال به روزنامه نگاه می‌کنه.

ال نه، نه، نه. اونا دارن تو رو به عنوان یه هنرمند واقعی

ستایش می‌کنن! یه نابغه‌ی بزرگا! می‌دونی، فرانسه‌س

که برای جقیه‌ی اروپا تعیین تکلیف می‌کنه. درسته؟

درسته؟ من تا الان کلی دعوتنامه گرفته‌م که تو بری

پاریس و برا اونا فیلم بسازی. یه داستان عاشقانه تو

پاریس! پاریس! فرانسه! جایی که فرانسه حرف
می‌زنن! [وال می‌خندد] خُب شبیه نیویورکه.

وال این بهترین خبریه که... باورنکردنیه.

ال [می‌خندد: همزمان] خیلی حال کردم.

وال این جا من ابلهم...

ال اما...

وال اما اون جا...

ال نابغه‌ای!

وال نابغه!

ال نابغه!

وال دوباره به روزنامه نگاه می‌کند و سر تکان می‌دهد.

وال هاه، خدایا شکرت که فرانسویا وجود دارن.

ساختمان آپارتمان وال — روز — خارجی

درختان بیرونی ساختمان همه یَر از شکوفه‌اند. دوربین به پایین حرکت می‌کند. الی و وال را می‌بینیم که با جمدان‌هایی‌شان از در ساختمان بیرون می‌ایند.

وال این رفقای همه‌ی زندگی منه... که بتونیم تو پاریس
زندگی کنیم. من، من، نمی‌تونم بهت بگم چه قدر
خوشحالم. من، من... خدا... می‌دونی. باورم نمی‌شه،
تو...

الی وال را در پیاده‌رو با خودش می‌برد. دوربین آن‌ها را تعقیب می‌کند. سوزی لموزین
در کنار پیاده‌رو پارک کرده است. الی می‌ایستد و جمدانش را به راننده می‌دهد تا آن را
در صندوق عقب سواری بگذارد. الی برمی‌گردد و به وال نگاه می‌کند.

الی مطمئنی؟ یعنی این واقعاً به قدم بزرگه.

وال من... من مطمئن... می‌دونی... تو چه قدر خوشگل

شده‌ی. من، من... می‌دونی، هر شوهری باید به

وقتی کور بشه، برا به مدت کوتاه، من، من...

پایان هائبرودی / ۱۶۳

وال به الی نزدیک می‌شود... الی لبخندی می‌زند. آن‌ها سوار لیموزین می‌شوند. وال در سواری را می‌بندد.

وال هی، قرص درامامین^۱ رو که فراموش نکردی بیاری؟
لیموزین حرکت می‌کند و دور می‌شود.





پیوندان:

کور و عصای دست

امید روحانی

پایان هالیوودی، فیلم مراسم افتتاحیه‌ی جشنواره‌ی کن در سال ۲۰۰۲، نشانه‌ی بازگشتِ وودی آلن بعد از پانزده سال به این جشنواره بود. فیلم درباره‌ی ساختِ یک فیلم است و ادامه‌دهنده‌ی رشته فیلم‌های چهره‌سازی از خود به منزله‌ی هنرمندی در حال کار، با سبکی جدی و تألیفی. این در ادامه‌ی مسیریست که وودی آلن با خاطرات استارداست (۱۹۸۰) آغاز کرد و به شیوه‌ای سبک‌تر، شوخ‌طبعانه‌تر و ریشخندکننده‌تر با گلوله‌ها بر فراز برادوی (۱۹۹۴) ادامه داد. در پایان هالیوودی، وودی آلن نقشی کارگردانی نیویورکی را بازی می‌کند که از استودیوهای هالیوودی و مردان کسب و کار این حرفه، با رنگ و روی کالیفرنایی همیشه برنزه‌ی آن به شدت فراری و بیزار است. وال واکسمن کارگردانی که در گذشته بسیار مورد احترام بوده، دو بار جایزه‌ی اسکار برده اما امروزه در انتهای خط است، فیلم‌های تبلیغاتی درباره‌ی لوازم بهداشتی مردان می‌سازد و به خاطر خواسته‌ها، دمدمی مزاجی، سرسختی و پافشاری در کوتاه‌نیامدن از تمایلات هنری‌اش، به تدریج همه‌ی همکاران خود را نومید کرده است. الی، همسر سابق و به‌ستوه‌آمده‌اش، او را به نفع همه‌ی چیزهایی که او از آن‌ها متنفر است رها کرده و به حال بیگر — مدیر خوش‌قیافه‌ی استودیو، از خود متشکری که میلیارد‌ها پول را جابه‌جا می‌کند و از فیلم‌ها به عنوان کالاهای صنعتی حرف می‌زند — پیوسته است. ترکی مردی به خاطر مردی دیگر که کاملاً در نقطه‌ی مقابلِ اولی‌ست، یعنی انتخابِ دومی فقط به خاطر مخالفت با اولی. اما این‌جا اصلاً چنین نیست و این چیزیست که این کم‌دی مثال‌زدنی ازدواج مجدد آن را ثابت می‌کند.

فیلم دو وجه دارد. از یک سو، وضعیت رابطه‌ی رودی آلن با سینما (واکنش نسبت به روند آفرینش و هجو صنعت سینما) و از سویی دیگر، کم‌دی ازدواج مجدد که تابع نعل به نعل قواعد ژانر است که کارگردانان هالیوودی دهه‌ی ۱۹۴۰ (پرستون/استرجس، لئو مک‌کری و...) تثبیت‌شان کرده‌اند و امروز، اکثر فیلم‌های داستانی تلویزیونی اعمال‌شان می‌کنند و همین وجه دوم است که فیلم با ابتکار و ظرافت به آن می‌پردازد. رودی آلن در این وجه دوم به وضوح نشان می‌دهد که دیدگاهش از زن به دو شمایل محدود می‌شود: زن عروسکی که زیبایی سبک‌رانه‌اش به روزهای پیری یک جنگجوی درحال استراحت تازگی می‌بخشد، و زن/رفیق که همواره در آثار آلن بازنمایی می‌شود و دایان کیتون تجسم همیشگی آن است و تنا لثونی — در این فیلم — امروزه آن را دوباره زنده کرده است. الی، زن/یار، معشوق/بهترین دوست، همراه ابدی/ترکیب کامل زنانگی و مردانگی، تفاوت و تشابه/کامل‌کننده و هویت‌دارنده است. هنگامی که وال قوه‌ی بینایی‌اش را از دست می‌دهد (و گفته می‌شود این نوعی کوری روانی‌ست) اوست که با به‌خطر انداختن آینده‌ی شغلی خود، این راز را نگه می‌دارد، بازوی خود را برای تکیه در اختیار او می‌گذارد، و چشم خود را به او هدیه می‌دهد (چشم‌هایت را به من بده عنوان یکی از فیلم‌های ساشا گیتیری‌ست؛ توصیفی مهربانانه که یک زوج متشکل از دو دشمن در فیلم اغلب به آن می‌اندیشند). این جا و در این فیلم، در این تصور از زن به شکل یک همراه تمام زندگی، همچون عصای پیری و کورسویی در تاریکی، چیزی عمیقاً صادقانه و متأثرکننده گفته می‌شود که از بگومگوهای قساراردادی و به‌هم‌رسیدن‌های از قبل اعلام‌شده فراتر است. این زوج، به‌عنوان زوج عاشق یا برادر/خواهر که مدت‌هاست فصلی تمثیلات را پشت سر گذاشته‌اند لاجرم به‌عنوان جذاب‌ترین شخصیت‌های هم‌زاد کارگردان شمرده می‌شوند. زیباترین صحنه‌ی فیلم بی‌شک صحنه‌ی اول است، جایی که در آن الی به گروو تهیه‌کنندگان اعلام می‌کند همسرش وال، بی‌شک بهترین گزینه برای کارگردانی‌ست که می‌تواند پروژه‌ی جدید آنان را شکل دهد؛ و در برابر ناباوری عمومی، عین دیوانگان عصبانی می‌شود چون اکاهانه معتقد است که تحت تأثیر هیچ‌کس نیست و تنها شتم حرفه‌ای‌اش باعث این تصمیم و انتخاب است. او

می‌خواهد انتخابِ جهش دوباره‌ای به کارگردان بدهد و واضح است بدونِ آن‌که به چیزی اعتراف کند، در واقع با شوقی معصومانه، می‌خواهد فرصتِ دیگری به خود بدهند تا دوباره زوجی شکل گیرد.

هنگامی که معلوم نیست در اثر چه معجزه‌ای الی موفق می‌شود همسرِ جدیدش را متقاعد کند که تهیه‌کنندگی فیلمِ جدیدِ همسرِ سابقش را به عهده بگیرد، همسرِ سابقِ درست روزِ پیش از فیلمبرداری کور می‌شود. فشرده‌گی میزانش و وودی آلن در نشان‌دادنِ نابینایی ناگهانیِ وال و نحوه‌ی به‌دست‌آوردنِ دوباره‌ی بینایی قابل‌تحسین است. هیچ‌نمایی عینی از محوشدنِ محیطِ اطراف، هیچ اثری از دراماتیزه‌کردنِ نابینایی و فرورفتن در تاریکی کامل وجود ندارد. وال می‌گوید «کور شده». و سپس در انتها «می‌بینم»، و باید حرفش را باور کنیم. آلنِ کارگردان کاملاً در قالبِ آلنِ بازیگر فرو می‌رود تا این معلولیت را قابل لمس بنماید و بنمایند. مدت‌ها بود که آلنِ بازیگر تا این اندازه خنده‌دار و تا این میزان آزاد در حرکاتش نبوده است. نحوه‌ای که جام نوشیدنی‌اش را در اتاق رها می‌کند، وسطِ یک نما غش می‌کند، از میانِ صحنه‌ی فیلمبرداریِ فیلمِ خود در حالتی بینِ راه‌رفتنِ کودکان و فرتوتی می‌گذرد، مقاومت‌ناپذیر است. اگر نسا بینایی بختِ بازیگر محسوب می‌شود، به‌این‌خاطر است که امکانِ به‌دست‌آوردنِ دوباره‌ی مهارت‌های دلقک‌بازی را برای او فراهم می‌آورد (یک دلقک هرگز موفق‌تر از زمانی نیست که ادای یک ناقص‌الخلقه یا دارای معلولیت بدنی را درمی‌آورد؛ اما به کارگردان نیز این امکان را می‌دهد تا آخرین نظریاتش را درباره‌ی سینما بیان کند). شخصیتِ وال از وودی آلن حرف می‌زند، از جایگاه او در صنعتِ سینما و درک او از این هنر.

در یک‌سومِ اولِ فیلم، وال یک بازنده‌ی دوست‌داشتنی‌ست، دارای محبوبیتی مبهم در میانِ روشنفکران، اما مورد تحقیر صنعتِ سینما. بی‌ثبات است. برای بالا رفتن هیچ کاری نمی‌کند و برای امرارِ معاش هر کارِ کوچکی را می‌پذیرد. کاملاً معکوسِ وودی آلن، کارگردانیِ نخبه‌گرا که هیچ مشکلی برای ساختِ فیلم ندارد و احترامش (و در خارج از ایالات متحده بیش‌تر) هیچ کاهش نیافته است. آلن علاقه‌مند است که این چهره‌ی بازنده را با خود درآمیزد و این موجودِ تخیلی را به‌عنوانِ چهره‌ی خود بنمایاند. این موجودِ خیالی به استراتژیِ فریفتنی برمی‌گردد

که آلن هرگز آن را کنار نگذاشته است (نیاز به دوست داشته شدن یا خود را ضعیف نشان دادن). هنگامی که کارگردان فیلم، یعنی وال (چهره‌ی دیگر وودی آلن) کور می‌شود، این یار/همسر به کمک قصه‌ی فیلم دوباره به دست می‌آید و این جاست که واقعیتهای عمیق‌تر از همیشه — آشکار می‌شود. می‌شود چنین پنداشت که از چندی پیش (و شاید همیشه) وودی آلن، کورکورانه، به کار سینما می‌پردازد؛ که چشم آخرین ابزار برای یک کارگردان است. مهم، موسیقی است، و طرز بیان بازیگران، حرکت، جواب‌ها، متن. به محض این که ضرباهنگ حرکت به دست آمد، فیلم‌ها می‌توانند به تنهایی ساخته شوند، و ماشین به صورت خودکار راه می‌افتد. میزانش نوعی زینت است، آراسته اما تقریباً بی‌تفاوت. وودی آلن شاید تنها کارگردانی باشد که نظریه‌ی گدار را که می‌گوید یک کارگردان بیش‌تر به دست‌ها و گوش‌هایش نیاز دارد تا به چشم‌هایش، جدی گرفته است.

به نظر می‌آید وودی آلن چندان دچار توهم نیست. اگر صنعت هالیوودی مورد اعتراض است، کارگردان تأیید منتقدان را نیز باور ندارد. فیلم تمام‌شده به عنوان یک فیلم بسیار مزخرف عرضه می‌شود، اما مشتی روشنفکر فرانسوی آن را نبوغ آسا معرفی می‌کند و عدم موفقیت را بلاشک همچون چکیده‌ی آثار یک مؤلف می‌شمردند. آلن اجازه می‌دهد که در این رهگذر شیفتگی فعلی به سینمای آسیا دست انداخته شود (با آن که فیلمبرداری فیلمش را به یک آسیایی سپرده است). در یک دید کلی، در این فیلم، نگاه کاملاً تجاری به سینما و تلقی آن به مثابه‌ی هنر یکسان دانسته شده، اما به طور یکسان، به هردوی آن‌ها بدبینانه نگریسته شده است؛ هرچند این نگاه بیش‌تر گستاخانه است تا تلخ. اگر تجارت را حقیر می‌شمارد و هنر را باور ندارد، پس گرایش کارگردان به کدام سمت است؟ منحصرأ به سمت فرم‌های قدیمی که زیر و بم‌های عشق و روابط زناشویی را همراهی می‌کنند. وودی آلن که مدت‌هاست به عنوان اروپایی‌ترین کارگردان در آن سوی اقیانوس اطلس تلقی شده، به عکس، سرسخت‌ترین هوادار کم‌دی کلاسیک آمریکایی است. دستمایه‌ای چون یک جواهر، در دست صنعتگری چیره‌دست، و کم‌تر در قالب هنرمندی شکنجه‌شده، که صنعتگری متواضع و همواره مجذوب احساسات.

